

ایران در آستانه طوفان

تأملاتی در بسترهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در آستانه قیام

۱۵ خرداد سال ۴۲

غلامرضا خار کوهی^۱

طرح مسئله

قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ طوفان عظیمی بود که مردم مسلمان ایران در اعتراض به بازداشت امام خمینی، پیشوای سیاسی مذهبی خود به راه انداختند و خواستار آزادی او از چنگ رژیم پهلوی شدند. آن روز مردم آگاهانه به خیابان‌ها ریختند و شعار «یا مرگ یا خمینی» سردادند. این امر نشانگر محبوبیت گسترده اجتماعی امام و نارضایتی عمیق مردم از رژیم شاه به رغم نمایش اصلاحات امریکایی بود. رژیم به جای مدارا با ملت، با حمایت قدرت‌های خارجی به ویژه امریکا دست به کشتار وسیع مردم بی‌گناه زد و این قیام تاریخی را به خاک و خون کشید.

با وجود انبوه کتاب‌ها، مقالات، خاطرات و اسناد منتشر شده درباره قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲، هنوز جای کنکاش و تفحص در این زمینه که: چه شد ساعاتی پس از بازداشت امام، مردم

۱. تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی





قم، تهران، ورامین، کاشان و سایر نقاط ایران خودجوش و بدون دخالت هیچ حزب و گروهی به خیابان‌ها ریختند و فریاد اعتراضشان علیه رژیم و در حمایت از امام خمینی بلند شد؟ بستر تکوین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی این جنبش طوفان‌زای مردمی در ایران چه بود؟ آیا مردم ناآگاهانه و ناخودآگاه، بدون ذهنیت و بصیرت قبلی به خیابان‌ها ریختند و دست به قیام زدند؟ یا بستر آن طی سال‌های گذشته فراهم شده بود و مردم آگاهانه دست به چنین قیام طوفانی زدند؟ این مقاله تلاش دارد به اجمال، بسترهای اقتصادی و سیاسی قیام ۱۵ خرداد را واکاوی کند.

بحران اقتصادی و نارضایتی عمومی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ شاه مدعی بود که در مدت ده سال ایران را بهشت برین خواهد کرد! اما او به جای ایران فقط داخل کاخش را تبدیل به بهشت برین کرد و سطح جامعه و زندگی مردم آکنده از فقر و عقب‌ماندگی بود.

برخلاف وعده‌های رژیم، بعد از کودتای ۲۸ مرداد وضع اقتصادی کشور روز به روز به وخامت گرایید. تا اینکه در سال‌های ۴۰-۳۹ رژیم دست‌اندر گریبان یک بحران اقتصادی همه‌جانبه شد. بحران اقتصادی و خفقان سیاسی می‌توانست زمینه مناسبی جهت تشدید جنبش مردمی فراهم نماید^۱ و موجب اعتراضات عمومی گردد. به همین جهت در آستانه قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ ایران علاوه بر بحران سیاسی، دچار بحران اقتصادی بود. از این رو اقشار مختلف ملت به شدت نارضی بودند. یکی از ژنرال‌های ارتش شاهنشاهی به نام سپهبد محسن مبصر که در بهار سال ۴۲ معاون شهربانی کل کشور بود، می‌گوید:

طبقه‌های اجتماعی ملت ایران، به طور کلی علی‌رغم آنچه که گفته می‌شد و نشان داده می‌شد، خشنود نبودند و یک نارضایتی محسوس همه مردم ایران را فرا گرفته بود... مالکین و چه بسا خُرده مالکین از اصلاحات ارضی ناراضی بودند... روحانیت نیز... از اصلاحات ارضی به گونه بسیار ژرفی ناراضی شده بودند. افزون بر آن سایر مواد انقلاب سفید... این طبقه بسیار با نفوذ را به ایستادگی و مخالفت و چه بسا مبارزه بر علیه این گونه اصلاحات ناگزیر می‌کرد... جبهه ملی و طرفداران آن نیز پس از خیزش ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همواره با سوءاستفاده از هر فرصتی برای تحریک مردم و

۱. روحانیت و پانزده خرداد، بی‌جا، انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا، ۱۵ خرداد ۱۳۴۹، ص ۷۸.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف، اطلاعیه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، ۱۵ خرداد ۱۳۵۵.

آب به آسیاب نارضایتی‌های آنها ریختن، از پا نمی‌نشست... بازماندگان حزب کمونیست توده بیکار ننشسته و به کار سازمان دادن و به وجود آوردن عوامل نامرئی جدیدی دست زده بودند.

مبصر در ادامه با اشاره به رهبری و محوریت امام خمینی در این مبارزات، تصریح می‌کند که امام با اتکا به تمایلات مذهبی مردم مسلمان ایران موجب متحد ساختن و وحدت کلمه همه ناراضیان شد.^۱

در آن زمان الگوی توسعه مورد نظر رژیم تئوری اقتصادی «رشد قطره‌ای» بود که به طور اجتناب‌ناپذیری شکاف بین گروه‌های دارا و فقیر را بیشتر کرد. استراتژی رژیم سرازیر کردن ثروت نفتی به سوی نخبگان وابسته به دربار پهلوی بود که بعدها کارخانه‌ها، شرکت‌ها و واحدهای کشت و صنعت متعددی را تأسیس کردند. ثروت به لحاظ نظری به صورت قطره‌ای از بالا به پایین جریان می‌یافت، اما در عمل در ایران همانند بسیاری از دیگر کشورها، ثروت همچنان به بالا چسبیده بود و مسیرش به سوی رده‌های پایین‌تر نردبان اجتماعی روز به روز کمتر می‌شد. ثروت، همانند یخ در آب گرم، در فرآیند دست به دست هم شدن، ذوب می‌شد^۲ و به طبقات فقیر و پایین جامعه چیزی نمی‌رسید. به همین سبب در سال ۴۲ ایران از نظر توزیع نابرابر درآمدها یکی از بدترین کشورهای جهان سوم بود. به طور مثال بر اساس گزارش بانک مرکزی ایران در سال‌های ۳۹-۳۸، مقدار ۳۵/۳ درصد از مجموع هزینه‌ها مربوط به ۱۰ درصد بالایی ثروتمندها، و تنها ۱/۷ درصد از هزینه‌ها مربوط به ۱۰ درصد اقشار بسیار فقیر جامعه بود. سال‌های ۴۲-۴۱ نیز وضعیت مشابه گذشته و حتی بدتر از قبل داشت. یکی از گروه‌های سیاسی منتقد رژیم شاه با انتشار اطلاعیه‌ای در مهرماه سال ۴۲، اقتصاد ایران را ورشکسته توصیف کرد:

گر سینه‌ها، در به درها، بی‌خانمان‌ها باید فشار هر چه بیشتر را تحمل کنند، برای آن که معدودی در این سرزمین حاکم باشند، بدزدند، غارت کنند و چپاول نمایند. هستی ملت بازیچه مشتی خود کامه است که برای حفظ موجودیت خود از نوکری استعمار بیگانه و اعمالی ننگین‌تر از آن ابایی ندارند. در حالی که اقتصاد مملکت به آستانه ورشکستگی رسیده است، دستگاه برای حفظ خود در برابر خشم و نارضایتی مردم به عوض برنامه‌های

۱. محسن مبصر، نقدی بر کتاب خاطرات ارتشید سابق حسین فردوست، بی‌نا، بی‌تا، [احتمالاً چاپ انگلستان]، ص ۳۶۷.

۲. یرواند آبراهامیان، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی، ۱۳۹۳، ص ۲۵۲.



عمرانی و تولیدی به بودجه ارتش می‌افزاید.^۱ شاهی که سرویس حمام و توالت و ظروف غذا خوری‌اش از طلا باشد، دیگر وضع فقر و گرسنگی مردم را درک نمی‌کند. ستاره فرمان‌فرمایان می‌گوید:

گاه به یاد سرویس چای طلای گران‌بهایی می‌افتادم که روز ملاقاتم با شاه دیده بودم. همان سرویس کاملاً نشان می‌داد که او نسبت به اوضاع مردم عادی نه فقط بی‌خبر، که بیگانه بود.^۲

او سپس می‌گوید:

پس از مصدق، دیگر هیچ دولتی با برنامه‌های سازنده و مثبت مصدر کار و مسئول مملکت نشد. ایرانیان فقط از دیکتاتوری شاه، فساد در دستگاه‌های اداری، فقدان آزادی قلم و بیان، و گسترش بی‌حد و حصر فرهنگ غربی شکوه داشتند... با اینکه سطح زندگی عموم مردم ترقی کرده بود و وضعی بهتر از گذشته داشتند، ولی در عین حال هیچ کس از زندگی موجود راضی نبود و انتظار زندگی دیگری را می‌کشید. تورم و گرانی روزافزون بود. تا آنجا که حتی جوانان روشنفکر و تحصیل کرده نیز قادر به خرید سرپناه و مسکن نبودند و یا از تغذیه مناسب برخوردار نمی‌شدند. مردم از عملکرد دولت و همچنین از اوضاع نابسامان اجتماعی در خشم بودند. اما از ترس ساواک دم فرو بسته بودند و چیزی بروز نمی‌دادند... از سوی دیگر مشاهده تمرکز فزاینده ثروت کشور، نزد طبقه و قشر خاص، واقعاً دیوانه‌کننده بود.^۳

عبدالحسین مسعود انصاری که در اوایل دهه چهل سفیر دولت شاهنشاهی ایران در هندوستان بوده، معتقد است که در سال ۱۳۴۱ ایران آرام نبود، چون در وضعیت اقتصادی کشور بی‌سر و سامانی احساس می‌شد و اوضاع متشتت بود.^۴ شرایط اقتصادی کشور به حدی خراب بود که به زعم او حتی دکتر امینی نخست‌وزیر وقت ناچار به استعفا شد:

علت استعفای کابینه آقای دکتر علی امینی نابسامانی‌های اوضاع اقتصادی کشور بود و رئیس دولت اظهار عجز می‌کرد از اینکه بتواند بودجه متعادلی برای سال ۱۳۴۱ تنظیم بنماید. می‌گفتند که امریکایی‌ها

۱. اطلاعیه کمیته دانشجویان جبهه ملی ایران، رک: اسنادی از جنبش دانشجویی، تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲. دختری از ایران (خاطرات ستاره فرمانفرمایان)، ترجمه مریم اعلائی، تهران، کارنگ، اردیبهشت ۱۳۸۳، ص ۳۰۷.

۳. همان، ص ۳۲۰-۳۱۹.

۴. عبدالحسین مسعود انصاری، زندگانی من، تهران، ابن‌سینا، بهمن ۱۳۵۴، ج ۶، ص ۲۱۱.



کمکی را که انتظار می‌رفت به ایران بنمایند نمودند و ما را از لحاظ مالی و تجهیزات نظامی در مضیقه گذاشتند، و دولت دکتر امینی قادر نبوده که بدون کمک مالی آمریکا سر و صورتی به وضع پریشان بودجه کشور بدهد؛ و محافل سیاسی آمریکا هم مخفی نمی‌کردند که آقای دکتر امینی در دوران زمامداری خود با مشکلات زیادی روبه‌رو است، و در عین حال هم روزنامه‌های آمریکا می‌نوشتند که تا حدودی که برای دولت ایالات متحده آمریکا مقدور بوده به ایران کمک کرده است، و در نظر دارد که کمک‌های خود را به ایران همچنان ادامه بدهد، و مدعی بودند که در زمان زمامداری دکتر امینی تنها در قسمت اقتصادی به میزان ۷۵ میلیون دلار به ایران کمک رسانیدند؛ و روزنامه‌های ما سؤال می‌کردند که اگر یک چنین کمکی به ایران شده باشد، پس چرا آقای دکتر علی امینی مجبور به استفاده گردید... وضعیت ما بسیار سخت و دشوار بود، ناظرین به امور می‌گفتند که برای داشتن یک بودجه متعادل باید صرفه‌جویی کرد و روی هزینه‌های غیر ضروری قلم کشید و به مالیات‌ها و عوارض افزود... [اما] در آن موقع کم کردن هزینه‌ها و بالا بردن مالیات‌ها و عوارض هم کار آسانی نبود، روزنامه‌ها می‌نوشتند که وزارت جنگ به هیچ‌وجه حاضر نمی‌شود که دیناری از بودجه ارتش کم بکنند و در آن هنگام ۲۸ درصد بودجه ایران را بودجه ارتش تشکیل می‌داد، وضع مالیات‌ها و عوارض جدید هم با فقر عمومی و گرانی روز افزون امکان‌پذیر نبود.^۱

بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ دولت‌های ایران همیشه چشمشان به کمک‌های مالی و اقتصادی آمریکا و اروپا و صندوق بین‌المللی پول و کمک‌های سازمان ملل بود. به این منظور وام‌های زیادی هم از منابع خارجی گرفتند، ولی روزگار سیاه مردم هرگز سفید نشد. چون بی‌کفایتی مسئولان و فساد حاکم بر اقتصاد کشور به ویژه دربار شاه، مانع از رونق اقتصادی و رفاه و عدالت اجتماعی در کشور می‌شد. به طوری که فقر و فلاکت عمومی مخصوصاً در روستاها و حاشیه شهرها حتی در تهران که پایتخت حکومت بود به وضوح نمایان بود و دل هر بیننده را به درد می‌آورد. به همین جهت هر روز حلبی‌آبادها، بیغوله‌ها، مهاجرت‌ها و حاشیه‌نشینی‌ها افزایش می‌یافت.

۱. همان، ص ۲۱۳-۲۱۱.



به گفته ابوالحسن بنی صدر، سال‌های ۳۹ تا ۴۲ سال‌های بحران اقتصادی ایران بود. میزان احتیاج ایران به درآمدهای ارزی فوق‌العاده افزایش پیدا کرده بود. در نتیجه اقتصاد ایران دچار بحران شده بود

به گفته ابوالحسن بنی صدر،^۱ سال‌های ۳۹ تا ۴۲ سال‌های بحران اقتصادی ایران بود. میزان احتیاج ایران به درآمدهای ارزی فوق‌العاده افزایش پیدا کرده بود. در نتیجه اقتصاد ایران دچار بحران شده بود. اما رژیم چطور می‌توانست این بحران اقتصادی را حل کند؟ دوراه حل داشت. یکی جذب و ادغام بیشتر در اقتصاد امریکا بود که این کار محتاج تشدید فشار و اختناق در ایران برای

خنثی کردن مخالفت‌ها بود. دیگر اینکه به قدرت مسلط خارجی نه بگوید و در جامعه خودش جذب بشود. رژیم شاه راه اول را در پیش گرفت و اقتضای طبیعتش هم همین بود. این نفتی که ۲۲ میلیارد دلار عایدی می‌داد، کفاف احتیاج رژیم سابق را نمی‌کرد. ۱۵ میلیارد دلار هم قرض می‌کرد و رژیم هر چه بیشتر در شکم امریکا فرو می‌رفت.^۲

به عنوان نمونه از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ در مدت ده سال کنسر سیوم بین‌المللی نفت ۳۴۰ میلیون تَن نفت از چاه‌های ایران استخراج کرد و به یغما برد.^۳ این بیش از مقدار نفتی بود که توسط انگلستان به مدت پنجاه سال، پس از عقد قرارداد داری از ایران به غارت رفته بود.^۴ این مقدار سود نفتی را هم مردم سر سفر خود احساس نمی‌کردند. زیرا به جای آن که در آمد نفت صرف توسعه و رفاه کشور شود، بخش زیادی برای امور نظامی و فساد اداری و عیاشی درباریان و برنامه‌های غیر ضرور صرف می‌شد. به همین جهت دولت هر سال بیش از گذشته با کسری بودجه مواجه بود. به طوری که کسری بودجه دولت ایران از مبلغ ۱۹۶۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۳۷ به ۳۷۷۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۲ افزایش یافت. یعنی کسری بودجه نزدیک به دو برابر شد. قروض خارجی ایران نیز در سال ۴۲ به ۵۷۵ میلیون دلار رسید^۵ که رقم بسیار بالایی در آن دوره بود.

۱. بنی صدر این سخنان را در خرداد سال ۱۳۵۸ در حسینیه ارشاد تهران بیان کرد. (ضمناً او در سال ۱۳۴۰ از فعالان گروه نهضت آزادی ایران بود. رک: همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۲، ص ۴۲۱)

۲. جمهوری اسلامی، یکشنبه ۲۰ خرداد سال ۱۳۵۸، ص ۷.

۳. سودی که کنسر سیوم بین‌المللی از نفت ایران به دولت ایران می‌پرداخت ۵۰ درصد بود و این تقریباً معادل سودی بود که قبل از ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد، شرکت انگلیس به ایران می‌پرداخت. علاوه بر این بنا به نوشته روزنامه فایننشال تایمز لندن در اوایل زمستان سال ۴۱-اواخر سال ۱۹۶۲م- «سودی که کنسر سیوم از طریق نفت ایران عایدش شده است بیش از مبلغی است که از کشورهای دیگر خاور میانه می‌برد.» رک: بهرام افراسیابی، ایران و تاریخ، تهران، علم، ۱۳۶۷، ص ۳۱ و ۳۵.

۴. همان، ص ۳۳.

۵. محمد حسن رجبی، زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تابستان ۱۳۶۹، ص ۳۳.

ستاره فرمان‌فرمایان می‌گوید:
 گاه به یاد سرویس چای طلای
 گران‌بهای می‌افتادم که روز
 ملاقاتم با شاه دیده بودم. همان
 سرویس کاملاً نشان می‌داد که
 او نسبت به اوضاع مردم عادی
 نه فقط بی‌خبر، که بیگانه بود

علاوه بر این در آن زمان وضع زندگی و معیشت
 کارگران کشور نیز اسفبار بود. به طور مثال مجله تهران
 مصوّر در زمستان سال ۱۳۴۲ خبر از اخراج ۱۵ هزار
 کارگر ایرانی از تأسیسات نفتی در پنج سال اخیر داد که
 به جای آنها کارگران خارجی را جایگزین کرده بودند.
 این در حالی بود که مستخدمان خارجی با کارگران ایرانی
 شاغل در تأسیسات نفتی کنسر سیوم، هم بدرفتاری
 می‌کردند و هم حقوق و مزایایشان نسبت به ایرانی‌ها بیشتر بود.^۱

به طور کلی در کشور ایران، فقیر در فقر غوطه می‌خورد و سرمایه‌دار در سرمایه.
 ثروتمندترین و مرفه‌ترین زندگی را شاه و خاندانش اعم از همسر و فرزندان و خواهران و
 برادران و هزار فامیلش داشتند. در این میان درباریان و وابستگان به آنها نیز از همین سنخ
 بودند. پس از آنها عمده‌ترین اقشار مرفه جامعه رؤسای ادارات، امرای ارتش، صاحبان بعضی
 مشاغل آزاد، مانند برخی از پزشکان، مهندسان، و کلای دادگستری، هنرمندان پر درآمد،
 خوانندگان موسیقی، کسبه مرفه، واسطه‌های مرفه بازرگانی، بساز و بفروش‌ها، و نظایر آنها
 بودند.^۲ به عبارت دیگر عامه مردم اعم از کارگر و کارمند و کشاورز و امثال آنها که بیش
 از ۹۵ درصد جامعه ایران را تشکیل می‌دادند هیچ‌گاه مزه رفاه را نمی‌چشیدند. به عبارت
 دیگر در سال‌های ۴۲-۴۱، انقلاب سفید و در پی آن افزایش بهای نفت به جای پاسخگویی
 به انتظارات عمومی، موجب افزایش ناراضی‌های گسترده شد.^۳ در تیرماه سال ۱۳۴۱ یکی
 از وابستگان رژیم - احمدعلی سپهر معروف به مورخ‌الدوله - طی مقاله‌ای خطاب به شاه در
 خصوص علل عدم رضایت مردم چنین نوشت:

مردم ناراضی هستند از اینکه مالیاتی که به دولت می‌دهند به مصرف
 آسایش آنها نمی‌رسد و در راه مخارج بیهوده تفریط می‌شود... مردم ناراضی
 هستند از اینکه دولت در انتخابات دستبرد می‌زند، حق مشروع و مُسَلِّم ملت
 را غصب می‌کند و قوه مقننه را بازیچه و آلت سُخریه خودی و بیگانه قرار
 می‌دهد. مردم ناراضی هستند از اینکه دولت در نصب مأمورین تبعیض روا
 می‌دارد و «ترجیح بلامرّج» را جایز می‌شمارد. اراذل را بر افاضل برتری
 می‌دهد، کسانی را که از جهل پُر و از دانش تُهی و به منکرات و مناهی آلوده

۱. بهرام افراسیابی، همان، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۲۳۲.

۳. یرواند آبراهامیان، همان، ص ۲۵۴-۲۵۳.





هستند به مسند عمارت و حکومت می‌نشانند. مردم ناراضی هستند از اینکه گرانی معیشت روز به روز طاقت‌فرس‌تر می‌شود و فاصله بین طبقات را زیادتر می‌کند... مردم ناراضی هستند از اینکه فضایح اداری سرتاسر کشور را به با تلاق‌های عفن مُبدل ساخته و برای افراد پاک و آزاده جای ایست و زیست باقی نگذاشته است. مردم ناراضی هستند از اینکه افسد ناس به مشاغل بزرگ برگزیده می‌شوند... مردم از این اوضاع و از چیزهای دیگری که در دل دارند و از لب خاموش‌اند به مفاد «یدرک و لا یوصف» ناراضی هستند و آحادی را یارای عرض و تکرار در حضور شاه نیست.^۱

در حالی که مردم ایران در شرایط سخت اقتصادی به سر می‌بردند، محمدرضا پهلوی و دولتمردانش در تکاپوی برگزاری جشن‌های شاهنشاهی بودند. به این منظور تشکیلات وسیع و بودجه کلانی را نیز اختصاص داده و مقدمات برگزاری آن را در داخل و خارج کشور آماده می‌کردند.

مأمور برگزاری این جشن، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران بود. شورای مرکزی جشن تحت سرپرستی اعلیحضرت همایون شاهنشاه تشکیل شده بود و مرکب بود از ۴۶ عضو، و تقریباً همه مقامات مملکتی در این شورا شرکت داشتند، و چند دفتر در این شورا تشکیل یافت که یکی از آنها دفتر امور خارجی بود که امور مربوط به سایر کشورها را به عهده داشت.^۲

دولتمردان ایرانی به جای چاره‌اندیشی برای حل مشکلات اقتصادی مردم، وقت و هزینه زیادی را صرف چگونگی برپایی جشن بزرگداشت شاه می‌کردند. به طوری که حتی با خواهش و التماس و رشوه و دادن امتیازات اقتصادی از جیب ملت ایران به سران و مقامات سایر کشورها، آنها را وادار به مشارکت در برپایی این جشن‌ها در کشورشان می‌کردند. عبدالحسین مسعود انصاری سفیر وقت حکومت پهلوی در هند می‌گوید:

[سال‌های] ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ که من در هند بودم مصادف بود با زمانی که ما در ایران، خودمان را برای برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران حاضر می‌کردیم؛ و چون تمام اقدامات ما در این زمینه به رهبری و تحت ریاست عالی‌ه شاهنشاه انجام می‌گرفت،

۱. احمدعلی سپهر، *خاطرات سیاسی مورخ‌الدوله*، به کوشش احمد سمیعی، تهران، نامک، ۱۳۷۴، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۲. عبدالحسین مسعود انصاری، همان، ص ۲۷۲.

لذا دولت شاهنشاهی علاقه داشتند که در تمام کشورهای شورایی که شورایی برای تجلیل از این جشن بزرگ ملی ایران تشکیل می‌گردد، این شورا تحت ریاست عالی‌ه رئیس آن کشور قرار بگیرد تا اهمیت بیشتری پیدا کند.^۱ او در ادامه تصریح می‌کند که سران ایران به امر شاه دست به اقداماتی در سطح جهان می‌زدند تا رؤسای کشورهای ریاست شورا یا کمیته این جشنواره را در کشور خود به عهده بگیرند. او می‌گوید:

ما در قبال تصمیمی که گرفته شده بود که از رؤسای کشورهای تقاضا بکنیم که ریاست عالی‌ه کمیته برگزاری جشن بنیانگذاری شاهنشاهی ایران را به عهده بگیرند، از دکتر «راجندرا پرشاد» رئیس‌جمهور فقید اسبق هند مکرر خواستار شده بودیم که ریاست این کمیته یا شورا را در هند به عهده بگیرند، ولی او از قبول این دعوت امتناع می‌کرد.^۲

اما سفیر ایران با حقیر کردن ملت و دولت و شاه و خود، دست به دامن معاون رئیس‌جمهور هند شد و با خواهش و تمنا و وعده دادن امتیاز، از او ملت‌مانه خواست که یا رئیس‌جمهور را راضی به قبول این مسئولیت بکند یا خود ریاست آن بر عهده بگیرد:

من پیش دکتر «رادا کریشنان» رفتم و ضمن اظهار ادب به او گفتم عالیجناب! من، هم به عنوان سفیر ایران و هم به عنوان یک شخصی که صمیمانه شیفته طهارت دل و صفای باطن شما است و در مقابل خدمت شما به عالم علم و فلسفه تعظیم می‌کند، از شما خواهشی دارم که اگر اجابت بفرمایید منت بسیار بزرگی بر من خواهید نهاد... تقاضای من اینست که شما حضرت رئیس‌جمهور را متقاعد بکنید که ریاست افتخاری کمیته جشن‌های شاهنشاهی را در هند به عهده بگیرند و یا خودتان این ریاست افتخاری را قبول بفرمایید؛ و اطمینان داشته باشید که این گام از طرف دولت هند موجب کمال مسرت شاهنشاه معظم و دولت شاهنشاهی خواهد بود و در مناسبات بین ایران و هند اثر بسیار نیکویی خواهد داشت.^۳

۱. همان، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳. همان، ص ۱۱۴.





مشکلات نظام اداری و کارمندان

از دیرباز استخدام در سازمان‌های دولتی مورد علاقه اکثریت مردم بوده و یک نوع منزلت اجتماعی نیز محسوب می‌شده است. این شغل در نظر عموم مردم حائز احترام و توجه بود. به ویژه در مناطق محروم که بخش خصوصی و شغل‌های آزاد کم درآمد بودند. به همین سبب کارمندان دولت همواره در طول تاریخ قشر تأثیرگذار و مهمی در ایران محسوب می‌شدند. با این وجود در سال‌های ۴۱ و ۴۲ نارضایتی بین کارمندان دولت زیاد بود. یکی از مقامات حکومت پهلوی در دهه چهل به نام عبدالحسین مسعود انصاری در خاطراتش می‌گوید:

کارمندان دستگاه‌های دولتی و هر کس که حقوق بگیر است معمولاً گنجشک‌روزی هستند و با همان حقوقی که دولت می‌دهد زندگی می‌کنند، و اکثر آنها هم با کمبودهایی در زندگی دست به گریبان‌اند. کرایه منازل و بهای خوراک و پوشاک و دیگر لوازم زندگی امروزه بالاست و حقوق بگیر به زحمت می‌تواند با حقوقی که می‌گیرد زندگی خود را سر بسر بکند... تورم تا کنون نگذاشته است که بین حقوق‌ها و قیمت‌ها تعادل و توازنی ایجاد بشود. نتیجتاً حقوق بگیر وقتی بازنشسته می‌شود با زندگی شیرینی روبه‌رو نمی‌گردد... امروزه تأمین نیازمندی‌های یک عائله هر چند که ساده و بی‌آلایش باشد کار آسانی نیست... امروز بار آوردن یک بچه خیلی بیشتر از سابق خرج دارد و برای بعضی از خانواده‌ها به ثمر رساندن اولاد به راستی کمر شکن است.^۱

گرانی هزینه‌های زندگی، خاصه اجاره منزل، اقلام خوراکی، پوشاک، و درمان از یک طرف، مشاهده بی‌کفایتی مدیران اداری و تبعیض در انتصابات و پایین بودن حقوق و دستمزدها، به اضافه گسترش فساد اداری اعم از پارتی‌بازی، حیف و میل بودجه و امکانات دولتی، دریافت رشوه، و مفاسد اخلاقی موجب نارضایتی کارمندان و ناکارآمدی ادارات شده بود، و این ناهنجاری در بهار سال ۴۲ یعنی در آستانه قیام ۱۵ خرداد به خوبی مشهود بود.

به طور مثال برنامه سوم توسعه اقتصادی و اجتماعی که در اواخر دولت علی‌امینی^۲ تصویب شده بود، در همان ابتدای اجرا- در دوره نخست وزیری علم- دچار آشفتگی شد. صرف نظر از اشکالات ذاتی که این برنامه داشت، مهم‌تر از آن آمریکایی‌ها از یک سو و شخص محمدرضا شاه از سوی دیگر با تحمیل برنامه‌های اقتصادی خارج از برنامه سوم،

۱. همان، ص ۲۵۶.

۲. دکتر علی‌امینی از اردیبهشت سال ۴۰ تا تیرماه سال ۴۱ نخست‌وزیر ایران بود.

از سال ۳۹ تا ۴۲ به مدت سه سال بود که دانشجویان تهران و برخی از شهرهای بزرگ نسبت به عملکرد سیاسی و آموزشی رژیم در حال مبارزه و اعتراض بودند. به طوری که در این مدت یک لحظه زندان‌های رژیم خالی از دانشجو نبود

موجب انحراف آن از اهداف پیش‌بینی شده می‌شدند. به همین علت برنامه سوم عملاً در خیلی از قسمت‌ها اجرا یا رعایت نشد. چنان‌که - به گفته عبدالمجید مجیدی^۱ - «مثلاً قبل از اینکه برنامه سوم نهایی بشود، جزو پیشنهادات و توصیه‌های دفتر اقتصادی سازمان برنامه و با حمایت و پشتیبانی گروه مشاوران هاروارد [امریکا]، اجرای برنامه اصلاحات ارضی پیش‌بینی شده بود، [اما] اعلیحضرت [محمد رضا شاه] و دولت از همان

اول آن را قبول نکرده بودند که جزو برنامه سوم باشد. ولیکن در بهمن‌ماه ۱۳۴۱، یعنی شش ماهه اول برنامه سوم، اصلاحات ارضی با انقلاب ۶ بهمن‌ماه اعلام شد، در حالی که در برنامه سوم برای اجرای آن نه اعتباری پیش‌بینی شده بود، نه یک چنین تغییری در برنامه بخش کشاورزی گذاشته بود^۲. ... مسئله این است که آن رابطه‌ای که می‌بایست بین گروه برنامه‌ریزی در سازمان برنامه، با تصمیم‌گیران دولتی، به خصوص تصمیم‌گیرنده اصلی که پادشاه باشد، وجود داشته باشد، وجود نداشت... در حالی که [این] فکر را اعلیحضرت داشتند، منتهی این فکر را می‌خواستند طبق رویه خودشان عمل نکنند نه اینکه در برنامه سوم باشد که وقتی اجرا شد بگویند امریکایی‌ها خواستند که اصلاحات ارضی بشود. این جریان نشان می‌دهد که چه حالت شک و تردیدی [در برنامه سوم توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور در آن زمان] وجود داشت از یک طرف تصمیم‌گیر اصلی که اعلیحضرت بودند و از طرف دیگر گروهی که روی برنامه سوم کار می‌کردند»^۳

در آن زمان نه شاه و نه دولت منافع مردم برایشان حائز اهمیت درجه اول نبود و هیچ کدام هم پاسخگو نبودند. شاه به جای آن که خادم ملت باشد و دغدغه مشکلات مردم را داشته باشد، دنبال این بود که سران کاخ سفید از او چه می‌خواهند تا اجرا نماید. با وجود این جان‌اف‌کندی رئیس‌جمهور وقت امریکا پیش از قیام ۱۵ خرداد - دل خوشی از شاه ایران نداشت و او را فردی مستبد و حقیر می‌شمرد. تردیدهای کندی نسبت به شاه آنقدر قوی بود که وی حتی در نظر داشت از شاه بخواهد استعفا دهد.^۴

۱. یکی از مسئولان سازمان برنامه و بودجه رژیم

۲. توسعه در ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، خاطرات منوچهر گودرزی، خداداد فرمانفرمائیان و عبدالمجید مجیدی، تهران، گام نو، ۱۳۸۱، ص ۳۵۰.

۳. همان، ص ۳۵۱.

۴. جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، تهران، کوبه، بهار ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۲۶.





در آستانه قیام ۱۵ خرداد
سال ۱۳۴۲ ایران گرفتار دو
پدیده شوم بهائیت و اسرائیل
بود. دو موضوعی که در
فرهنگ ایرانی‌ها چندانس آور
محسوب می‌شود

به عبارت دیگر دو نظام اداری در آن زمان بر کشور
ایران حاکم بود: نظام اداری که سازمان‌های وابسته به
دولت اجرا می‌کردند و نظامی که شاه و دربار دنبال آن
بودند. در این میان شاه که می‌خواست خود را عقل کل
نشان بدهد هر موفقیتی را به خود منتسب می‌کرد و هر
خرابی را به دولتمردان نسبت می‌داد.

از طرف دیگر کارمندان دولت و سایر اقشار جامعه وقتی زندگی مرفه شاه و خاندانش را
می‌دیدند که هر روز در بهترین کاخ‌ها و بهترین رفاه زندگی می‌کنند و در خوش‌ترین آب
و هوای ایران و جهان با بودجه بیت‌المال برای خود کاخ می‌سازند و مالک بیشترین اراضی
و باغات کشاورزی و صاحب بیشترین کارخانجات کشور می‌باشند، و هر سال چند نوبت
مسافرت‌های تفریحی در بهار و تابستان و زمستان به کشورهای مختلف اروپایی می‌روند،
حالشان از زندگی فقیرانه‌شان بد می‌شد. چون کارمندان دولت قادر به تأمین حداقل نیازهای
ضروری خانواده خود: خوراک، مسکن، پوشاک و درمان نبودند تا چه رسد به گردش و
مسافرت رفتن.

نارضایتی فقط بین کارمندان داخل کشور نبود، بلکه بسیاری از شاغلان سفارتخانه‌های
ایران در خارج، حتی اروپا نیز از رژیم پهلوی ناراضی و دلگیر بودند. دکتر حسین شهیدزاده
که سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ در سفارت ایران در اتریش مشغول به کار بوده، در خاطراتش
می‌گوید:

رژیم پهلوی مدافع صمیمی و آگاهی در این زمینه نداشت و اگر داشت آن
قدر بد عمل می‌کرد که نتیجه عکس از آن حاصل می‌شد... غلام‌عباس آرام
که از گمنامی به وزارت امور خارجه رسیده بود، برای حفظ مقام و موقعیت
خود از هیچ عبودیتی فروگذار نمی‌کرد، و بنا بر همین ویژگی معروف بود
[که] در دوران وزارتش بسیاری از مُتمَلِّقان و فرومایگان و وابستگان به
منابع قدرت در وزارت خارجه برکشیده شدند و به مقام‌های بالا رسیدند...
ناگوارتر از این وضع تحمل کیفیت حال و زندگی چند نفر از حقوق‌بگیران و
وابستگان به دربار بود که خود را مافوق سفیر و سفارت می‌دانستند و در وین
برای خود کیا و بیایی داشتند. یکی از اینها مرد بسیار کَرِبَهُ الْمَنْظَرِ و بی‌سواد
بود به نام مثلاً سَدَّاجی که مدعی بود نقاش مخصوص دربار است... به نظر
من اگر کسی می‌خواست الگویی برای شارلاتانی و پشت‌هم‌اندازی بسازد و

با انتخاب کند بهتر از این آقای پرفسور سدّاجی نمی توانست کسی را پیدا کند.^۱

او در ادامه تصریح می کند:

سودجویی از عنوان های ساختگی و تشریفاتی در بیشتر نمایندگی های سیاسی ایران، به ویژه در نمایندگی های کشورهای اروپایی و امریکایی که اسباب عیش و نوش یا تفریح در آنها بیشتر فراهم بود، زیاد دیده می شد، و بالطبع منشأ بسیاری از ناراحتی ها و نارضایتی های مردم می گردید.^۲ لذا ایرانیان مقیم در کشوری مثل اتریش که گروهی ایرانی ناراضی و کم درآمد بودند، طبیعی بود که از مشاهده این همه تبعیض و بی عدالتی و خاصه خرجی ناراضی تر شوند.^۳

دانشگاه در بحران

از سال ۳۹ تا ۴۲ به مدت سه سال بود که دانشجویان تهران و برخی از شهرهای بزرگ نسبت به عملکرد سیاسی و آموزشی رژیم در حال مبارزه و اعتراض بودند. به طوری که در این مدت یک لحظه زندان های رژیم خالی از دانشجو نبود.^۴ در سال ۱۳۴۲ بیش از ۵۰ درصد دانشجویان دانشگاه های تهران سیاسی بودند که حدود ۲۰ درصد آنها از نظر سیاسی افراطی و فعال محسوب می شدند. این موضوع موجب مشارکت دانشگاه ها در اعتراضات مردمی و تعطیلی کلاس های درس می شد و نگرانی رژیم پهلوی را به دنبال داشت. به همین جهت هیأت وزیران در جلسه مورخ ۴۲/۵/۹ بنا به پیشنهاد شماره ۵۸۹۲-۴۲/۵/۹ وزارت فرهنگ، ماده واحده ای را تصویب کرد که بر اساس آن می توانستند دانشجویان معترض و منتقد رژیم را از دانشگاه اخراج و به سربازی اعزام نمایند. متن آن ماده واحده چنین بود:

رؤسای دانشگاه ها و دانشکده های مستقل و مؤسسات تعلیمات عالی کشور چنانچه رفتار دانشجویی را مُخل به نظم مؤسسه و مخالف مقررات انضباطی محیط تحصیلی تشخیص دهند، می توانند دانشجوی مزبور را از آن مؤسسه اخراج و ترک تحصیل او را به اداره نظام وظیفه عمومی اعلام نمایند تا... در اولین نوبت سربازگیری، مقدم بر دیگران به خدمت سربازی

۱. حسین شهیدزاده، ره آورد روزگار، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۳.

۲. همان، ص ۱۴۰.

۳. همان، ص ۱۳۹.

۴. نشریه پیام دانشجو، ارگان سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران، چهارشنبه ۳ مهر سال ۱۳۴۲.



به گفته عباس اقدسی یکی از سران بهائیت: «پیشرفت و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارتخانه‌ها یک جاسوس داریم.»

اعزام گردد.^۱

در آن ایام نارضایتی در دانشگاه‌های تهران فراگیر بود. این ناخرسندی، هم ریشه سیاسی داشت هم اقتصادی و هم منشأ صنفی و دانشگاهی. دانشجویان گاهی از کمبود استاد متخصص برای درس خود ناراحت بودند، گاهی از کیفیت مدیریت مسئولان دانشگاه و گاهی نیز از بازداشت اساتید خود توسط مأموران، و گاهی هم به سبب به خطر افتادن استقلال دانشگاه اظهار نارضایتی می‌کردند.

در یکی از نشریات دانشجویی مخفی آن دوره (نشریه پیام دانشجو، ارگان سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران، چهارشنبه ۳ مهر سال ۱۳۴۲) در این زمینه صراحتاً اذعان شده که پس از فراندم ۶ بهمن سال ۴۱، گردانندگان کنونی دانشگاه که نمایندگان طبقات مختلف هیأت حاکمه فاسد ایران هستند، می‌خواهند راه تحصیل برای دهقانان و پیشه‌ورزان را سد نمایند. اینگونه دانشجویان در شرایط بدی زندگی می‌کنند. آنها با سیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارند، از شهرستان‌ها می‌آیند و حداکثر با ۱۵۰ تومان در ماه هزینه خوراک و پوشاک و تحصیل‌شان را تأمین می‌کنند. با این حال ۹۵ درصد دانشجویان فعلی که استعداد دارند از خان‌زاده‌ها نیستند. برای آن که اینگونه افراد بتوانند ادامه تحصیل بدهند، دولت شهریه‌های دانشجویی را به طور گزاف بالا برده است.^۲ در این نشریه با اشاره به توطئه مسئولان رژیم برای کاهش دانشجویان طبقات پایین جامعه و افزایش تعداد آقازاده‌ها و ثروتمندان در دانشگاه‌ها چنین آمده است:

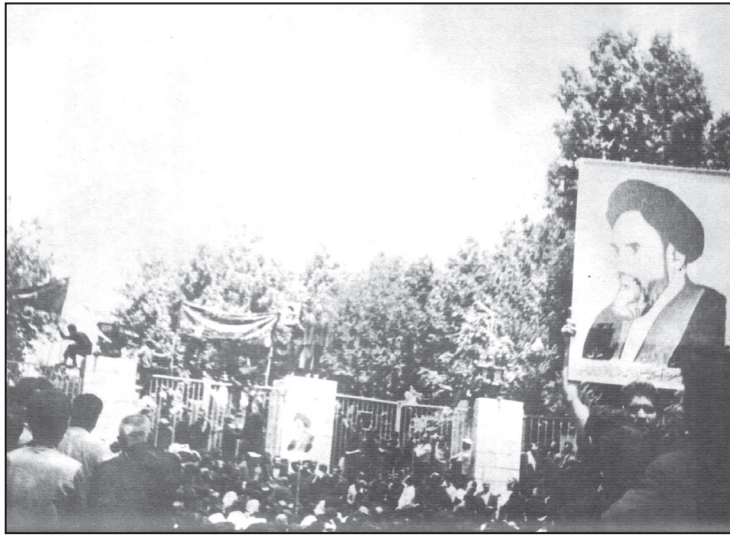
دانشگاهی که تا یکی-دو سال پیش به رایگان دانشجو می‌پذیرفت، اکنون ۱۲ هزار ریال باج می‌طلبد یا به اصطلاح شهریه از دانشجویان دریافت می‌کند. فرزندان دهقانان و کارگران که این روزها خیلی‌ها [مخصوصاً شخص شاه] سنگشان را به سینه می‌زنند، با مزد اندکی که در ازای جان کندن تدریجی خود دریافت می‌دارند، باید این مبلغ هنگفت را بپردازند. آنچه در بالا [اشاره] رفت یک دلیل از دلایل بی‌شمار گرفتن شهریه از دانشجویان است. دلایل دیگری نیز وجود دارد. یکی از رؤسای دانشکده‌ها گفته است: «از این پس دانشگاه خانه یقه چرکین‌ها نیست.» بله، دانشگاه

۱. اسنادی از جنبش دانشجویی، همان، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۴۳۸-۴۳۷.

۲. نشریه پیام دانشجو، همان.

نباید خانه فرزند دهقانان و یا کارگران این سرزمین باشد. زیرا اینان تحصیل خواهند نمود، فهمیده خواهند شد و برای هیأت حاکمه این مملکت اسباب زحمت فراهم خواهند کرد. وقتی شهریه گزاف از دانشجویان دریافت شود، دیگر هر کسی نمی‌تواند با فروش گلیم و سایر اثاثیه خانه، فرزندش را به دانشگاه بفرستد. در نتیجه دانشگاه محل تحصیل آقازاده‌هایی خواهد شد که پدرانشان یک عمر مال ملت را غارت کرده‌اند و خون مردم را به شیشه کشیده‌اند.^۱

در چنین شرایطی دانشگاه مثل گلوله توپ منتظر انفجار بود. لذا وقتی قیام و اعتراضات امام خمینی علیه دولت و حاکمیت شاه آغاز شد و دانشجویان شجاعت امام را دیدند، نور امیدی در دلشان زنده شد و با او همراه شدند و با مشارکت در قیام ۱۵ خرداد ضربه سختی از نظر فرهنگی و سیاسی به رژیم پهلوی وارد نمودند.



ایران گرفتار دو پدیده شوم

در آستانه قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ ایران گرفتار دو پدیده شوم بهائیت و اسرائیل بود. دو موضوعی که در فرهنگ ایرانی‌ها چندش آور محسوب می‌شود. بهائیان به دلیل ناخشنودی از حکومت قاجار، از ابتدای کودتای رضاخان به همکاری با این رژیم، و نفوذ در

۱. کتاب اسنادی از جنبش دانشجویی، همان، ج ۱، ص ۲۶۹-۲۶۸.



ارکان مهم سیاسی، مدیریتی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و صنعتی حکومت پهلوی پرداختند. حتی محفل ملی بهائیان تهران پس از واقعه ۱۵ خرداد و کشتار مردم بی‌گناه توسط رژیم، نامه تشویق آمیزی خطاب به هم‌مسلك خود تیمسار پرویز خسروانی نوشت و در آن، این قیام مردم مسلمان را «تجاوز اراذل و اوباش و رجاله» و «سوء عمل جهلای معروف به علم» نامید.^۱

تیمسار خسروانی در زمان قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز بود و نقش مستقیمی در کشتار و سرکوب مردم تهران و ورامین ایفا کرد. به گفته شیخ مصطفی رهنما بهائیان در واقعه ۱۵ خرداد در کشتن مردم نقش اساسی داشتند و این نقش هیچ‌گاه به صورت جدی مورد بحث قرار نگرفته است. این را خودشان در نامه‌ای که در ۲۰ خرداد سال ۴۲، چند روز پس از کشتار مردم از طرف بهائی‌ها برای فرمانده ژاندارمری تهران تیمسار خسروانی فرستادند، اعتراف کرده‌اند.^۲

در قسمتی از نامه محفل ملی بهائیان تهران خطاب به تیمسار خسروانی چنین آمده است: زحمات و خدمات و سرعت عمل تیمسار در جلوگیری از تجاوز اراذل و اوباش و رجاله کراراً در سنین اخیره در این محفل مذکور شده است. به خصوص در این ایام اخیر که به حمدالله اولیای امور نیز به رأی‌العین سوء عمل جهلای معروف به علم را مشاهده کرده و هر دیده منصفی رذالت و جهالت و پستی فطرت این افراد را گواهی می‌دهد.^۳ [!]

به گفته شیخ مصطفی رهنما، پرویز خسروانی از سران بهائیان بود و همزمان مدیر باشگاه ورزشی تاج هم بود. او مرد فاسد و پلیدی بود و بی‌ناموسی‌های زیادی مرتکب شد. از جمله دختری که مربی ورزش بود را فریب داد و به زور هتک حرمت کرد. این چنین افراد پلید و کثیفی فرماندهی حمله به مدرسه فیضیه قم روز ۲ فروردین و کشتار مردم بی‌گناه را در ۱۵ خرداد بر عهده داشتند.^۴

فرقه کاذب بهائیت بیش از صد و هفتاد سال است که با کمک دولت استعماری انگلیس تأسیس شده و دل مسلمانان را به درد آورده و به عنوان فرقه ضاله بهائیت شناخته می‌شود. چون این فرقه یک مسلک استعماری انحرافی است و بانیان آن نوکران انگلستان و اسرائیل محسوب می‌شوند، شدیداً مورد تنفر مسلمانان مخصوصاً شیعیان می‌باشند. زیرا آنها دشمن

۱. حسین رهنمایی، *درسنامه شناخت بهائیت*، تهران، گوی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۹.

۲. مسعود کرمان، *خاطرات شیخ مصطفی رهنما*، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۳، ص ۸۰.

۳. سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵/۳/۱۵.

۴. مسعود کرمان، همان، ص ۸۱.

مئیر عزری که در دوره پهلوی دوم شانزده سال سفیر اسرائیل در ایران بوده، با انتقاد از اینکه از بام تا شام تنها نام شاه در سراسر کشور رایج بود، می‌گوید: از رادیو و تلویزیون گرفته تا سینماها و روزنامه‌ها و نشست‌ها همه جا در ایران با نام شاه آغاز می‌شد و با همین نام پایان می‌یافت. چنین روشی آرام آرام از شکوه پادشاهی کاسته، مایه خنده (تمسخر) شده و گاه‌گاه رنگ تند و بیزاری به خود گرفته بود

قرآن و پیامبر و ائمه اطهار و اسلام و تشیع و امام زمان (عج) می‌باشند. تشکیلات این فرقه بیشتر شبیه احزاب سیاسی است تا یک تشکیلات مذهبی. هدف انگلیس رسمیت دادن به مسلک بهائیت در ایران بود.^۱

ایرانی‌ها از همان ابتدا نسبت به این فرقه حساس و با آن مخالف بودند و در جنگ و جدال با آنان به سر می‌بردند. به طور مثال امیر کبیر - صدر اعظم محبوب ایران در دوره قاجار - آنان را قلع و قمع کرد، ولی با کمک و پشتیبانی انگلستان و روسیه دوباره جان گرفتند. در اواسط دهه ۳۰ نیز مردم

تهران و بسیاری از شهرهای ایران، با سخنرانی مرحوم فلسفی - خطیب معروف - دست به قیام علیه بهائی‌ها زدند و محافل تجمع آنها (حضیره القدس و...) را از بین بردند. ولی باز به کمک رژیم پهلوی احیا شدند. در آن سال‌ها به شهادت تاریخ بعد از انگلیس و اسرائیل هیچ دولتی به اندازه حکومت محمدرضا پهلوی از بهائیان حمایت نکرد. شاه همواره پشتیبان آنها بود. به طوری که رابطه بهائیان با حکومت پهلوی در آن دوره در رأس فهرست اتهامات رژیم، مخصوصاً شخص شاه قرار داشت و مکرراً این انتقاد از سوی نیروهای مخالف او مطرح می‌شد.^۲ انتقاد مخالفان رژیم، به حق و قانونی بود. زیرا در اصول ۱ و ۲ و ۳۹ متمم قانون اساسی مشروطه به صراحت، مذهب رسمی ایران «اسلام و شیعه اثنی عشری» معرفی شده و حتی در اصل ۲۱ این قانون آمده که «انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشند در مملکت آزاد است.»^۳

این اصل، آزادی تشکیل و فعالیت هر جمعیتی را مشروط به این کرده که موجب فتنه دینی نباشد. در حالی که همه مردم و حتی درباریان هم واقف بودند فعالیت و اجتماعات بهائیان کاملاً در جهت ضدیت با اسلام و مسلمانان و ارزش‌های مذهب تشیع است. با این وجود، محمدرضا شاه فرقه بهائیان را در ایران آزاد گذاشته بود و از آنها حمایت سیاسی و حتی به این فرقه کمک مالی و مادی می‌کرد.

۱. جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۲. لیلیا چمن‌خواه، بهائیت و رژیم پهلوی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۱، ص ۹.

۳. متمم قانون اساسی مشروطه، اصول ۱ و ۲ و ۲۹، تهران، بی‌نا، بی‌تا.



فرح پهلوی نیز در مصاحبه با رادیو ۲۴ ساعته لس آنجلس گفت: شاه اعتقادات مذهبی نداشتند و به خصوص در این سال‌های آخر حکومتشان که مرتباً مورد مدح و چاپلوسی قرار می‌گرفتند به شدت بی‌دین شده بودند

جمعیت بهائیان ایران در سال ۵۷ حدود سیصد هزار نفر برآورد شده^۱ و این رقم در آستانه قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲، حدود دویست هزار نفر تخمین زده می‌شود.^۲ این عدد شاید در مقابل جمعیت حدود بیست میلیونی ایران در آن سال قابل توجه نباشد، اما از آنجا که بهائیت صرفاً یک فرقه سیاسی با اهداف عمیقاً ضد اسلام و تشیع است، که در آن

زمان مدافع سرسخت رژیم پهلوی و مخالف قیام امام خمینی بود، می‌توانست برای کشور بسیار خطرناک باشد. خاصه آن که بهائیان در بسیاری از مناصب و مراکز حساس حکومت نفوذ داشتند و به صورت تشکیلات فعالیت می‌کردند.

رژیم پهلوی به طرق مختلف از بهائیان حمایت می‌کرد. آنها در امور دولتی اعم از سیاسی، اقتصادی، عمرانی، نظامی و انتظامی و حتی امنیتی استخدام می‌شدند. به طور مثال در سال ۱۳۴۱ اسامی حداقل ۱۱۲ نفر از افسران بهایی شاغل در ارتش شاهنشاهی و شهربانی و ژاندارمری، به اضافه ۵۶ نفر از کارمندان و مدیران عالی‌رتبه در دولت شناسایی شدند. این آمار با توجه به پنهان کاری بهائیان، با واقعیت فاصله زیادی دارد و آمار واقعی احتمالاً چند برابر این رقم خواهد بود. بهائیان از آبدارخانه دولتی گرفته تا پست مدیر کلی و وزارت و قضاوت و پست نخست‌وزیری (حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا)، و در ارتش و ساواک از پست فرماندهی گرفته تا سرباز و راننده را در اختیار خود داشتند. حتی فردی بهایی مثل تیمسار ایدای پز شک مخصوص و مقرب شاه بود و تا درون اتاق خواب شاه نفوذ داشت و پرویز ثابتی، مرد شماره دو ساواک نیز بهایی، و ضامن امنیت افراد این فرقه بود. افرادی مثل اسدالله علم که به ظاهر بهایی نبودند، چه در زمان نخست‌وزیری و قیام ۱۵ خرداد و چه در سال‌های بعد که وزیر دربار شاه شد مدافع سرسخت بهائیان محسوب می‌شدند.

بهائیان حتی در ارتش و سازمان اطلاعات و امنیت حکومت پهلوی رسماً عضو بودند و مسلمانان را اذیت و آزار می‌کردند. از جمله سرهنگ شباب عضو فرقه بهائیت و از مسئولان ساواک شیراز بود که به شدت از این فرقه حمایت می‌کرد.

به گزارش مورخ ۴۷/۴/۱۸ ساواک، سرهنگ اقدسیه در جلسه بهائیان گفت:

۱. لیلیا چمن‌خواه، همان.

۲. برخی از منابع، جمعیت بهائیان ایران را در سال ۱۳۳۵ ش تعداد ۱۹۲ هزار نفر تخمین زده‌اند. رک: پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران، مرکز، ۱۳۸۰، ج. ۴، ص ۱۳.

افتخار ما بر دیانت بهایی است. من زمانی که در ارتش بودم، سربازان و درجه‌داران و افسران بهایی را احترام می‌گذاشتم. ولی اگر یک فرد مسلمان از دیگری شکایت می‌کرد، دستور شلاق زدنش را می‌دادم. مشاراًلیه افزوده است، ما اطلاع داریم که شاهنشاه بهایی می‌باشد.^۱

علاوه بر این گزارشات ساواک نشان می‌دهد که بهائیان در هر محیطی از کار اداری و نظامی و امنیتی قرار داشتند به جاسوسی می‌پرداختند. به گفته عباس اقدسی یکی از سران بهائیت: «پیشرفت و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارتخانه‌ها یک جاسوس داریم.»^۲

در یکی از اسناد ساواک آمده که:

محل ملی [بهائیان] ایران در تهران طی نامه‌ای محرمانه به کلیه محفل‌های سراسر ایران ابلاغ نموده، افراد بهایی که در سازمان‌های دولتی مشغول به کارند، موظف‌اند [گزارشی] از کارهای روزمره‌ای که انجام می‌دهند و بخشنامه‌های اداری که از طریق وزارتخانه‌های متبوعه صادر می‌گردد، به دفتر «حضیرالقدس» محلی که خدمت می‌نمایند، ارسال دارند، و هر گونه اتفاقی رخ دهد حضیرالقدس محل را آگاه سازند.^۳

سند دیگر ساواک حاکی از آن است که بهائیان شاغل در ارتش شاهنشاهی باید در محل کار خود مراقبت می‌کردند تا «آمار کلیه افراد نظامی ارتش از سرباز تا امرا» را فوراً به دست آورده و به حضیرالقدس تهران ارسال نموده تا از آنجا به بیت‌العدل و سران این فرقه در انگلستان، امریکا و اسرائیل ارسال شود.^۴

جاسوسی در ذات فرقه بهایی نهفته است و جزء لاینک آن محسوب می‌شود. به عبارت دیگر یکی از هدف‌های تأسیس این فرقه، جاسوسی برای بیگانگان مخصوصاً انگلستان بوده که امریکا و اسرائیل هم بعد از جنگ جهانی دوم از این موهبت شوم برخوردار شدند. به عبارت دیگر علت پشتیبانی این سه کشور از بهائیت آن است که از یک سو مقدسات مسلمانان به ویژه شیعیان را در جهان کمرنگ نمایند، از طرف دیگر آنها می‌خواهند از پیروان این فرقه برای اهداف جاسوسی و سیاسی خود بهره‌مند شوند. به دیگر سخن، بهائیت ابزار دست قدرت‌های منفور و استعمارگر جهان شده است. لذا جاسوسی و پابوسی بهائیان برای اسرائیل

۱. اکبر تهرانی شفق، فراماسوئری و سایت‌های جاسوسی در ایران، تهران، بوستان، ۱۳۸۹، ص ۲۰۱.

۲. جواد منصوری، همان، ص ۳۳۱.

۳. همان، ص ۳۳۰.

۴. همان، ص ۳۳۱.



شاه اصول مختلف و متقن قانون اساسی مشروطه را اجرا نکرد و مطابق میل خود عمل نمود. قسم خورده بود که او فقط سلطنت کند. اما برخلاف آن، در همه امور اجرایی دخالت کرد. به طوری که وزارت دربار و خانواده اش دولتی آقا بالاسر قوه اجراییه درست کرده بودند

امریکا و انگلستان تبدیل به مقدسات اعظم این فرقه شده و اگر ترک این اُولی بکنند قدرت‌های فوق دست از حمایت آنها در جهان برمی‌دارند که این به قیمت نابودی بهائیت تمام می‌شود. به همین جهت با آن که سه کشور فوق در طول عمرشان مرتکب هر جنایتی شده‌اند، اما بهائیان هیچ‌گاه یک کلمه از آنها انتقاد نکرده‌اند. در واقع این فرقه با مستبدترین و جانی‌ترین دولت‌های جهان رابطه صمیمانه دارد.

از نظر بهائیان اسرائیل قهرمان جهان است، چون در سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷م در جنگ با اعراب مسلمان پیروز شد. به همین جهت آنها افتخار می‌کنند که مرکز جهانی بهائیت در اسرائیل قرار دارد. به راستی بهائیت و اسرائیل دو روی یک سکه‌اند. آنها از نظر سیاسی، اقتصادی، و نظامی در سطح بین‌الملل پشتیبان یکدیگرند و هر دو می‌خواهند بر سراسر جهان حاکمیت یابند. شوقی آفندی یکی از سران ارشد فرقه بهائیت در تاریخ ۱۳۳۳/۲/۶ (۲۶ آوریل ۱۹۵۴م) در دیدار با رئیس‌جمهور اسرائیل گفت: «از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت اسرائیل... داشته‌اند.»^۱

۱. نشریه/اخبار امری (نشریه ملی بهائیان ایران)، ش ۱ و ۲، س ۱۳۳۳، ص ۱۵.



سخت‌وزیری
سازمان فرهنگ و عبادت است کشور
سی.دو.یک

۳۴۱

وزارت

شماره

تاریخ

پیوست

۱/۸

احتراما

مدبره تهیه میانی بیرون تاریخچه و فعالیت های بهائیان ایران از جانب اسمعیل رائیس .

نامبرده بالا قصد دارد در مورد بهائیان ایران از بد و بدایش تا کنون کتابی منتشر و به همین طریقت قبل از اقدام باین امر مفاد آن بررسی و اهم آن ذیلاً" از عرض میگردد ضمناً" اشعار میدارد شخصی مذکور قسمتهائی از مطالب کتاب را از آثار کسروی ، مطالب منتشره از جانب وزارت خارجه انگلستان که هر ۳ سال یکبار انجام میشود ، مضاحبه با تعدادی از بهائیان اخراجی و نیز خریداری اسناد از جانب اعضای اداره ثبت دادگستری و سایر مراجع تهیه و تنظیم نموده است :

- ۱- در ابتدای پیدایش بهائیت ، بهائیان را متهم به مسموم نمودن بابیان (پیروان باب و ازلیها) پیروان برادر رهبر و احسن علی نوری مدعی رسالت) نموده است .
- ۲- نویسنده با استناد بآثار کتبی و کتب دینی ، رهبران بهائی را به مسمودی و شقاق گوئی متهم نموده است .
- ۳- تاکید گردیده بهائیان برخلاف دستورات مذهبی و ادعای رهبران آن منهی بر عدم مداخله در امور سیاسی عملاً" در این امر خالت و حتی در مسالهای اخیر مشاغله میمی نیز در سطح مملکتی بدست آورده اند .
- ۴- با استناد بباره ای از مآخذ بهائی و نوشته های اولیه در همان زمان پیدایش بهاء" الهی" نوگرد ملت روسیه تزاری و حقوق بشر آن دولت قلمداد گردیده (این مطلب از کتاب پرنس دالگورگس سفیر وقت روس در ایران اقتباس گردیده است)

ه- عکس از هادها" نشان به بهاء" الهی توسط ژنرال آلین بسس انگلیسی گراور گردیده است .

۲۱۵.۷
کتابخانه

۵۰-۱۱۶

۰۰۰/





شاه و قانون اساسی

محمدرضا شاه اعتقاد راسخ و جامعی به قانون اساسی ایران نداشت. زیرا شاه و پدرش هر دو با کودتای خارجی به قدرت رسیده بودند نه با حمایت مردم. لذا بیش از آن که خود را خادم ملت ایران بدانند و تن به اجرای قانون اساسی بدهند، مطیع قدرت‌های خارجی حامی خود بودند. به قول پرفسور حامد الگار:

سلطنت در ایران می‌توانست با تکیه بر حمایت قدرت‌های خارجی، چندان اعتنایی به قانون اساسی نداشته باشد... وقتی تجربه تأکید بر استقرار قانون اساسی به شکست انجامید، آنگاه به تدریج محقق شد که بایستی اصلاً نهاد سلطنت را از میان برد.^۱

برای شاه فقط آن دسته از اصولی که موجب استحکام پادشاهی او و استمرار حکومت در خاندانش می‌شد، حائز اهمیت بود. به همین جهت در طول ۵۷ سال حکومت پهلوی‌ها، هیچ‌گاه قانون اساسی به درستی و کامل و جامع اجرا نشد، و عامل اصلی آن هم شخص خود شاه بود. به عبارت دیگر در سال‌های ۴۱ و ۴۲ روح و ماهیت اصلی قانون اساسی پامال شده بود و تنها پوسته تشریفاتی آن در کشور جاری بود.^۲ به طور مثال شاه برخلاف قانون اساسی، در امور اجرایی دخالت می‌کرد. در حالی که او فقط باید سلطنت می‌کرد نه حکومت. اما بر عکس، در سیر تا پیاز مسائل کشور دخالت می‌نمود و با سازمان‌های امنیتی و انتظامی که در اختیار داشت به هیچ کس اجازه انتقاد و اعتراض نمی‌داد. به گفته یکی از مورخین «قبل از تدوین قانون اساسی، سلاطین ایران با قدرت مطلق حکومت می‌کردند و هیچ قانونی اختیارات آنها را محدود نمی‌ساخت.»^۳ همین شرایط وصف حال بهار سال ۴۲ بود. زیرا شاه در آن زمان چنان خودسرانه و فرافرونی رفتار می‌کرد که گویی در ایران قانون اساسی وجود ندارد و او دارای اختیارات نامحدود است. به عبارت دیگر شاه بت بزرگ ایران بود و اول و آخر همه مسائل به او ختم می‌شد، چون خودش چنین می‌خواست. مثیر عزری که در دوره پهلوی دوم

۱. حامد الگار، *انقلاب اسلامی در ایران*، ترجمه مرتضی اسدی و حسن چیذری، تهران، قلم، مهر، ۱۳۶۰، ص ۳۷.

۲. البته در سال‌های بعد و نهادن قانون اساسی توسط شاه افزایش یافت. به طوری که در ۱۴ آبان سال ۵۷ - زمان اوج اعتراضات و مبارزات مردم ایران که انقلاب اسلامی به رهبری امام در آستانه پیروزی قرار داشت - محمدرضا شاه شخصاً در پیام رادیو و تلویزیونی خود به نادیده گرفتن قانون اساسی اعتراف کرد. او در این پیام گفت: «متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود، بلکه خطاها از هر جهت جبران گردد. متعهد می‌شوم که... قانون اساسی که خون‌بهای انقلاب مشروطیت است به صورت کامل به مرحله اجرا درآید... حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی، آزاده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود.» رک: پیام معروف شاه تحت عنوان «صدای انقلاب شما را شنیدم»، پخش در رادیو و تلویزیون ملی ایران، روز دوشنبه ۱۴ آبان سال ۱۳۵۷.

۳. مرتضی راوندی، *تفسیر قانون اساسی ایران*، تهران، مبشری، پاییز ۱۳۵۷، ص ۴۱.

شانزده سال سفیر اسرائیل در ایران بوده، با انتقاد از اینکه از بام تا شام تنها نام شاه در سراسر کشور رایج بود، می گوید:

از رادیو و تلویزیون گرفته تا سینماها و روزنامه‌ها و نشست‌ها همه جا در ایران با نام شاه آغاز می‌شد و با همین نام پایان می‌یافت. چنین روشی آرام آرام از شکوه پادشاهی کاسته، مایه خنده (تمسخر) شده و گاه‌گاه رنگ تند و بیزاری به خود گرفته بود... پاکروان [رئیس ساواک] می‌گفت چند تن از ریش‌سفیدان نامدار کشور را مانند احمدعلی مورخ‌الدوله سپهر کارشناس تاریخ پیش از اسلام، پروفسور ابراهیم پورداود و یکی از بزرگان استان خراسان را به نام خلیلی که در شاه‌دوستی‌شان کسی تردیدی ندارد به پیشگاه شاهنشاه روانه کرده‌ام تا همین نکته را با اعلیحضرت در میان نهند، ولی کار به جایی نرسیده است.^۱

نکته دیگر اینکه طبق اصل اول متمم قانون اساسی «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.» در حالی که محمدرضا شاه پهلوی نه تنها اعتقاد راسخی به اسلام و تشیع نداشت، بلکه اقدامات و برنامه‌های پدر و پسر، در جهت مسخ فرهنگی و دینی جامعه اجرا می‌شد، و به جای آن سنن پادشاهان عهد باستان یا قوانین لائیک غربی را ترویج می‌نمودند و همزمان عوامل بهایی را در نظام اداری و مناصب مدیریتی حاکم می‌کردند. فرح پهلوی نیز در مصاحبه با رادیو ۲۴ ساعته لس آنجلس در این زمینه گفت:

شاه اعتقادات مذهبی نداشتند و به خصوص در این سال‌های آخر حکومتشان که مرتباً مورد مدح و چاپلوسی قرار می‌گرفتند به شدت بی‌دین شده بودند، و حتی بدشان نمی‌آمد که توصیه امیرعباس هویدا را به کار ببندند. [هویدا از شاه خواسته بود تا رسمیت دین اسلام را در ایران لغو کند و به بهائیان اجازه فعالیت گسترده بدهد.] اما از مردم به شدت می‌ترسیدند و وحشت داشتند که مردم علیه ایشان دست به شورش بزنند. به همین خاطر از هویدا خواستند تا دولت در خفا وسیله رشد بهائیان را فراهم کند.^۲ شاه و پدرش هر دو حامی بهائیان بودند. مسیح‌الله روحانی از سران محفل بهائیان شیراز، روز ۱۳۵۰/۴/۲۵ ش در جلسه با اعضای این فرقه گفت:

۱. مئیر عزری، کیست از شما از تمامی قوم او، بیت المقدس، ۲۰۰۰ میلادی، دفتر اول، ص ۱۸۷.

۲. علیرضا محمدی، جریان‌شناسی بهائیت، قم، دفتر نشر معارف، تابستان ۱۳۸۹، ص ۸۲-۸۱، رادیو ۲۴ ساعته لس آنجلس مورخ ۱۳۷۸/۱۱/۲۱ و هفته‌نامه پنجشنبه، س ۳، ش ۹۵، ص ۱۱.





در زمان رضاشاه و در زمان سید نورالدین ما را غارت کردند، ولی شخص رضاشاه از این موضوع بسیار ناراحت بود و مخفیانه و دور از چشم علما، عده‌ای از مسلمانان را از بین برد. چون او یک بهایی واقعی بود و همیشه از بهائیان پشتیبانی می‌کرد، کشف حجاب [هم] از روی قانون و منطق بهاءالله صورت گرفته است.^۱

سرهنگ شباب عضو فرقه بهائیت و از مسئولان ساواک شیراز بود که به شدت از این فرقه حمایت می‌کرد. به گزارش مورخ ۵۱/۱۰/۲۳ ساواک، پدر سرهنگ شباب در جمع هم‌مسئکانش گفت:

چند سال قبل شاهنشاه آریامهر تصمیم داشتند که دستوراتی در مورد رسمیت دادن به بهائیت صادر فرمایند، لیکن جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر بهانه‌ای به دست آورد و گفت شاه ایران بهایی شده و دستور اسلام را زیر پا گذاشته است.

وی [پدر سرهنگ شباب] اضافه کرد: «شاهنشاه ایران راهی را دنبال می‌فرمایند که بهاءالله گفته است.»^۲

طبق اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه باید پنج نفر از مجتهدین بر قوانین کشور نظارت می‌نمودند تا مغایرتی با اسلام و تشیع نداشته باشد. ولی در کل دوره حاکمیت پهلوی این عمل هیچ‌گاه محقق نشد.

طبق اصل سی و نهم متمم قانون اساسی، شاه در حضور نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا و هیأت وزیران به قرآن مجید قسم یاد کرده بود که «تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی‌عشری سعی و کوشش نمایم، و در تمام اعمال و افعال، خداوند عز‌شأنه را حاضر و ناظر دانسته، منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم...»^۳

اما او کاملاً برخلاف سوگندش عمل کرد. به جای حفظ استقلال ایران، آن را به امریکا وابسته کرد، بعد هم شاهد بودیم که با واگذاری «بحرین» وحدت ارضی مملکت ایران را زیر پا گذاشت و با ایجاد خفقان سیاسی و امنیتی حقوق ملت را نادیده گرفت.

شاه اصول مختلف و متقن قانون اساسی مشروطه را اجرا نکرد و مطابق میل خود عمل

۱. اکبر تهرانی شفق، همان، ص ۱۹۵.

۲. همان، ص ۱۹۹.

۳. مرتضی راوندی، همان، ص ۱۵۲.

علم در مدت حدود بیست ماه نخست وزیری خود، روی اندک فضای باز سیاسی امینی را گل گرفت و بست و مثل دولت کودتا انسداد سیاسی مطلق را بر جامعه حاکم نمود

نمود. قسم خورده بود که او فقط سلطنت کند. اما برخلاف آن، در همه امور اجرایی دخالت کرد. به طوری که وزارت دربار و خانواده‌اش دولتی آقابالاسر قوه اجراییه درست کرده بودند. طبق این سوگند شاه باید مروج مذهب شیعه جعفری می‌بود. اما چنین نبود و اعمال و رفتارش در زندگی شخصی و اجتماعی توأم با فساد و زنا و مشروب‌خواری و عیاشی بود. به طوری که نه تنها خدا را بندگی نمی‌کرد بلکه همچون فرعون خود را خدایگان می‌دانست.

طبق اصل بیستم متمم قانون اساسی مشروطه، انتشار مطبوعات و کتاب‌های ضلال و مطالب ضد دینی ممنوع بود، ولی در حکوت پهلوی هرگز این اصل اجرا نشد و انواع مجلات، کتاب‌ها، نشریات، اشعار، فیلم‌ها، تصاویر و نوارهای سکس و فاسد و ضد مذهبی آزادانه در سطح وسیع بین اقشار مختلف جامعه منتشر و توزیع می‌شد. رادیو و تلویزیون ملی ایران و سازمان‌های فرهنگی و هنری نیز رسماً با برنامه و بودجه دولتی اقدام به ترویج این گونه مفاسد می‌کردند. ناشران و چاپخانه‌ها نیز در این خصوص آزاد بودند. ولی از طرف دیگر در طول آن سال‌ها هیچ‌گاه به مردم اجازه داده نشد تا آزادانه رأی دهند و نمایندگان واقعی خود را به مجلسین شورای ملی و سنا، و حتی به انجمن‌ها و شوراهای محلی بفرستند. به همین جهت همیشه نمایندگان فوق‌منتخبین تاریک‌خانه دربار شاه و احزاب وابسته به آن بودند.

نخست‌وزیری علم زمینه‌ساز لائیک شدن جامعه

دکتر علی امینی در تاریخ ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ با فشار امریکایی‌ها، به جای شریف امامی به نخست‌وزیری رسید. او راه اصلاحات دمکراتیک را در پیش گرفت و سپهبد بختیار رئیس پیشین ساواک را از ایران تبعید نمود و برای آغاز اصلاحات ارضی حسن ارسنجانی عضو سابق حزب توده را به وزارت کشاورزی منصوب کرد.^۱ امینی به طور کلی دست به انجام برخی اقدامات اصلاحی زد که بر اعتبار اجتماعی‌اش افزود و دولتش را تبدیل به دولتی شبه لیبرال نمود. این اتفاق تا آن زمان در تاریخ دولت‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد بی سابقه بود. اما شاه که او را قدرت طلب می‌دانست بسیار به او ظنین شد. به طوری که نگران بود مبادا امریکایی‌ها او را به جای شاه به تخت سلطنت بنشانند. لذا شاه او را رقیب

۱. مسعود کمالی، جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر، ترجمه کمال پولادی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱، ص ۱۶۴.





اسدالله علم

شخصی خود می‌پنداشت.^۱ با وجود این در دوره صدارت چهارده ماهه امینی چند نفر از مقامات و امرای ارتش بازداشت شدند، از جمله: سپهبد حاجی علی کیا، سپهبد مهدی قلی علوی مقدم، سرلشکر علی اکبر ضرغام، سرتیپ فرج‌الله نویسی، سرتیپ آجودانی، سپهبد آزموده، سرلشکر دفتری، سرلشکر خزایی، سرهنگ شب‌پره، و سرهنگ نیاکان به جرم اختلاس، و ابوالحسن ابتهاج رئیس سازمان برنامه و بودجه به جرم حیف و میل ۶۹ میلیون دلار.^۲ این گونه اقدامات که در تاریخ حاکمیت ژنرال‌های وابسته به دربار تازگی داشت - ولو نمایشی محسوب شود - در اذهان عمومی اقدام

پسندیده‌ای محسوب می‌شد. از سوی دیگر امینی سابقاً وزیر اقتصاد کابینه دکتر مصدق بود و اینک نیز مذاکراتی را با جبهه ملی آغاز کرده و چند نفر از اصلاح‌طلبان سلطنت طلب را نیز به کابینه خود افزود. به اضافه او پس از هفت سال محدودیت سیاسی در کشور، از فشارها کاست و به سازمان‌های سیاسی اجازه فعالیت داد.^۳ علاوه بر این اعتراضات معلمان و فرهنگیان و دانشجویان دانشگاه و فعالیت‌های جبهه ملی در دوره نخست‌وزیری او با چراغ سبز همراه بود. در این دوره روحانیت و نیروهای مذهبی غالباً سرگرم فعالیت علمی خود بودند و دولت امینی نیز اقدامی نمی‌کرد که موجب برانگیختگی و تنش با مذهبی‌ها شود.

در این مدت دولت‌های غربی کمک‌های مالی زیادی نیز به دولت امینی کردند از جمله ۶۷ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار از آمریکا، و ۲۰۰ میلیون مارک از آلمان دریافت نمود.^۴ به طور کلی در دوره او فضای سیاسی تا حدودی گشایش یافت و منتقدان سیاسی تا حدی امیدوار شدند. روز ۲۷ تیر سال ۱۳۴۱ امینی از قدرت برکنار و اسدالله علم به نخست‌وزیری رسید. خبرگزاری رویتر خبر انتصاب علم را چنین منتشر کرد:

شاه ایران، دوست و مقرب خاص خودشان آقای اسدالله علم را که ۴۳

۱. سعید برزین، زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، تهران، مرکز، ۱۳۷۴، ص ۱۵۰.

۲. احمد سمیعی، سی و هفت سال، تهران، شباویز، ۱۳۶۷، ص ۴۴-۴۳.

۳. سعید برزین، همان.

۴. احمد سمیعی، همان، ص ۴۵-۴۴.

سال دارد، به جای دکتر علی امینی برای نخست‌وزیری تعیین نمودند و نخست‌وزیر جدید از طرفداران جدی غرب است...^۱

برخی از سیاستمداران درون رژیم از جمله عبدالحسین مسعود انصاری معتقد بودند که برکناری امینی به خاطر نابسامانی اوضاع اقتصادی کشور بود. اما به گفته او، با تشکیل دولت علم، باز هم بی‌سر و سامانی ایران همچنان ادامه داشت.^۲ چنان که هشت، نه ماه بعد از روی کار آمدن دولت جدید، به گفته همایون کاتوزیان، هنوز شکایات و نارضایتی مردم از فساد و دیکتاتوری رژیم، نه تنها کاهش نیافت، بلکه سیر صعودی داشت.^۳

علم شخصی متمول و از زمینداران بزرگ کشور، ولی فرد بی‌سواد بود و این را حتی برخی از دوستان نزدیک او هم معترف‌اند.^۴ مهم‌ترین تفاوت این دو نخست‌وزیر این بود که امینی در برابر شاه مقداری مستقل‌تر عمل می‌کرد و نمی‌خواست صددرصد مطیع اوامر ملوکانه باشد. اما علم چاکر خانه‌زاد شاه بود و روحیه خشن و استبدادی در مقابل منتقدان سیاسی داشت. چنان که حاضر بود خود را برای حفظ حیثیت شاه قربانی کند. به همین جهت شاه که در دولت امینی حناش کمرنگ شده بود در دوره نخست‌وزیری علم دوباره زمام مطلق امور مملکت را به دست گرفت.^۵ یکی از نویسندگان امریکایی به نام پرفسور جیمز بیل در کتاب شیر و عقاب در وصف آن ایام نوشت:

[در سال ۱۳۴۱] موقعیت سیاسی داخل ایران آشفته بود و به تازگی نخست‌وزیر تغییر کرده بود و اسدالله علم -نجیب‌زاده محافظه‌کار- جانشین علی امینی اصلاح‌طلب شده بود. سازمان سیا در گزارش مختصری که درست قبل از سفر جانسون^۶ تهیه شده بود، در مورد وقوع گرفتاری‌های

۱. عبدالحسین مسعود انصاری، همان، ص ۲۱۵.

۲. همان، ص ۲۱۱ و ۲۱۵.

۳. همایون کاتوزیان، همان، ص ۴۲۸.

۴. این خاطره مربوط به سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۳۸ است که علم مقام مهم رسمی نداشت. آقای سعید وزیری راجع به ملاقات مشترک خود و سید غلام‌رضا سعیدی -نویسنده معروف- با علم چنین نوشته است: «... مستخدم خانه علم که از باغ به درون ساختمان رفت و خیر ورود مهمان را به او داد، علم به استقبال حاج سید غلام‌رضا سعیدی آمد و بسیار مؤدبانه دستش را بوسید... مرحوم سعیدی پس از آن که مانند پدری روی فرزندش را بوسید، او را بوسید و فریاد بر سرش کشید که: پس تو چه وقت دست از این بی‌سوادی خواهی کشید؟ این کارهای بی‌حاصل، این غرق شدن در وجود این مردک (منظور شاه بود) تو را از تکالیف و وظایف انسانی باز داشته است!» ر. ک: سعید وزیری، جست‌وجو در گذشته، تهران، زریاب، ۱۳۷۸، ص ۴۷۹-۴۷۸.

۵. غلام‌رضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۹۹.

۶. «لیندون جانسون» معاون «کندی» رئیس‌جمهور آمریکا ۲۴ تا ۲۶ اوت سال ۱۹۶۲م به ایران سفر کرد و با شاه و مقامات مختلف ملاقات و مذاکره نمود. هدف جانسون از این سفر دو چیز بود: اطمینان دادن به شاه عصبی که حمایت آمریکا از او ادامه می‌یابد، و تشویق وی به مدرنیزه کردن جامعه از طریق تأکید بر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، البته مطابق دستورات آمریکا. ر. ک: جیمز بیل، همان، ص ۲۲۹.





جدی در ایران هشدار داد: ما حدث قبلی خود را تکرار می کنیم که وقوع

تغییرات سیاسی و اجتماعی فراوانی در ایران غیر قابل اجتناب است.^۱

علم در مدت حدود بیست ماه نخست وزیری خود روی اندک فضای باز سیاسی امینی را گل گرفت و بست و مثل دولت کودتا انسداد سیاسی مطلق را بر جامعه حاکم نمود. مقابله با اسلام گرایان و تقبیح مقدسات مردم، تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، گسترش نفوذ بهائیان در مراکز دولتی، اجرای رفراندوم ۶ بهمن سال ۴۱ معروف به انقلاب سفید، تضعیف قدرت و نفوذ روحانیت شیعه، و بازداشت منتقدان و مبارزان معروفی چون مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی و در رأس همه بازداشت امام خمینی و یاران مبارزش، شدت عمل و سرکوب مخالفان سیاسی مخصوصاً در فروردین و خرداد سال ۴۲ در رأس فهرست کارنامه سیاه او قرار دارد.

سپهبد محسن مبصر که در آن روزها معاون شهربانی کشور بود، می گوید:

از آغاز نخست وزیری اسدالله علم ززمزه اعتراض و مخالفت روحانیت به اقدامات دولت و به ویژه اصلاحات انقلاب شاه و مردم، به گوش می خورد و روز به روز به شدت آن مخالف گویی ها افزوده می شد، شب نامه هایی از سوی طلبه های قم در آن شهرستان و تهران و... منتشر می گردید، و در آنجا مخالف بودن همه اصلاحات با اسلام به گونه تحریک کننده ای نوشته می شد، و روی نه تنها مردم کوچه و بازار که در دانشگاه ها و برخی ادارات دولتی و کارخانجات و... بسیار مؤثر و برانگیزنده می بود.^۲

علم با شدت دنبال لائیک کردن جامعه ایران بود. یکی از اولین اقداماتش در این راستا تغییر در ماهیت مذهبی لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی برای استان های کشور بود. البته کلیات تشکیل این انجمن ها در اصول ۲۹ و ۹۰ تا ۹۳ متمم قانون اساسی مشروطه پیش بینی شده بود.^۳ ولی تا آن زمان اجرایش مسکوت مانده بود. در اصول ۱ و ۲ و ۳۹ متمم قانون اساسی به صراحت، مذهب رسمی ایران «اسلام و شیعه اثنی عشری» معرفی و حتی در اصل ۲ تصریح شده بود که هیچ قانونی در هیچ عصری نباید مغایر با اسلام و پیامبر تصویب شود. اما آقای علم در ماه های نخست فعالیتش مصوبه ای را در هیأت دولت گذراند که در آن تعمداً شرط «مسلمان» بودن از شرایط رأی دهندگان و انتخاب شوندگان حذف شده بود و متعاقب آن «سوگند به قرآن» نیز حذف و تبدیل به «سوگند به کتاب آسمانی» شده بود،

۱. همان.

۲. محسن مبصر، همان، ص ۳۷۲-۳۷۰.

۳. متمم قانون اساسی مشروطه، اصول ۲۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲ و ۹۳، همان.

روحیه خشن و ضد مذهبی
علم موجب شد که برخی
تصور کنند اگر در سال ۴۲
دولت امینی بر سر کار بود نه
حمله به فیضیه قم رخ می داد
و نه بازداشت امام خمینی و
قیام ۱۵ خرداد انجام می شد

که نشان می داد حذف شرط اسلام از شرایط رأی دهندگان
و انتخاب شوندگان حساب شده و از روی عمد بوده است.
این امر در واقع مقدمه‌ای برای تبدیل ایران به یک جامعه
«لایک» یا غیر مذهبی بود.^۱ در حالی که این تغییرات کاملاً
مغایر با اصول پیش گفته قانون اساسی بود. امام خمینی نیز
در تلگراف خود به شاه در ۱۵ آبان سال ۴۱ به این نکته
اشاره کرد و نوشت:

مع الأسف با آن که به آقای اسدالله علم در این بدعتی که می خواهد در
اسلام بگذارد تنبه دادم و مفاسدش را گوشزد کردم، ایشان نه به امر خداوند
قاهر گردن نهادند و نه به قانون اساسی و قانون مجلس اعتنا نمودند... آقای
علم تخلف خود را از قانون اسلام و قانون اساسی اعلام و بر ملا نموده...^۲
بدون شک به خاطر همین روحیه ضداسلامی علم بود که امام خمینی و همفکرانش او را
به باد انتقاد گرفته بودند و اصرار بر تعویض و استیضاح او از مقام نخست وزیری داشتند.
روحیه خشن و ضد مذهبی علم موجب شد که برخی تصور کنند اگر در سال ۴۲ دولت
امینی بر سر کار بود نه حمله به فیضیه قم رخ می داد و نه بازداشت امام خمینی و قیام
۱۵ خرداد انجام می شد. اما روحیه خشن علم و اطاعت کور کورانه او از شاه و عدم درک
مقدسات مذهبی خصوصاً مقام و موقعیت امام و روحانیت، شرایط بسیار ناگواری را بر کشور
حاکم کرد. بنا به ادعای خود علم او حتی محرک واقعی شاه در مبارزه با روحانیون بوده و شاه
را به مقاومت در برابر روحانیون تشجیع می کرده است.^۳
اما مردم با وجود تغییر شرایط گذشته و با آگاهی از استبداد شاه و علم باز حاضر به سکوت
نشدند و با فریاد و مشت و خون از مقدسات خود دفاع کردند که قیام ۱۵ خرداد گواه روشن
غیرت مردم در آن دوره است.

نکته دیگر اینکه در اوایل دهه ۴۰ تشکل‌های مطرح مذهبی تقریباً وجود نداشت. گروه‌های
ملی گرامتلاشی شده قدیمی هم که در سال ۱۳۳۹ ش با حمایت امریکا مجدداً فعالیت خود
را آغاز کردند در آستانه قیام ۱۵ خرداد دم فرو بستند. البته در این شرایط، احزاب ملی گرا،
چپ گرا و غیراسلامی زمینه مردمی برای فعالیت نداشتند.^۴ تأسیس احزاب سیاسی - مذهبی

۱. محمود طلوئی، *بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست*، تهران، علم، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۴.

۲. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۸۹-۸۸.

۳. محمود طلوئی، همان، ص ۴۶۰.

۴. جواد منصوری، همان، ص ۲۶۵.





هم ممنوع بود. احزاب فرمایشی مثل حزب ملیون، حزب مردم و حزب پان‌ایرانیست و گروه مترقی هم که چاکر خانه‌زاد دربار بودند و مخالف قیام ملت. عبدالمجید مجیدی یکی از سران رژیم می‌گوید:

[در اواخر دهه ۳۰] با تغییر فضای سیاسی ایران که یک مقدار زیادی ارتباط با فضای سیاسی در آمریکا و روی کار آمدن دمکرات‌ها داشت، اشخاصی به این فکر افتادند که گروه‌بندی‌های سیاسی راه بیندازند، علاوه بر حزابی که در آن موقع وجود داشت، کسانی که از خارج آمده بودند و دید سیاسی شکل گرفته در خارج داشتند، به این فکر افتادند... در همان موقع حسنعلی منصور گروه مترقی را راه انداخت [که بعداً نخست‌وزیر و ترور شد]. یعنی اگر اشتباه نکنم در اواخر سال ۱۳۳۹ بود که این گروه را راه انداخت، که در سال‌های ۴۰ و ۴۱ خیلی جدی‌تر شد... همه می‌خواستند یک شکل سیاسی پیدا کنند. در زمان حکومت علم گروه مترقی خیلی مصمم‌تر شد... در اوایل سال ۴۲ شریف امامی هم به این فکر افتاد که یک گروه درست کند... لذا [در آن زمان] گروه حسنعلی منصور بود، گروه آقای شریف امامی بود، به اضافه احزاب رسمی که در آن موقع وجود داشت مثل حزب ملیون، حزب مردم، و حزب پان‌ایرانیست و غیره.^۱

حزب توده هم که سرانش به خارج از کشور گریخته و مهمان دولت‌های کمونیست بودند، از انقلاب سفید و اصلاحات ارضی شاه به عنوان اقدامات اصلاحی حمایت می‌کردند و اینگونه اقدامات رژیم را تمجید و مبارزات امام و مردم را محکوم می‌نمودند. این حزب حتی قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ را به تبعیت از مواضع مسکو حرکتی ارتجاعی معرفی کرده و آن را ناشی از کوشش ارتجاعی قشریون مذهبی قلمداد کرد^۲ و حتی از روند اصلاحات امریکایی در ایران حمایت نمود.^۳ نه تنها حزب توده، بلکه سایر احزاب کمونیستی نیز مشابه همین مواضع را داشتند؛ از جمله گروه «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» که به گفته امیر

۱. توسعه در ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، همان، ص ۳۶۷-۳۶۶.

۲. کمونیست‌ها هیچ‌گاه با امام خمینی و قیام مردم مسلمان روبراست و صادق نبوده‌اند. آنها هم در میدان مبارزه و هم در عرصه تاریخ‌نویسی به دروغ‌پردازی و تحریف می‌پرداختند. آنها نه تنها قیام ۱۵ خرداد را محکوم نمودند، بلکه یکی از کمونیست‌های قدیمی و معروف عضو حزب توده به نام بابک امیر خسروی، به دروغ در کتاب خود، امام خمینی را - حتی پس از کشتار ۱۵ خرداد - حامی سلطنت شاه و قانون اساسی معرفی کرده! و متأسفانه کتابش بدون نقد و اصلاح توسط روزنامه اطلاعات چاپ شده است. ر.ک: بابک امیر خسروی، نظر از درون به نقش حزب توده ایران، نقد خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۶۲۳.

۳. دایره‌المعارف انقلاب اسلامی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۸۸.

پیشداد - یکی از بزرگان این حزب - آنها در قیام ۱۵ خرداد شرکت نداشتند و اعلامیه‌ای هم که هیأت اجرایی این حزب در ایران برای حمایت از قیام فوق صادر کرده بود، بعداً نسبت به انتشار آن اظهار پشیمانی کردند.^۱

علاوه بر این روشنفکران نیز در آستانه قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ یا ساکت بودند یا مؤید اقدامات شاهانه. به گفته ابوالحسن بنی‌صدر:

[در آن زمان] جو روشنفکری یک جو فلجی بود. روشنفکران آن زمان «انقلاب سفید» را به عنوان اصلاحات می‌پذیرفتند. برنامه‌ای که امریکا برای سلطه قطعی بر ایران تنظیم کرده بود برای همه زمینه‌های حیاتی و اجتماعی ما، از دید روشنفکران آن زمان یک حرکت به پیش تلقی می‌شد.^۲ ذوق زدگی روشنفکران از اصلاحات صوری رژیم به حدی بود که به گفته پرویز ناتل خانلری - وزیر فرهنگ دولت علم - طبقه روشنفکر به سبب آن که دولت با معترضان قیام ۱۵ خرداد برخورد شدید نمی‌کند، سخت عصبانی بودند.^۳ به عبارت دیگر آنها که خود را سرآمد دانش و دانایی می‌پنداشتند، به جای آن که مانع کشتار و سرکوب مردم بی‌گناه جامعه شوند، رژیم را ترغیب می‌کردند تا جوی خون راه بیندازد و از کشته پشته بسازد، که اندکی بعد مأموران چنین کردند و مردم را در شهرهای تهران و قم گلوله‌باران نمودند. در آن زمان حتی روشنفکری مثل جلال آل‌احمد که سرآمد روشنفکران ایران بود و کتاب غرب‌زدگی‌اش جذابیت اجتماعی زیادی داشت و ممنوع‌الانتشار بود، چنان شیفته دولت اسرائیل بود که در بهمن سال ۴۱ و همسرش مدت ۱۷ روز با دعوت دولت اسرائیل به آن کشور سفر کردند^۴ و برگشتند و به تمجید از آن پرداختند.^۵

در آن زمان فضای روشنفکری ایران بیمار بود، جز اندک روشنفکران مسلمان و مبارز، بقیه یا ساکت بودند و یا مدافع رژیم. حتی روشنفکران کمونیست وابسته به حزب توده، مثل احسان طبری که بقیه مارکسیست‌ها از او ارتزاق فکری می‌کردند، می‌گفت اصلاحات شاه موجب رشد سرمایه‌داری در ایران می‌شود و رشد سرمایه‌داری در ایران مساوی است با

۱. تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد امریکا، مصاحبه امیر پیشداد، نوار ش ۹، ۴ مارس ۱۹۸۴ م.

۲. جمهوری اسلامی، همان.

۳. غلامرضا خارکوهی، «بازخوانی نقش اسدالله علم در سرکوب قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲»، ۱۵ خرداد، ش ۳۵، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۳۸.

۴. جلال آل‌احمد به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زمستان ۱۳۷۹، ص ۲۱.

۵. البته جلال آل‌احمد چندی بعد پی به این اشتباه خود برد و از دولتمردان اسرائیل با عنوان «چاقو‌کشان حرفه‌ای» یاد کرد و اسرائیل را شعبه خاورمیانه امپریالیسم و سازمان سیای امریکا نامید. رک: همان.



توسعه پرولتاریا.^۱ به عبارت دیگر روشنفکران کمونیست که دنبال حکومت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا بودند، اصلاحات امریکایی شاه ایران را پذیرفته بودند و به دنبال آن از خشونت‌های پلیس رژیم در سرکوب مخالفان حمایت می‌کردند. همچنین روشنفکر کمونیست و سوسیالیست پرمدعایی مثل خلیل ملکی - مؤسس «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران»، نیز از مخالفان سرسخت امام خمینی و قیام مردم در ۱۵ خرداد بود. او بعد از ۱۵ خرداد، طی نامه‌ای خطاب به مسئولان حزبش، امام خمینی را فردی غیر مترقی نامید و از آنها خواست که از او پشتیبانی نکنند.^۲ البته ملکی از کمونیست‌های منشعب‌شده از حزب توده بود که هم با اسدالله علم مرادده سیاسی داشت و هم دوبار به ملاقات شاه رفت و به پشتیبانی ضمنی از اصلاحات شاه (انقلاب سفید) و اصلاحات ارضی او پرداخت.^۳

شاید به همین جهت بود که رسانه‌های اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۴۱ و ۴۲ هم صدا با رژیم شاه، علیه مبارزات امام خمینی موضع می‌گرفتند و قیام مردم در ۱۵ خرداد را محکوم می‌کردند و آن را به مالکان و زمینداران بزرگ و مرتجعان نسبت می‌دادند.

در کنار این جریانات، نغمه‌های یأس آوری نیز از درون حوزه روحانیت به گوش می‌رسید که مهم‌ترین آنها طیف آیت‌الله شریعتمداری بودند. شریعتمداری مدافع شاه و ادامه سلطنتش بود. او به مدارا با دستگاه پادشاه می‌اندیشید و این خلاف رویه‌ای بود که امام خمینی پیشه ساخته بود. زیرا امام نخستین گام را در انجام هر عمل دینی از بین بردن نظام ستمگر پادشاهی می‌دانست.^۴ پرویز ثابتی مدیر کل داخلی ساواک می‌گوید من با شریعتمداری ارتباط داشتم و هر سال دوبار او را می‌دیدم، هر دو هفته یک بار عباسی - دامادش - یک لیستی از خواسته‌های شریعتمداری را به ساواک می‌آورد که ما بعضی‌هايش را انجام می‌دادیم. ابتدا زنجانی پیشکار شریعتمداری و سپس عباسی دامادش رابط او با ساواک بودند.^۵

شریعتمداری دو روز بعد از بازداشت امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد ۴۲، تلفنی به علمای تبریز گفت:

من از آیت‌الله خمینی ناراحتم. من به خمینی گفتم با شاه اینطوری رفتار نکن و بر خلاف دولت و سیاست حرف نزن. اما او گوش نداد تا به این روز

۱. سخنرانی ابوالحسن بنی‌صدر مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی، همان.

۲. تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد امریکا، همان.

۳. ویکی‌پدیا، کدوازه خلیل ملکی.

۴. سید هادی طباطبایی، کتاب فقیهان و انقلاب ایران، تهران، کویر، ۱۳۹۵، ص ۲۸۴-۲۸۳.

۵. عرفان قانعی فر، در دامگه حادثه؛ گفت‌وگو با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک، چاپ خارج از کشور، شرکت کتاب، ۱۳۹۰، ص ۵۹۰.

در آن زمان فقط شریعتمداری نبود که دل بسته رژیم بود و تن به مبارزه نمی داد، متحجران و مقدس مآبان عافیت طلب نیز با سکوت و تهمت و کارشکنی مانع ورود بخش زیادی از نیروهای حوزه علمیه و روحانیت به دنیای سیاست و عرصه مبارزه بودند. امام خمینی بخشی از فضای ناهنجار حوزه های علمیه را در سال های اولیه مبارزات خویش چنین ترسیم می کند:

در جمود حوزه های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انگلیسی می کردند، تنی چند از عالمان دین باور دست در دست مردم کوچه و بازار، مردم فقیر و زجر کشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و از آن پیروز بیرون آمدند. شما باید به روشنی ترسیم کنید که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ آباد تاجر و مقدس مآبی چه ظلم ها بر عده ای روحانی پاکباخته رفت، چه ناله های دردمندانه کردند، چه خون دل ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی دینی شدند، ولی با توکل بر خدای بزرگ کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به توفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تحجر گرایی، سرافراز ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند.^۲

وحشت شاه از واژه انقلاب

شاه خود می دانست که بدون کوچکترین پشتوانه مردمی، بلکه با دست نشاندهی قدرت های خارجی فاتح در جنگ جهانی دوم - پس از عزل پدرش - به اریکه قدرت نشسته، و در مرداد سال ۳۲ که با قیام مردم مجبور به فرار از ایران شد باز با کودتای امریکا به سلطنت بازگشت. لذا او وحشت فوق العاده ای از وقوع انقلاب در ایران داشت. جان اف کندی در طول دوره مبارزات انتخاباتی اش در امریکا، مستمراً از واژه «انقلاب» استفاده می کرد و شاه از این موضوع شدیداً آشفته خاطر بود. او نسبت به کلمه انقلاب حساسیت داشت و تصور می کرد کندی هر زمان این کلمه را به کار می برد، مشخصاً ایران را در ذهن دارد.^۳ این در حالی بود که شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد همواره مورد حمایت امریکا و انگلیس قرار داشت. با این

۱. غلامرضا خار کوهی، *خاطرات آیت الله نور مفیدی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱.

۲. *صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۳. *جیمز بیل*، همان، ص ۲۲۵.





وجود فضای سیاسی ایران حاکی از نارضایتی مردم از رژیم بود. به طوری که نشانه‌های این نارضایتی در سال ۱۳۳۹ با تحصن معلمان و تظاهرات دانشجویان و تعطیلی دانشگاه و اعتصابات سراسری همراه شد.^۱ شاه تا زمان آغاز نهضت امام خمینی بیشترین نگرانی‌اش وقوع یک انقلاب کمونیستی بود و او و دولتمردان امریکایی هرگز تصور نمی‌کردند که بزرگترین خطر از جانب نیروهای روحانی و مذهبی باشد. البته بهترین گواه آنها شاید سکوت و آرامش آیت‌الله بروجردی بود که او را مرد انقلاب و قیام نمی‌دانستند. زیرا سال‌ها بود که او با رژیم مدارا می‌کرد. گرچه شاه از او حساب می‌برد و با او سرشاخ نمی‌شد. چون بروجردی بزرگترین و بانفوذترین مرجع روحانی مذهب تشیع در ایران و مناطق شیعه‌نشین جهان بود، و حتی بین اهل تسنن نیز از احترام ویژه‌ای برخوردار بود.

در طول دهه سی مراکز امنیتی و پلیسی رژیم حزب توده و مخصوصاً شاخه افسران نظامی آن را تحت نظر داشتند و بازداشت می‌کردند. رادیوهای شوروی، چین، عراق، افغانستان، مصر و بخارست با بینش کمونیستی علیه حکومت ایران تبلیغ می‌کردند. در اواخر دهه سی نیکیتا خروشچف نخست‌وزیر شوروی شد. او در اوایل ماه آوریل سال ۱۹۶۱م خبر از وقوع احتمالی انقلاب در ایران داد. به همین جهت شاه همواره در دیدار با مقامات امریکایی تکیه کلامش «هشدار خطر کمونیسم در ایران» بود. کندی که در اواخر دهه سی شمس، تازه رئیس‌جمهور امریکا شده بود، این هشدارهای شاه به نفع کندی تمام شد.^۲ چون او برای رفع این خطر، شاه را مجبور کرد تا اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها یا همان «انقلاب سفید» و مخصوصاً طرح اصلاحات ارضی را در ایران اجرا نماید. شاه نیز چنین کرد.^۳ خصوصاً که هجده ماه از فوت مهم‌ترین شخصیت مذهبی و قدرتمند ایران یعنی آیت‌الله بروجردی گذشته بود و شاه دچار توهم آسودگی خیال شده و فکر می‌کرد بدون دغدغه می‌تواند اصلاحات امریکایی را اجرا نماید. لذا ابتدا در قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی نام قرآن را حذف نمودند که با اعتراض مجدانه و پیگیر امام خمینی رژیم دو ماه بعد - یعنی در آذر سال ۴۱ - تسلیم شد. شاه سپس در ۶ بهمن سال ۴۱ با حمایت محکم امریکارفراندم انقلاب سفید را به شکل

۱. احمد سمیعی، همان، ص ۴۲.

۲. جیمز بیل، همان.

۳. «نخست‌قرار بود دهقانان بهره‌وران اصلی اصلاحات ارضی باشند، اما در واقع، تنها بخش کوچکی از دهقانان از توزیع زمین بهره‌مند شدند و اکثریت آنان فقیر و بی‌چیز باقی ماندند... در نتیجه، تأثیر اصلاحات ارضی، تسلط کامل دولت بر مناطق روستایی و درهم شکستن صورت‌بندی اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری روستاها بود. به هر حال اصلاحات ارضی شرایط زندگی میلیون‌ها روستایی را بهبود نبخشید. به علاوه در نتیجه این اصلاحات، تولیدات کشاورزی افزایش نیافت.» رک: محمد امجد، *ایران از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری*، ترجمه حسین مفتخری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲ و ۱۴۴.



اجباری و نتایجی کذب به اجرا در آورد. مهم‌ترین اصل این رفتارند که او همه جا در باره آن مانور می‌داد اصلاحات ارضی بود. این در حالی بود که اجرای این برنامه شمار قابل توجهی از کشاورزان مستقل کم زمین و کارگران بی‌زمین را به وجود آورد که به لحاظ سیاسی در حکم نوعی بمب^۱ محسوب می‌شدند. لذا به گفته یرواند آبراهامیان انقلاب سفیدی که به منظور جلوگیری از وقوع یک انقلاب سرخ کمونیستی طراحی شده بود، ناخواسته راه را برای یک انقلاب اسلامی هموار کرد.^۲

درباره اصطلاح «انقلاب سفید» دو نکته حائز اهمیت است. اول این که شاه با کاربرد دوازه انقلاب می‌خواست بگوید در ایران فقط همین یک انقلاب آن هم با رأی و نظر و مشارکت مردم - ولو ناچیز - به رهبری خودم اتفاق افتاده و انقلاب دیگری چه کمونیستی و چه مذهبی دیگر در اینجا رخ نخواهد داد. به عبارت دیگر او دلخوش بود که خطر انقلاب‌های دیگر در ایران رفع شده است. نکته دوم درباره نام «انقلاب سفید» است که ظاهر آن جای دیگر به عاریت گرفته شده است. برای اولین بار در اینجا باید اذعان کنیم که این اصطلاح ناشی از خلاقیت و ابتکار شخصی شاه نبوده، بلکه ظاهر آن را از مقاله‌ای در اواسط دهه بیست اخذ کرده است.^۳ روزنامه فروغ، سال اول، شماره ۳۴، در تاریخ ۱۶ دی سال ۱۳۲۴، مقاله‌ای به قلم دکتر محمود افشار منتشر کرد که نام آن «انقلاب سفید و روش انقلاب سفید» بود. او در این مقاله به تشریح ضرورت ایجاد جنبشی اصلاحی و اجتماعی بدون خون‌ریزی و خشونت در ایران پرداخته و نوشت بود:

انقلاب سرخ یعنی انقلاب با خون‌ریزی و آن برای به دست آوردن زمام مملکت و اصلاحات اجتماعی است. من می‌خواهم اگر ممکن شود بدون خون ریختن به همان نتایج مطلوب برسیم و به این واسطه آن را هم «انقلاب سفید» نام نهادم. یعنی انقلاب بدون خون‌ریزی.^۴

۱. ظاهر آن در آن زمان رژیم پیش‌بینی می‌کرد که اجرای قانون اصلاحات ارضی ممکن است با مخالفت روستاییان مواجه و دچار مشکل شود. شاید به همین علت بود که یک فرمانده بلندپایه ارتشی به نام سپهبد اسماعیل ریاحی را به عنوان وزیر کشاورزی و سرگرد عبدالعظیم ولیان را در تاریخ ۴۲/۱/۱۴ به سمت مدیر کل بازرسی و نظارت آن وزارتخانه منصوب کردند. حتی ولیان مستقیماً با دربار شاه ارتباط داشت و حکم انتصابش با اجازه شاه صادر شد. در حکم او دو نکته قید شده بود: اول اینکه او بازرس ویژه و مأمور برقراری ارتباط بین وزارت کشاورزی و دستگاه‌های انتظامی و امنیتی کشور بود؛ دوم اینکه کارش نظارت بر حسن اجرای قانون اصلاحات ارضی بود. لذا با چنین موقعیتی او می‌توانست مخالفان این قانون را با کمک نیروهای انتظامی و ساواک به اشد مجازات برساند. رک: عبدالعظیم ولیان به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، آذر ۱۳۷۹، ص ۴ و ۷.

۲. یرواند آبراهامیان، تاریخ ایران مدرن، همان، ص ۲۵۲.

۳. البته روز ۲۱ بهمن سال ۴۰ دکتر علی امینی نخست‌وزیر وقت، سخن از ضرورت انجام «انقلاب سفید» به میان آورد. روز ۲۰ بهمن آن سال نیز «جستر پاولز» مشاور کندی در امور آسیا و آفریقا که برای الزام رژیم به اجرای رفرم مورد نظر امریکا، وارد تهران شده بود و یک هفته در ایران ماند، عبارت «انقلاب سفید» را در سخنانش به کار برد. رک: اطلاعات، ۲۱ بهمن سال ۱۳۴۰، ص ۱؛ سایر مطبوعات آن ایام.

۴. محمود افشار، گنجینه مقالات، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹۴.



او سپس می نویسد:

با وضع فعلی من به یک انقلاب خونین عقیده ندارم و بنیه این ملت را قادر به خون گرفتن نمی بینم. نه اینکه از خون بترسم. اکنون معتقدم که باید طبقه پاکان و روشنفکران صف خود را از دزدان و گمراهان جدا کرده، در حدود قانون اساسی با یک جنبش مردانه و دلیرانه زمام اقتدارات مملکت را به دست آورد. البته چنین جنبشی محتاج به لیدر یعنی رهبر است.^۱

او در ادامه از دکتر محمد مصدق می خواهد که رهبری این جنبش را بر عهده بگیرد: معتقد بودم ایشان به واسطه وجاهت ملی که دارند و وکیل اول ایران در مجلس هستند می توانستند لیدر چنین نهضتی باشند و پشتیبان یک حکومت گردند.^۲

او سپس به شرح روش انقلاب سفید مورد نظر خود پرداخته و سخن از اصلاح قانون انتخابات، انتخابات اجباری و لزوم شرکت زنان و جوانان به میان آورده است.^۳ اینها همان چیزی است که به جای مصدق، هفده سال بعد شاه از این مقاله برداشت و در بهمن سال ۴۱ اجرا کرد. انقلاب بدون خونریزی، انقلاب شاه و ملت، اصلاح قانون انتخابات و دادن حق رأی به زنان. اما شاه و نویسندگان کتاب هایش هیچ گاه به این موضوع اشاره نکردند و آن را به نام و به کام خود زدند.

آنچه دکتر محمود افشار در اواسط دهه بیست شمسی پیشنهاد کرده و بر آن تأکید داشت انقلاب سفید بدون خونریزی بود با رهبری شخصیتی وجیه‌المله در آن زمان به نام «دکتر مصدق» که شخصیت شاه با او کاملاً متضاد و متفاوت است. به همین جهت انقلاب سفیدی که شاه اجرا کرد هیچ نشانی از سفیدی نداشت. زیرا تمامش توأم با کشتار و شکنجه و زندان و تبعید و خشونت بود، مخصوصاً سرکوب خونین مردم بی گناه تهران و قم در ۱۵ خرداد سال ۴۲.

۱. همان، ص ۳۹۵.

۲. همان، ص ۳۹۶.

۳. همان، ص ۴۰۰.

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: موقعت آیت اله خمینی در مناخ روحانی
 محل: قم
 عطف بشماره: _____
 منبع خبر: ماورویژه
 تقویم: ۲۳
 شماره: ۳۳۳/۵۴۵۸
 تاریخ حادثه: ۴۲/۲/۷۷
 تاریخ وصول خبر: _____
 تاریخ گزارش: _____

اقدامات مخالفان میزبند ماه اخیر آیت اله خمینی و پیشقدمی مشارالیه در مخالفت با عملیات اصلاحی اعلیحضرت هماهنگی و دولت موجب تمرکز قدرت های روحانی در ادراک وی گردیده و مخاطرات همین مرکزیت هم اکنون حوزه های علمی مذهبی خارج از ایران نیز نامبرده را مشخص ترین رکن جامعه روحانیت ایران می شناسند. و تلگراف تسلی آمیز واقعه اخیر از جانب آیت اله حکیم خطاب بوی نتیجه • همین شاخصیت اوست و خود وی نیز عملاً داعیه مرجعیت را دارد.

رونوشت جهت اطلاع بساواک قم ایفاد میگردد بفرموده نتیجه را اعلام فرمایند. ج.

رئیس دبیرخانه ساواک تهران. فتوحی

CR 174

تاریخ: ۱۰/۱/۷۷

در خصوص آیت اله خمینی و جمع بندی آن
 در خصوص آیت اله خمینی و جمع بندی آن
 در خصوص آیت اله خمینی و جمع بندی آن

تثبت شد
 ۴۴/۱/۷۷

تعداد نسخه:
 گیرندگان:

۱۲۸-۳۶

۱۲۸۲/۲/۲۰





از انقلاب سفید تا فاجعه فیضیه

پس از فوت آیت‌الله بروجردی وحدت مرجعیت شیعه در ایران و جهان از میان رفت و جامعه مذهبی دچار انشقاق مرجعیت شد. زیرا بعد از او علمای مختلفی که پیش از آن به احترامش رساله نمی‌دادند، اقدام به انتشار رساله و تأسیس دفاتر مرجعیت نمودند. شاه این شرایط را به نفع خود می‌پنداشت. او از یک سو تصور می‌کرد هیچ مانعی بر سر تحقق اهداف برنامه‌های ضد مذهبی‌اش نیست، و از سوی دیگر پشتیبانی محکم مقامات امریکا مخصوصاً کندی رئیس‌جمهور آن کشور را پشت سر خود داشت. لذا از مهر ماه سال ۴۱ دست به تجربه تازه‌ای زد و صراحتاً مفاهیم اسلامی و قرآنی را از قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی حذف نمود. اما ناگهان با فریاد اعتراض امام که در آن زمان به «حاج آقا روح‌الله خمینی» معروف بود مواجه شد. امام هم پرچمدار این اعتراض بود و هم محرک و مشوق و مبصر سایر علما و مردم مسلمان؛ تا آنها را در این جنبش سیاسی - مذهبی همراه خود نماید. در نتیجه دولت علم دو ماه بعد - روز ۱۰ آذر سال ۴۱ - تسلیم ملت و روحانیت شد و نظر امام را پذیرفت. اما این ظاهر قضیه بود و رژیم مثل مار زخمی به خود می‌پیچید و مترصد توطئه‌ای دیگر بود. زیرا شکست علم در مقابل روحانیت در واقع شکست شاه به شمار می‌رفت. این امر خشم امریکایی‌ها را به دنبال داشت و موجب انتشار مطالب انتقادی درباره اوضاع ایران در مطبوعات آن کشور شد که شاه آن را انعکاسی از نظریات مقامات رسمی واشنگتن می‌پنداشت. در نتیجه بر نگرانی‌های شاه از امکان تغییر رویه امریکا نسبت به رژیمش افزوده شد. لذا شاه با مشورت علم و همکاران او طرح ۶ ماده‌ای معروف به انقلاب سفید را که متضمن خواسته‌های امریکا بود، روز ۱۹ دی ماه سال ۴۱ اعلام کرد.^۱ این برنامه با مخالفت امام و مردم روبه‌رو شد. او در پیامی غم‌بار به تاریخ ۳ بهمن سال ۴۱ (۲۶ شعبان ۱۳۸۲ ق) - سه روز قبل از فراندم - خطاب به ملت ایران نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

بعد از نصایح بسیار و ادای وظیفه روحانیت، نتیجه این شد که امروز - که ۲۶ شهر شعبان است - از اوایل روز عده‌ای رجاله با مأمورین دولت در شهر مقدس قم به راه افتادند و به مردم بی‌پناه قم و طلاب و روحانیون حمله کرده، و اهانت نمودند و بسیاری را کتک زدند و به زندان بردند. جمعی از مأمورین و رجاله به مدرسه فیضیه، مجاور حرم مطهر، ریخته و تیراندازی

کردند و با چوب و چماق طلاب مظلوم را کتک زدند؛ و به بازار و خیابان قم ریخته و بعضی دکان‌ها را غارت کردند و درب و پنجره و شیشه مغازه‌ها را شکستند؛ هیچ کس پیدا نشد که به داد مردم متدین و روحانیت برسد. این است حال ما در این ساعت که ظهر است؛ و عاقبت امر معلوم نیست چه خواهد شد. این است معنای طرفداری دولت از دیانت، و این است معنای آزادی رأی و رأی‌دهندگان. ما این وضع را در شهر مذهبی قم و در جوار حرم مطهر و در حوزه علمیه قم به قضاوت افکار عمومی می‌گذاریم؛ و از خداوند، تعالی اسلام و استقلال مملکت را خواهانیم. خداوند تعالی ان شاء الله اسلام و قرآن را حفظ کند.

روح‌الله الموسوی الخمینی^۱

حتی روز سوم و چهارم بهمن سال ۴۱ مردم تهران دست به تظاهرات علیه انقلاب سفید زدند. اما روز ۴ بهمن شاه به قم رفت در برابر جمعیتی که بیشترشان توسط رژیم از تهران به قم آورده شده بودند، در نهایت عصبانیت یکی از شدیدترین نطق‌های خود را علیه روحانیت بیان کرد. عده‌ای روحانی‌نما نیز در میان جمعیت بودند. بعدها یکی از نزدیکان علم اعتراف کرد که اینها در واقع عده‌ای از کارکنان شرکت واحد تهران بودند که برای حضور در این اجتماع، لباس روحانی به تن‌شان کرده بودند و با اتوبوس از تهران به قم منتقل شده بودند.^۲ شاه روز ۶ بهمن آن سال طرح خود را در جو متشنجی به فراندم گذاشت. ولی در سراسر کشور با استقبال سرد مردم مواجه شد. پس از اعلام نتایج دروغین فراندم،^۳ کندی رئیس‌جمهور امریکا تلگراف تبریکی برای شاه فرستاد. از آن پس سرکوب حرکات‌های مخالف با خشونت بیشتری از سر گرفته شد و علم در شدت عمل نسبت به مخالفان و دستگیری صدها روحانی و بازاری و مخالفان دیگر نقش عمده‌ای داشت.^۴

شاه چه در سخنرانی‌ها و چه مصاحبه‌هایش نوک پیکان حملات خود را متوجه امام و روحانیت مبارز و حوزه‌های علمیه و مردم انقلابی کرده بود. امام نیز در هر فرصتی پاسخش

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. محمود طلوعی، همان، ص ۴۶۰.

۳. یکی از شاهدان عینی می‌گوید: «هر طوری بود فراندم مصنوعی انجام یافت، عده کمی پای صندوق رفتند و اکثر مردم مخالفت عملی کردند. ولی خبرنگاران و جراید سانسور شده و یا مزدور غوغا کردند، تا می‌توانستند پیرامون فراندم قلم‌فرسایی کردند. تا جایی که شهری که با توابعش سی هزار جمعیت داشت، از حوزه رأی‌گیری آن ۲۶ هزار رأی سر از صندوق فراندم در آورد. با اینکه کمتر از ۱۸ ساله‌ها در رأی شرکت نکرده بودند [و زنان نیز آن زمان حق رأی دادن نداشتند.]» رک: احمد صابری همدانی، فیضیه ۱۳۴۳ تا فیضیه ۱۳۵۷، قم، آزادی، ۱۳۵۷، ص ۵۹.

۴. محمود طلوعی، همان، ص ۴۶۱.





را محکم و شجاعانه می‌داد. چنان که در سخنرانی روز ۷ اسفند ۱۳۴۱ برای روحانیون و طلاب و مردم و زائران شهر قم، ضمن انتقاد به مواضع و عملکرد شاه، فراندم روز ۶ بهمن و انقلاب سفید را بار دیگر زیر سؤال برد و گفت:

چرا باید شاه مملکت این قدر از ملت جدا باشد که وقتی پیشنهادی می‌دهد با بی‌اعتنایی و عکس‌العمل منفی مردم مواجه گردد. شاه مملکت باید جوری باشد که وقتی پیشنهادی می‌دهد، درخواستی می‌کند، ملت با جان و دل در انجام آن بکوشند، نه آن که با آن به مقابله برخیزند، و فراندم شاه در سراسر مملکت بیش از دو هزار نفر به همراه نداشته باشد. ما میل نداشتیم برای سران این مملکت، چنین شکست و فزاحتی به بار آید.^۱

در شرایطی که امام به تنهایی پرچم مبارزه علیه اقدامات غیرقانونی رژیم را بر دوش می‌کشید، جبهه ملی با آن همه ادعای سیاسی، درباره فراندم ۶ بهمن صرفاً یک اطلاعیه خنثی و مبهم صادر کرد. به گفته دکتر همایون کاتوزیان - وقتی شاه طرح ۶ ماده‌ای خود را به همه پرس‌و‌گذاشت، بی‌برنامگی و عدم قاطعیت جبهه ملی کاملاً مشخص بود، دو روز قبل از همه‌پرسی، اعلامیه‌ای از سوی این جبهه منتشر شد که بعد از یک مشت لفاظی معمولی در مورد آزادی و... بدین نحو پایان می‌یافت: «اصلاحات بله، موافقم! دیکتاتوری نه، مخالفم!» با این اعلامیه نه فراندم شاه تحریم شده بود و نه به رأی دهندگان هوادار گفته شده بود که چه باید بکنند. این در حالی بود که در آن ایام، شکایت و نارضایتی مردم از فساد و دیکتاتوری رژیم، نه تنها کاهش نیافته بود بلکه سیر صعودی داشت.^۲

او می‌افزاید: قم ناآرام بود و برای نخستین بار طلاب حوزه علمیه قم از دست پلیس کتک خوردند. دانشجویان دانشگاه تهران نیز ناآرام بودند، رژیم مزدوران اجیر شده را با اتوبوس به سوی دانشگاه آورد. اینان به نام کارگران و دهقانان آزاد شده، آمده بودند تا خشم خویش را نسبت به دانشجویان مخالف ابراز دارند. آنان با چوب و چماق به جان دانشجویان افتادند. در این میان سخنرانی‌های عمومی آیت‌الله خمینی علیه رژیم به سرعت وی را به صورت برجسته‌ترین رهبر نهضت ضد استبدادی در آورد که سرانجام به قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ منجر شد و رژیم با ددمنشی عجیبی با یاری ارتش، به سرکوب آن پرداخت.^۳

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. همایون کاتوزیان، همان، ص ۴۲۸.

۳. همان، ص ۴۲۹.

گیرنده: ...
 فرستنده: ...
 شماره: ...
 تاریخ: ۲۲/۲/۷
 شماره: ۲/۱۶/۱۱۸۵
 شماره: ...
 شماره: ...

تیمسار ریاست - زبان اطلاعات و امنیت کشور (مدیریت کل اداره سوم)
 موضوع: آیت‌الله خنصی

محترماً اطلاق واصله حاکیست:

- ۱- کتبه طمأنینه شمیمه جهان نفع آتای خنصی از بهری شمیمه استان کتاره گیری و نامبرد، رایگانه مرجع تقلید شیخان دنیا معرفی نموده اند.
- ۲- روحانیون میزاق که اخیراً کتبه ای از بهری سید احمد زنجانی تشکیل داده اند اولین اعلامیه خود را علیه اقدامات اخیر دولت ایران منتشر نموده اند.
- ۳- از طرف روحانیون و ایرانیان مقیم عراق میبایست ترجمه و سوگواری نسبت مقتولین و تابع اخیر قسم ترتیب داده اند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان پنجم - مرکز استان

این اطلاعات کتبه و ...

استیضاحی ...



رسانه‌های اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۴۱ و ۴۲ هم صدا با رژیم شاه، علیه مبارزات امام خمینی موضع می‌گرفتند و قیام مردم در ۱۵ خرداد را محکوم می‌کردند و آن را به مالکان و زمینداران بزرگ و مرتجعان نسبت می‌دادند

امام خمینی شجاعت ویژه‌ای داشت و حکومت پهلوی بعد از آیت‌الله سید حسن مدرس هیچ روحانی رده‌بالایی را مشابه او تا آن زمان ندیده بود، بعدها هم ندید. امام تا سال ۱۳۴۰ که آیت‌الله بروجردی زنده بود بیشتر به تدریس اشتغال داشت^۱ و در کلاس‌های درس فقه خود، الهام‌بخش نسلی از علما بود که بعد از این به

سازمان‌دهندگان انقلاب اسلامی تبدیل شدند. مشخصه بارز کلاس‌های او در این دوره، توانایی او در ارتباط دادن فقه با عرفان و ملاحظات سیاسی است. اما از سال ۴۰ با درگذشت آیت‌الله بروجردی، ایشان به مبارزه علنی با رژیم پهلوی و شخص شاه و حامیان خارجی‌اش پرداخت.^۲ پیام‌های سیاسی و انقلابی امام، هم منطقی و مستند بود و هم متناسب با شرایط روز نوشته یا بیان می‌شد، هم موج‌آفرین و شورانگیز بود و هم در راستای اسلام و منافع ملت بود. علاوه بر این شجاعت امام خمینی به عنوان عالمی دینی در جایگاه فقاها و مرجعیت برای رژیم تازگی داشت. به عبارت دیگر رژیم در سال‌های ۴۱ و ۴۲ با پدیده جدیدی به نام «آیت‌الله خمینی» مواجه شده بود. کسی که یک قدم حاضر به سازش با خلاف‌کاری‌های شاه نبود که هیچ، بلکه خود را برای دستگیری و حتی شهادت در راه خدا هم آماده کرده بود و می‌گفت:

مسلمین آگاه باشند که اسلام در خطر کفر است. مراجع و علمای اسلام بعضی محصور و بعضی محبوس و مهتوک [مورد اهانت] هستند. دولت امر داد حوزه‌های علمیه را هتک کنند، و طلاب بی‌پناه را کتک بزنند، و بازار مسلمین را غارت کنند و درب و پنجره مغازه‌ها را بشکنند... اراذل و اوباش

۱. سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در گزارش ۲۲ اسفند سال ۱۳۳۵ش خود، تعداد شاگردان درس آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی را که به عنوان مرجع اول جهان تشیع شناخته می‌شد ۱۰۰۰ نفر و تعداد شاگردان امام خمینی را ۵۰۰ نفر نوشته است. این سند نشانگر آن است که امام خمینی در آن زمان بعد از آیت‌الله بروجردی در رتبه دوم اهمیت علمی و مذهبی قرار داشته است. ساواک همچنین تصریح نموده که «آقای حاج آقا روح‌الله خمینی از لحاظ درس حائز اهمیت است». این گزارش آمار شاگردان درس بقیه مدرسین بزرگ حوزه علمیه قم را بین ۵۰ تا ۳۰۰ نفر برشمرد، از جمله برای هر یک از آقایان آیت‌الله: سید محمد رضا گلپایگانی و سید کاظم شریعتمداری ۳۰۰ نفر ذکر کرده است که در رتبه‌های پایین‌تر از امام خمینی قرار داشتند. [رک: مطالعات سیاسی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۵-۳۹۴]. بدون شک هفت سال پس از گزارش فوق، یعنی در سال ۱۳۴۱ که دوره فقدان آیت‌الله بروجردی بود و مبارزات امام خمینی علیه رژیم شاه آغاز شد، تعداد شاگردان و نفوذ علمی و مذهبی و اجتماعی امام بسیار بیشتر از سال ۱۳۳۵ بوده است و این موضوع زنگ خطر بزرگی بود برای رژیم پهلوی.

۲. جمیله کدیور، تحول‌گفتمان سیاسی شیعه در ایران، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۴۰۸.



را تحریک می کنند که به علما و روحانیون اهانت کنند. آقایان طلاب و مبلغین را مانع می شوند که برای تبلیغ اسلام در نواحی ایران بروند و تبلیغ احکام کنند. با ما [مثل] معامله بردگان قرون وسطی می کنند. به خدای متعال من این زندگی را نمی خواهم. «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا». کاش مأمورین بیایند و مرا بگیرند تا تکلیف نداشته باشم. فقط جرم علمای اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می نمایند و با استعمار مخالفت دارند.^۱

امام خمینی در آن زمان همچون یک سیاستمدار ماهر ناخشنودی جامعه مدنی را از شاه بیان می کرد. او مهارت زیادی از خود در سیاست نشان داد و مسائلی را پیش کشید که خشم مردم را علیه حکومت برانگیخت.^۲

بسیاری از مسائلی که آیت الله خمینی در مخالفت با شاه مطرح کرد گواه دل مشغولی وی نسبت به جامعه مدنی جدید با مطالبات دموکراتیک بود. چنان که او رژیم را به خاطر انتخابات خدعه آمیز، نقض قانون اساسی، تعطیلی روزنامه‌ها، سرکوب احزاب سیاسی و نابودی استقلال دانشگاه مورد نکوهش قرار داد.^۳

امام چند روز بعد در پیام دیگری با اشاره به اقدامات ضد مذهبی شاه، برای نخستین بار خبر از وقوع یک انقلاب مردمی و بنیان کن علیه رژیم پهلوی داد:

من به دستگاه جابره اعلام خطر می کنم. من به خدای تعالی، از انقلاب سیاه^۴ و انقلاب از پایین نگران هستم. دستگاه‌ها با سوء تدبیر و با سوءنیت گویی مقدمات آن را فراهم می کنند. من چاره در این می بینم که این دولت مستبد [علم] به جرم تخلف از احکام اسلام و تجاوز به قانون اساسی^۵ کنار برود؛ و دولتی که پایبند به احکام اسلام و غم خوار ملت ایران باشد، بیاید. بارها! من تکلیف فعلی خود را ادا کردم؛ اللَّهُمَّ قَدْ بَلَغْتُ. و اگر زنده

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۴۱. (تاریخ ۳ بهمن ۱۳۴۱ / ۲۶ شعبان ۱۳۸۲ ق)

۲. مسعود کمالی، همان، ص ۱۶۵.

۳. همان.

۴. در اینجا امام خمینی واژه «انقلاب سیاه» را در مقابل واژه «انقلاب سفید» شاه به کار برد. از نظر امام و مردم انقلابی رفرا ندیم ۶ بهمن سال ۴۱ ربیعی به ماهیت انقلاب نداشت، بلکه برنامه‌ای بود که به دستور رئیس جمهور امریکا در ایران اجرا شد و شاه به دروغ نام این برنامه را «انقلاب سفید» گذاشت.

۵. در آن زمان یکی از مستندات حقوقی سخنان امام خمینی، ارجاع به قانون اساسی بود که شاه اصول این قانون را زیر پا می گذاشت و امام گاهی با استناد به همین قانون، انحرافات رژیم پهلوی را متذکر می شد.

ماندم تکلیف بعدی خود را به خواست خداوند ادا خواهم کرد.^۱
 سال ۴۱ رو به پایان بود و روزگار مردم هر روز بدتر می‌شد. امام که شرایط سیاسی ایران را مصیبت‌بار می‌دید برای آن که هم علما و هم مردم را بیشتر متوجه سیاست‌های مخرب رژیم شاه نماید، با انتشار اطلاعیه‌ای عید نوروز سال ۴۲ را عزای عمومی اعلام کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی شرافت حضرات علمای اعلام و حجج اسلام - دامت برکاتهم
 أَعْظَمَ اللَّهُ تَعَالَى أُجُورَكُمْ. چنانچه اطلاع دارید دستگاه حاکمه می‌خواهد
 با تمام کوشش به هدم [نابودی] احکام ضروریه اسلام قیام؛ و به دنبال آن
 مطالبی است که اسلام را به خطر می‌اندازد. لذا اینجانب عید نوروز را به
 عنوان عزا و تسلیت به امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - جلوس می‌کنم و
 به مردم اعلام خطر می‌نمایم. مقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه
 را اتخاذ فرمایند تا ملت مسلمان از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مسلمین
 اطلاع حاصل نمایند. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

روح‌الله الموسوی الخميني^۲

این ابتکار سیاسی امام مورد توجه و خوشایند بسیاری از علمای قم و تهران و مشهد و سایر
 مناطق کشور قرار گرفت و با اقدام مشابه آنها مواجه شد. آن سال به دنبال اعلامیه امام،
 مردم در سراسر کشور عید سیاه گرفتند. از جشن و نشاط همه‌ساله خبری نبود. چون بسیاری
 از خانواده‌ها با خرما و میکادو از میهمانان پذیرایی می‌کردند. این موضوع برای رژیم خیلی
 گران آمد. حجت‌الاسلام محمد رضا فاکر می‌گوید:

این اطلاعیه در سراسر کشور پخش شد و متن آن را به علمای همه
 شهرستان‌ها ابلاغ کردند. قرار بر این شد که روز عید به جای آن که
 مجالس شادی برگزار شود، مجالس عزایب‌باشود و همه مردم به جای بیرون
 آمدن از خانه در منازل خود بنشینند. همه این کار را کردند. آن زمان من
 در مشهد بودم. آیت‌الله العظمی میلانی روز عید در منزلشان ماندند و سایر
 علمای مشهد نیز همین‌طور. اعلام عزا در تعطیلات عید در حقیقت نوعی
 اعلام مبارزه علنی با دستگاه بود. یعنی آن ر کود ذهنی و توقفی که ما از اول
 بهمن [۴۱] تا نوروز ۴۲ در خودمان حس می‌کردیم با این اعلام عزا شکسته

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۴. (تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۴۱ / ۱۶ شوال ۱۳۸۲)

۲. همان، ص ۱۵۳.



شد، و به این ترتیب یک جبهه گیری سراسری و علنی [بر ضد رژیم] در کشور آغاز گردید. با این تفاوت که دیگر چهره امام به عنوان پیشاهنگ این جبهه گیری روشن تر و واضح تر دیده می شد... درست به خاطر دارم در میان اطلاعیه های بسیاری که از سوی علما مبنی بر اعلام عزای عید صادر می شد، هیچ کدام به اندازه اطلاعیه امام خمینی، پر جاذبه، گیرا و موج آفرین نبود.^۱ اقدام امام خمینی در اعلام عید به عنوان عزای ملی، کاری جدید در تاریخ سیاست بود. این برنامه که با هوشمندی سیاسی توأم بود، موجب شد هم رژیم شاه در تنگنا قرار گیرد و هم مردم وارد یک مبارزه منفی گسترده علیه حاکمیت شوند. علاوه بر این بسیاری از علما و مراجع نیز از آن استقبال کردند و مقلدان خود را ترغیب به عدم برگزاری جشن نمودند. امام در سخنرانی روز ۲۹ اسفند ۱۳۴۱/۲۳ شوال ۱۳۸۲ ق در مسجد اعظم قم ضمن تشریح فلسفه عید سیاه، همه را به قیام علیه رژیم دعوت کرد، و گفت:

امسال ما عید نداریم و این عید را عزای ملی اعلام می کنیم، نه به خاطر اینکه مصادف است با شهادت حضرت صادق - سلام الله علیه - آن حضرت مقامش عالی و بلند است، ولادت و شهادتش موجب تحکیم و پیشرفت اسلام است. به قول سید بن طاوس - علیه الرحمه - برای شهادت [مثل] امام صادق باید جشن گرفت. ما در این عید عزاداریم برای مصیبت ها و لطمه هایی که در این سال به اسلام وارد شد، این سال، سال خوشی برای مسلمین نبود، سال خوبی برای روحانیت نبود. در این سال به اسلام تجاوز شد. علمای دین و روحانیون مورد اهانت قرار گرفتند، هتک شدند. در این سال استعمار توطئه هایی را علیه اسلام تدارک دید، عمال پلید استعمار به قرآن جسارت کردند، برای پایمال کردن احکام نورانی قرآن نقشه ها کشیدند، برنامه ها ریختند، طرح ها دادند. اگر مسلمین بدانند که چه توطئه ها و نقشه هایی علیه عزت اسلام، سعادت ملت های مسلمان و استقلال ممالک اسلامی در دست اقدام است، دیگر هیچ وقت عید نمی گیرند بلکه قیام می کنند به وظایف دینی که بر عهده دارند. وظیفه علمای دین، وظیفه ملت های مسلمان سنگین است. همه وظیفه دارند که از اسلام دفاع کنند. در برابر توطئه ها بایستند و با آن مقابله کنند. آنها که در برابر خطر هایی که متوجه اسلام شده است قیام نکنند، مقابله نکنند و به دفاع بر نخیزند، آنها

۱. علی باقری، *خاطرات ۱۵ خرداد*، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۸، دفتر هشتم، ص ۱۸۰-۱۷۹.



در عداد مردگان اند.^۱

او در ادامه تهدید به صدور حکم جهاد کرد و با قاطعیت خطاب به رژیم چنین هشدار داد: دستگاه جبار بداند که اگر بخواهد به اسلام تجاوز کند و احکام کفر را در بلاد اسلامی جاری سازد، من در کمین آنها ایستاده‌ام. من تا آخرین لحظه‌های زندگی‌ام از نوامیس اسلام و مسلمین دفاع می‌کنم. من به حکم اسلام که به ما دستور جهاد و مقابله داده است در برابر خیانت به اسلام دست روی دست نمی‌گذارم و ساکت نمی‌نشینم. اگر می‌خواهند راحت باشند بیایند مرا که مزاحم هستم از این کشور تبعید کنند. تا من هستم نمی‌گذارم قوانین مخالف اسلام تصویب و اجرا شود؛ تا من هستم نمی‌گذارم که دستگاه جبار استقلال این ملت را بر باد دهد.^۲

شاه که از انتقادات امام به شدت نگران بود، در صدد رویارویی مستقیم با روحانیت و حوزه علمیه برآمد. او می‌خواست با نشان دادن خشونت و قساوت، آنها را مرعوب و وادار به سکوت نماید. لذا روز دوم فروردین سال ۴۲ که مصادف با شهادت امام جعفر صادق (ع) بود، مثل هر سال در شهر قم مجالس عزاداری و روضه‌خوانی برپا شد، از جمله در منزل امام خمینی. صبح آن روز مأموران مخفی زیادی بالباس شخصی و ناشناس وارد قم شدند که ابتدا همراه مردم به منزل امام رفتند و خواستند مجلس آنجا را به هم ریخته و اغتشاش نمایند. امام به محض مشاهده این حرکات فوراً توسط یکی از روحانیون به اطلاع حاضرین رساند که چنانچه این افراد بخواهند در مراسم اخلاص نمایند ایشان فوراً به حرم مطهر حضرت معصومه می‌روند و در آنجا مسائلی را که لازم می‌دانند به اطلاع مردم می‌رسانند.

با تهدید امام، توطئه مأموران ناکام ماند، اما آنها بعد از ظهر آن روز در مجلس روضه‌خوانی که در مدرسه فیضیه برگزار شد شرکت کردند و پس از برهم زدن آن مراسم، به ضرب و شتم طلاب و مردم عزادار پرداختند. سپس نیروهای مسلح که از قبل فیضیه را در محاصره داشتند وارد عمل شده و مردم را به گلوله بستند و عده زیادی را شهید و زخمی نمودند. آنها حتی کتاب‌ها و لباس‌ها و لوازم طلبه‌ها را به آتش کشیدند و به مقدسات مردم اهانت کردند.^۳ آنها درها و پنجره‌ها و شیشه‌های حجره‌ها را شکستند و با چاقو و دشنه و پنجه بکس و چماق مانند گرگ گرسنه به جان طلبه‌های بی‌دفاع افتادند و دست و پاهایشان را شکستند، حتی برخی از آنها را از طبقه دوم فیضیه به پایین انداختند. به یک روحانی نابینا هم رحم نکردند

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. همان، ص ۱۶۲.

۳. محمد حسن رجبی، همان، ص ۲۰۵.

آنچه دکتر محمود افشار در اواسط دهه بیست ششمی پیشنهاد کرده و بر آن تأکید داشت انقلاب سفید بدون خونریزی بود با رهبری شخصیتی وجیه‌المله در آن زمان به نام «دکتر مصدق» که شخصیت شاه با او کاملاً متضاد و متفاوت است

و او را به باد کتک گرفتند و به پایین پرت کردند. شاه دوست‌ها که شعارشان «جاوید شاه، جاوید شاه» بود، با سنگ و آجر و آهن‌پاره نیز چنان محکم بر سر طلبه‌ها می‌کوبیدند که خون جاری می‌شد. این تراژدی خونین که تعداد زیادی کشته و زخمی به همراه داشت حدود ساعت ۷ بعدازظهر پایان یافت.^۱ این حمله یک توطئه ضد مذهبی بود که در

مهمترین مرکز روحانیت کشور به فرمان شاه و علم به اجرا درآمد. سپهبد محسن مبصر معاون شهربانی وقت کشور ده‌ها سال بعد زبان به اعتراف گشود و نکاتی از این جنایت سران رژیم را لو داد. او حمله به مدرسه فیضیه قم را در روز دوم فروردین سال ۴۲ یک نقشه کاملاً از پیش طراحی شده توسط کمیسیونی متشکل از مسئولان رژیم معرفی کرده، مبنی بر این که این طرح توسط تیمسار نصیری رئیس شهربانی کشور پیشنهاد شده و علم آن را تأیید نموده و به تصویب شاه رسانده و سپس شاه دستور اجرای آن را توسط سربازان گارد شاهنشاهی صادر کرده است.^۲ سپهبد محسن مبصر درباره این طرح صراحتاً می‌گوید:

سرانجام طرح بسیار نابخردانه و می‌شود گفت کود کانه‌ای فراهم و به تصویب رسیده و به اجرا درآوردند که نخستین گام بسیار مؤثر [آن]، قرار دادن روحانیت در برابر شاه به شمار می‌آید. شماری از سربازان گارد شاهنشاهی (گارد جاوید) را با پوشاک غیر نظامی در روزی که قرار بود در مدرسه فیضیه تظاهرات^۳ برپا شود، به آنجا فرستادند، و آن سربازان روز دوم فروردین [سال ۴۲] به مدرسه فیضیه ریختند با طلبه‌های تحریک شده درگیر شدند، و با آنها کتک کاری کردند و می‌گویند دو یا سه نفر هم از طلبه‌ها کشته شدند...

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۸۱، دفتر اول، ص ۳۷۵-۳۷۳.

۲. علاوه بر گاردی‌ها، رژیم ساواکی‌ها و بهائیان را نیز در این تهاجم مشارکت داد. به گفته شیخ مصطفی رهنما، «بهائیان» در حمله به مدرسه فیضیه در قم - دوم فروردین ۱۳۴۲ - هم با رژیم همکاری نزدیکی داشتند. بهائیان در لباس دهقان و کشاورز و به عنوان اینکه کشاورزان دارند علیه روحانیت و به قول خودشان آخوندهای مرتجع تظاهرات می‌کنند، درآمدند. فرمانده اینها سرهنگ مولوی بود، که در همان وقت رئیس ساواک تهران بود. این فرد (سرهنگ مولوی) بهائی‌ها را آورده بود قم و به همراه مأموران و افراد لباس شخصی ریختند توی مدرسه فیضیه و با وسایل مختلف مانند چوب و باتوم و چاقو به طلاب و عزادارانی که به مناسبت شهادت امام صادق (ع) در مدرسه فیضیه تجمع کرده بودند، حمله کردند.» رک: مسعود کریمیان، همان، ص ۸۰.

۳. آن روز برنامه تظاهرات نبود، بلکه مراسم عزاداری سالگرد شهادت امام جعفر صادق (ع) بود.





به هر رو پس از انجام مأموریت، سربازهای پوشاک غیر نظامی پوشیده (با کفش‌های یک شکل سربازی)، به صف ایستاده و شعار «جاوید شاه» سردادند، و با این کار ناشیانه و بچه‌گانه ثابت کردند که یورش آوردگان به مدرسه فیضیه، سرباز آن هم سرباز گارد شاهنشاهی بودند؛ و با این ترتیب روحانیت را یکپارچه برانگیختند و وادار کردند که عکس‌العملی از خود بر علیه شاه نشان دهند... این طرح را تیمسار نصیری پیشنهاد کرده و آقای علم آن را پسندیده و معلوم نیست چگونه به تصویب اعلیحضرت رسانیده و دستور اجرای آن را از سوی ایشان صادر کرده بوده است. به کار بستن چنین طرحی آن هم به ناپختگی و ناشیانه، نه تنها آتش دشمنی‌ها را با شاه و شورش بر علیه ایشان را خاموش نکرد؛ که بدگمانی و بدبینی مردم مذهبی را نسبت به پادشاه شدت بخشید و بهانه بسیار مردم پسندی به آخوندها داد که پاتک (حمله متقابل) به حمله توأم با خشونت سربازان گارد شاه را، توجیه و آن را نه تنها کار لازم که تکلیف شرعی و واجب بنمایانند، و پاتک روحانیت به عهده روح‌الله خمینی محول گردید. می‌شود گفت که او داوطلب اجرای این طرح [ضدحمله به شاه و حکومتش] شد، و چنان که خواهیم دید از عهده آن به خوبی برآمد.^۱

جای سؤال است چرا رژیم به یک مراسم مذهبی که در یک کشور شیعی و در یک مکان مذهبی و عبادی برای تکریم شهادت پیشوای خود برگزار کرده بودند، حمله کرد؟ اگر همه اقدامات ضددینی حکومت را نادیده بگیریم، تهاجم شدید مأموران به این مراسم قابل درک نیست، مگر آنکه آن را نشانه آشکار ضدیت رژیم با مقدسات اسلامی بدانیم. خبر این جنایت در رسانه‌های حکومت سانسور شد. ولی توسط طلاب و مردم تا حد زیادی به سراسر کشور رسید و موجب بدبینی بیشتر مردم نسبت به رژیم شد. پس از این واقعه امام خمینی چند واکنش تند نشان داد:

۱. آن روز به محض شنیدن این خبر، امام تصمیم گرفت که به سوی محل حادثه حرکت نماید که روحانیون و مردم حاضر در منزلش با اصرار و قسم دادن او مانعش شدند.^۲ ولی همان روز طی سخنرانی کوتاهی این اقدام را جنایتی چنگیزی خواند و گفت: «دستگاه جبار با دست زدن به این فاجعه شکست و نابودی خود را حتمی ساخت، ما پیروز شدیم.»

۱. محسن مبصر، همان، ص ۳۷۲-۳۷۰.

۲. محمدحسن رجبی، همان، ص ۲۰۶.

۲. امام در پاسخ علمایی که پیام‌ها و تلگرافاتی به عنوان تسلیت فاجعه فیضیه برایش می‌فرستادند، با بیان محکم و کوتاه، جنایت رژیم را تقبیح و تشریح می‌کرد. روز ۱۰ فروردین ۱۳۴۲ خطاب روحانیون تهران و شهرستان‌ها نوشت:

از اظهار همدردی در این فاجعه عظیمه که واقعه شهدای کربلا را به نظر می‌آورد متشکرم. قوای دولتی با بی‌رحمی اولاد روحانی و جسمانی پیغمبر را سرکوب کرده و قلب امام زمان را جریحه‌دار نمودند. خاطرات زمان چنگیز تجدید شد. اکنون روحانیون تأمین جانی ندارند. خداوند قاهر کافی است.^۱

۳. امام پس از واقعه دوم فروردین، در هر سخنرانی و اطلاعیه‌ای شدیداً به رژیم انتقاد می‌کرد و مصیبت فیضیه را تشریح می‌نمود. جامعه با پیام‌ها و سخنان امام در حال شعله‌ور شدن و آماده برای قیام بود. به همین جهت حتی رژیم اجازه برگزاری مراسم چهلیم فیضیه را نداد. زیرا واهمه داشتند که اگر در مراسم دوم فروردین ۲۰ هزار نفر حاضر بودند، در مراسم چهلیم ممکن است ۲۰۰ هزار نفر شرکت نمایند و دیگر مهار جمعیت ممکن نباشد. مخصوصاً که امام تقریباً هر روز با پیام‌ها و بیک‌های مکتوب و شفاهی خود به حکومت پهلوی حمله می‌کرد. چنان که او در پیامی که در پاسخ به تلگراف تسلیت علمای تهران در تاریخ ۱۳ فروردین ۱۳۴۲ ارسال نمود، ضمن شرح جزئیات واقعه دلخراش فیضیه، با بیانی مستدل همچون سیاستمداری کارکشته، حقوق‌دان و شجاع، به استیضاح اسدالله علم - نخست‌وزیر - پرداخت و نوشت:

حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبان‌ها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد. با این تفاوت که آنها به مملکت اجنبی حمله کردند، و اینها به ملت مسلمان خود و روحانیون و طلاب بی‌پناه. در روز وفات امام صادق - علیه‌السلام - با شعار «جاوید شاه» به مرکز امام صادق و به اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله ناگهانی کردند؛ و در ظرف یکی - دو ساعت تمام مدرسه فیضیه، دانشگاه امام زمان - صلوات الله و سلامه علیه - را با وضع فجیعی، در محضر قریب بیست هزار مسلمان، غارت نمودند؛ و درب‌های تمام حجرات و شیشه‌ها را شکستند. طلاب از ترس جان، خود را از پشت بام‌ها به زمین افکندند. دست‌ها و سرها شکسته شد. عمامه طلاب و سادات ذریه پیغمبر را جمع نموده، آتش زدند؛ بچه‌های شانزده - هفده ساله را از پشت

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۷.





بام پرت کردند؛ کتاب‌ها و قرآن‌ها را - چنان که گفته شده - پاره کردند. اکنون روحانیون و طلاب در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند. اطراف منازل علما و مراجع، محصور کار آگاه و گاهی کماندو و مأمورین شهربانی است. مأمورین تهدید می‌کنند که سایر مدارس [حوزوی] را نیز به صورت فیضیه در می‌آوریم. طلاب محترم از ترس مأمورین لباس‌های روحانیت را تبدیل نموده‌اند. [مسئولان دولتی] دستور داده‌اند که طلاب را به اتوبوس و تاکسی سوار نکنند. در مجامع عمومی مأمورین به روحانیون - عموماً - و به بعضی افراد - به اسم - ناسزا می‌گویند و فحش‌های بسیار رکیک می‌دهند. شب‌ها پاسبان‌ها ورقه‌های فجیع با امضای مجهول پخش می‌کنند.^۱

او در ادامه این پیام جمله بسیار مهمی نوشت که در تاریخ حکومت پهلوی بی‌سابقه بود، او «شاه‌دوستی» را معادل غارتگری و تجاوز به اسلام و مسلمین دانست که در تاریخ ادبیات سیاسی مبارزات پهلوی بسیار معروف شد:

اینان با شعار «شاه‌دوستی» به مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند. «شاه‌دوستی» یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، و تجاوز به مراکز علم و دانش؛ «شاه‌دوستی» یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام و محو آثار اسلامیت؛ «شاه‌دوستی» یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت. حضرات آقایان توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است. قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، تقیه حرام است؛ و اظهار حقایق، واجب «وَلَوْ بَلَّغَ مَا بَلَّغَ».

اکنون که مرجع صلاحیتداری برای شکایت در ایران نیست و اداره این مملکت به طور جنون‌آمیز در جریان است، من به نام ملت از آقای علم، شاغل نخست‌وزیری، استیضاح می‌کنم:

با چه مجوز قانونی در دو ماه قبل حمله به بازار تهران گردید، و علمای اعلام و سایر مسلمین را مصدوم و مضروب نمودید؟
با چه مجوز علما و سایر طبقات را به حبس کشیدید که جمع کثیری در حبس به سر می‌برند؟

با چه مجوزی بودجه مملکت را خرج رفرا ندَم معلوم‌الحال کردید؟ در صورتی که رفرا ندَم از شخص شاه بود، و بحمدلله ایشان از غنی‌ترین افراد

بشر هستند.

با چه مجوز مأمورین دولت را که از بودجه ملت حقوق می‌گیرند برای
رفراندوم شخصی [شاه] التزاماً به خدمت واداشتند؟
با چه مجوزی در دو ماه قبل بازار قم را غارت کردید، و به مدرسه فیضیه
تجاوز نمودید و طلاب را کتک زده و آنها را به حبس کشیدید؟
با چه مجوز در روز وفات امام صادق - سلام الله علیه - کماندوها و
مأمورین انتظامی را با لباس مبدل و حال غیر عادی به مدرسه فیضیه
فرستاده و این همه فجایع را انجام دادید؟^۱

امام که پس از فاجعه فیضیه شمشیر مبارزه را از رو بسته بود و همچون کوه آتشفشان
دودمان رژیم پهلوی را با کلام و پیام می‌سوزاند و بر باد می‌داد، در ادامه این استیضاح، بار
دیگر شجاعت و قاطعیت خود را با ادبیاتی حماسی و حسینی نشان داد. چنان که گویی اینک
در کربلاست و رو در روی یزید و شمر و ابن مرجمه و عمر سعد ایستاده و آماده جانفشانی
است:

من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کردم،
ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جباری‌های شما حاضر
نخواهم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان
خواهم کرد؛ و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را بر ملا
می‌کنم. اکنون یک چشم مسلمین بر دنیای خود، و چشم دیگرشان بر دین
خود گریان است، و حکومت چندماهه شما با کارهایی که می‌کنید اقتصاد،
زراعت، صنعت، فرهنگ، و دیانت مملکت را به خطر انداخته، و مملکت از
هر جهت در شرف سقوط است.^۲

۴. در جریان مبارزات امام علیه رژیم پهلوی عموم مردم از اقشار و مشاغل مختلف
مشارکت داشتند. از جمله بازاریان متعهد که در پشتیبانی از نهضت امام در آن سال‌ها واقعاً
فداکاری کردند. مخصوصاً بازاریان و کسبه تهرانی که خسارات مادی و جانی و سیاسی
زیادی متحمل شدند. با وجود این‌گونه خطرات باز عده زیادی از بازاریان در اعتراض به
رفتار جنون‌آمیز مأموران رژیم در حمله به فیضیه قم دست به تعطیلی و اعتصاب زدند.^۳ امام

۱. همان، ص ۱۷۹.

۲. همان.

۳. ای کاش نقش بازاریان در مبارزات سال‌های ۴۱ و ۴۲ توسط مورخان و مراکز پژوهشی به صورت اسنادی
و تاریخ شفاهی تدوین و منتشر می‌شد.





طی پیامی به تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۴۲ ضمن تمجید و تقدیر از فداکاری همه مردم، خاصه تعطیلی بازاریان نوشت:

لازم است از ابراز احساسات ملت محترم ایران، خصوصاً اهالی معظم تهران - آیدهم الله تعالی - که مستلزم زحمات و خسارات فراوان بود، تشکر کنم. تعطیل عمومی بازارها و خیابان‌ها، با این محیط ارباب و خفقان و اختناق و با وضع اقتصاد عصر حاضر، ابراز انزجار و تنفر عمومی از دستگاه جباره بود. کراراً تذکر داده شد که روحانیون نظری جز اصلاح حال ملت و بقای استقلال مملکت ندارند؛ و حفظ قوانین اسلام و قانون اساسی به آن جهت که ضامن حفظ مذهب جعفری و قوانین اسلام است، سرلوحه مرام آنهاست... شما ملت بزرگ ایران با تعطیل کارهای خود و تحمل ضرر و زحمت، به پشتیبانی از روحانیت و اسلام، ثابت کردید که به احکام خدای تعالی و به مقام مقدس روحانیت وفادار هستید؛ و از کسانی که بر خلاف قوانین اسلام می‌خواهند قدم‌هایی بردارند، تا سر حد امکان اظهار تنفر می‌کنید؛ «شکر الله سعیکم، و علی الله اجرکم». خداوند تعالی به شما توفیق و جزای خیر عنایت فرماید، ما اکنون در محاصره همه‌جانبه به سر می‌بریم. بسیاری از تلگرافات ما به مقصد نمی‌رسد. تلگرافاتی که به ما شده است غالباً نمی‌رسد. مطبوعات کشور آزادانه یا به اجبار به هتک و اهانت ما قلم‌فرسایی می‌کنند. گویندگان [رژیم] با اشاعه اکاذیب به هتک و تضعیف روحانیت، یگانه پشتوانه مملکت، کوشا هستند و از هیچ تهمت و افتزایی خودداری نمی‌کنند.^۱

۵. پس از واقعه دوم فروردین، آیت‌الله سید محسن حکیم مرجع بزرگ ساکن حوزه علمیه نجف با ارسال پیامی، از امام و سایر علما خواسته بود که از حوزه قم به نجف و عتبات عالیات در کشور عراق مهاجرت نمایند تا از شر رژیم پهلوی در امان بمانند. امام این سیاست را درست ندانست، چون خالی کردن سنگر مبارزه به نفع رژیم تمام می‌شد. لذا ضمن رد این دعوت، در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۴۲ در پاسخ چنین نوشت:

ما می‌دانیم با هجرت مراجع و علمای اعلام - اعلی الله کلماتهم - مرکز بزرگ تشیع در پرتگاه هلاکت افتاده و به دامن کفر و زندقه کشیده خواهد شد، و برداران ایمانی عزیز ما در شکنجه و عذاب الیم واقع خواهند شد. ما می‌دانیم با این هجرت، تغییرات و تحولات عظیمی روی خواهد داد که ما از

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۰.

آن بیمناکیم. ما عجلتاً در این آتش سوزان به سر برده و با خطرهای جانی صبر نموده، از حقوق اسلام و مسلمین و از حریم قرآن و استقلال مملکت اسلام دفاع می‌کنیم... ما تکلیف الهی خود را ان شاء الله ادا خواهیم کرد؛ و به «إحدى الحسنيين» نایل خواهیم شد: یا قطع دست خائنین از حریم اسلام و قرآن کریم؛ و یا جوار رحمت حق، جلّ و علا.^۱

۶. پس از فاجعه فیضیه، امام شبکه انقلابی خود را در سطح کشور فعال‌تر نمود و پیک‌هایی را همراه با پیام به مناطق و برای علمای مختلف کشور فرستاد تا آنها را نسبت به نقشه‌های رژیم شاه آگاه نموده و برای قیام علیه حکومت آماده نماید. از جمله او در اردیبهشت سال ۱۳۴۲ طی نامه‌ای به علمای یزد، دادن تسهیلات دولتی به بهایی‌ها را برای سفر به انگلستان و توطئه علیه مسلمانان محکوم کرد و نوشت:

لازم است توجه حضرات آقایان را جلب کنم به اعمال گذشته و حاضر دستگاه جبار؛ در گذشته به اسلام و قرآن اهانت کرد و خواست قرآن را در ردیف کتب ضاله قرار دهد. اکنون با اعلام تساوی حقوق، چندین حکم ضروری اسلام محو می‌شود. اخیراً وزیر دادگستری در طرح خود شرط اسلام و ذکوریت را از شرایط قضاات لغو کرده؛ از چیزهایی که سوءنیت دولت حاضر را اثبات می‌کند تسهیلاتی است که برای مسافرت دو هزار نفر یا بیشتر از فرقه ضاله [بهائیت] قائل شده است، و به هر یک پانصد دلار ارز داده‌اند و قریب هزار و دویست تومان تخفیف در بلیت هواپیما داده‌اند؛ به مقصد آن که این عده در محفلی که در لندن از آنها تشکیل می‌شود و صد در صد ضد اسلامی است شرکت کنند. در مقابل، برای زیارت حجاج بیت‌الله الحرام چه مشکلات که ایجاد نمی‌کنند و چه اجحافات و خرج تراشی‌ها که نمی‌شود. آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حساس به دست این فرقه است که حقیقتاً اعمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می‌شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم، سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سیره سلف صالح بتوان رفتار کرد. با سکوت و کناره‌گیری همه چیز را از دست خواهیم داد... من مصمم هستم که از پا

۱. همان، ص ۱۸۳.



نشینم تا دستگاه فاسد را به جای خود بنشانم؛ و یا در پیشگاه مقدس حق
تعالی با عذر وفود کنم.^۱

۷. امام لحظه به لحظه اقدامات و مواضع شاه و دولتمردانش را تحت نظر داشت و به افشای
آنها می پرداخت و به مردم و طلاب دل‌داری و آگاهی و امید می داد. وقتی پس از فاجعه
فیضیه، رژیم برای ضربه به روحانیت اقدام به دستگیری و اعزام طلبه‌ها به سربازی نمود،
امام در اردیبهشت سال ۱۳۴۲ خطاب به طلبه‌های سرباز نوشت:

نگران نباشید، تزلزل به خود راه ندهید، و با کمال رشادت و سربلندی،
و روحی قوی بایستید. شما هر کجا که باشید سربازان امام زمان (عج)
می‌باشید؛ و باید به وظیفه سربازی خود عمل نمایید. رسالت سنگینی که
اکنون به عهده دارید روشن ساختن و آگاه کردن سربازان و درجه‌دارانی
است که با آنان سر و کار دارید؛ که لازم است از انجام این رسالت مقدس
اسلامی غفلت نورزید. تعلیمات نظامی را با کمال جدیت و پشتکار دنبال
کنید؛ هم از نظر روحی و هم از نظر جسمی خود را قوی سازید؛ مبدا
یک وقت خدای نخواستہ ضعف و تزلزلی از شما بروز کند؛ که موجب
سرسکشستگی روحانیت می‌شود، و برای شما عواقب ناگواری همراه خواهد
داشت.^۲



۱. همان، ص ۱۸۸-۱۸۷.

۲. همان، ص ۱۸۹.

محرم سال ۴۲ و تشدید تحریکات انقلابی

روز چهارم خرداد سال ۴۲ مصادف با اول محرم بود. محرم آن سال فراتر از سال‌های قبل بود. زیرا طی هشت ماه گذشته رژیم دست به اقداماتی زده بود که دل‌علما و مردم مسلمان را به درد آورده بود، مثل ترویج فساد و بی‌عفتی در رادیو و مطبوعات و عرصه جامعه، لایحه ضدقوانین انجمن‌های ایالتی و ولایتی، تصاحب املاک مردم تحت لوای اصلاحات ارضی، گسترش نفوذ امریکا و اسرائیل و بهائیان در مراکز قدرت ایران، گرانی و فشار اقتصادی، ایجاد نارضایتی عمومی،^۱ وابستگی کشور به بیگانگان، رفراندوم عبهمن، افزایش اختناق سیاسی و سرکوب منتقدان، توهین‌های مکرر شاه به روحانیت و حوزه علمیه، و تهاجم خشونت‌بار مأموران رژیم به فیضیه قم در دوم فروردین ۴۲.

در مقابل این اقدامات، مخالفت علما با سیاست‌های ضد مردمی رژیم، اعلام عزای عمومی امام در عید سال ۴۲، اعلامیه مهم امام معروف به شاه‌دوستی یعنی غارتگری، و اعلامیه جدید امام به مناسبت آغاز محرم، و پیک‌هایی که امام در فروردین و اردیبهشت سال ۴۲ به مناطق مختلف کشور فرستاد تا علما را روشنگری و تشویق به قیام علیه رژیم نماید، به اضافه ده‌ها اتفاق دیگر موجب شد که محرم این سال در فضایی کاملاً سیاسی و انقلابی علیه رژیم برگزار شود. در آن ایام حدود پنج هزار منبر در سراسر ایران برپا بود که نه همه، بلکه حتی اگر ۳۰ درصد آنها هم مردم را نسبت به جنایات شاه و دولتش آگاه می‌کردند و مضمون قیام امام را به مردم می‌رساندند، تأثیر بسیار شگرفی در جامعه می‌گذاشت. حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق‌نوری در خاطراتش با اشاره به ماه محرم آن سال می‌گوید:

علما و طلاب هر گاه می‌خواستند مطلبی از امام حسین (ع) بگویند اول از مدرسه فیضیه و جنایات شاه می‌گفتند و بدین ترتیب حسابی حیثیت نظام شاهنشاهی را لکه‌دار می‌کردند. لذا عواطف و احساسات مردم در ماه محرم نیز به اوج رسید.^۲

رئیس پلیس تهران در تاریخ ۲۸ اردیبهشت سال ۴۲ با ارسال بخشنامه‌ای محرمانه به کلانتری‌های تابعه، به زعم خود برای «جلوگیری از هر گونه بی‌نظمی و اخلاق‌آلودگی» دستور داد که فهرست مساجد، تکایا و منازل که روضه‌خوانی دارند را با ذکر محل و نام

۱. در آن ماه‌ها یکی از جلوه‌های نارضایتی اجتماعی، بین عشایر جنوب کشور بروز کرد که منجر به قیام مسلحانه آنها علیه رژیم پهلوی شد. رهبری اعتراضات عشایر را حبیب‌الله شهبازی در استان فارس برعهده داشت و قیامشان حدود پنج ماه به طول انجامید، و در اواخر اردیبهشت سال ۴۲ سرکوب شدند. شهبازی حتی اطلاعیه‌ای منتشر نمود مبنی بر حمایت از نهضت روحانیت و امام خمینی. رک: جام‌جم، پنجشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۴، ص ۱۰.

۲. مرتضی میردار، *خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق‌نوری*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تابستان ۱۳۸۲، ص ۵۳.



شاه تا زمان آغاز نهضت امام خمینی بیشترین نگرانی‌اش وقوع یک انقلاب کمونیستی بود و او و دولتمردان امریکایی هرگز تصور نمی‌کردند که بزرگترین خطر از جانب نیروهای روحانی و مذهبی باشد

صاحب عزا و واعظ و روضه‌خوان، به اضافه فهرست جامعی از تعداد دستجات محلی و صنفی که روزهای تاسوعا و عاشورا حرکت می‌کنند، حاوی نام دسته و محل و مسیر و تعداد تقریبی و نام سرپرست دسته و نوحه‌خوان را تهیه کرده و در سه نسخه به مرکز پلیس تهران ارسال نمایند. او همچنین در این بخشنامه

متذکر شد که از صاحبان مساجد و تکایا و منازل فوق تعهد کتبی اخذ شود تا در ماه محرم جز مطالب دینی و عزاداری و ذکر مصیب چیز دیگری بیان نکنند. سرپرست دستجات محلی و اصناف بازار هم تعهد دهند که از منطقه خود خارج نگردند و در مسیر تعیین شده حرکت نمایند و ورودشان به بازار اکیداً ممنوع است.

در پایان این بخشنامه امنیتی آمده که:

چنانچه واعظ و روضه‌خوان‌ها بر خلاف تعهد مطالبی در بالای منابر ایراد نمودند مأمورین اطلاعاتی پلیس تهران و کلانتر، مطالب ذکر شده و نام واعظ و یا روضه‌خوان را فوراً و تلفناً به قسمت اطلاعات پلیس تهران اعلام تا دستور لازم صادر گردد.^۱

علاوه بر این در آستانه ماه محرم، شهربانی کل کشور با صدور اطلاعیه‌ای ژست مذهبی به خود گرفت و دستور داد: در ۱۵ روز اول محرم استعمال مشروبات الکلی ممنوع است و کلیه سینماها از روز ۸ تا ۱۲ محرم تعطیل خواهد بود. انجام مراسم سوگواری مشروع که با موازین مقدس اسلام تطبیق نماید[!] با رعایت نظم و ترتیب کامل انجام خواهد گردید. لیکن اعمال و تظاهراتی که شرع مقدس نیز آنها را تجویز نفرموده است[!] به کلی ممنوع بوده و به مأمورین انتظامی دستور جلوگیری داده شده است... خدای ناخواسته اگر اشخاصی مراسم مذهبی را وسیله اغراض شخصی [سیاسی] خود قرار دهند، شدیداً مجازات خواهند شد.^۲

برنامه‌های ضداسلامی و ضد مردمی رژیم که هر روز به شکل تازه‌ای همراه با خشونت و استبداد اجرا می‌شد، موجب گشت که امام خمینی به عنوان مرزبانی بزرگ مراقب اوضاع باشد. او با فرارسیدن محرم سال ۸۳ق یعنی محرم سال ۴۲ش یکی از بنیان‌های مکتب انقلابی خویش را پی‌نهاد و کلاس سیار و سراسری انقلاب را افتتاح کرد. او با صدور اعلامیه‌ای واعظ و اهل منبر را که با همه مردم سراسر کشور از دورترین روستاهای مرزی تا

۱. محمد دهنوی، قیام خونین ۱۵ خرداد به روایت اسناد، تهران، رسا، خرداد ۱۳۶۰، ص ۴۳-۴۲.

۲. اطلاعات، ۴ خرداد ۱۳۴۲، ص ۱.

مرکز تهران در تماس‌اند، برای نشر فرهنگ انقلاب و محرمی به راستی حسینی آماده کرد، و از آنان خواست تا همراه ذکر مصیبت‌های قرون گذشته دین و مردان دین، از مصیبت‌های امروز دین و مردان دین نیز سخن بگویند و موضع حسینی و یزیدی این زمان را بشناسند و بشناسانند.^۱ او از روحانیون و وعاظ دعوت نمود تا در مجالس ماه محرم به افشای جنایت‌ها و خیانت‌های رژیم شاه پردازند. امام خمینی این اطلاعیه را در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۲ / ۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۸۲ ق یعنی یک هفته قبل از محرم، خطاب به روحانیون و ملت مسلمان ایران منتشر کرد:

در این ایام که دستگاه جبار از خوف آن که مبادا در منابر و مجامع مسلمین شرح مظالم و اعمال خلاف انسانی و ضددینی و وطنی آنها داده شود، دست به رسوایی دیگری زده و درصدد گرفتن التزام و تعهد از مبلغین محترم و سران هیأت‌عزادار است که از مظالم دم‌نزنند و دستگاه جبار را به خودسری واگذارند. لازم است تذکر دهم که این التزامات علاوه بر آن که ارزش قانونی نداشته و مخالفت با آن هیچ اثری ندارد، التزام‌گیرندگان مجرم و قابل تعقیب هستند. عجب است که دستگاه بی‌پروا ادعا دارد که قاطبه ملت با اوست و از پشتیبانی اکثریت قاطع برخوردار است، با این وصف، در تمام شهرستان‌ها، قُرا و قِصبات به دست و پا افتاده و با ارباب و تهدید ملت خفقان ایجاد می‌کند. اگر این ادعا صحیح است ملت را این چند روز به حال خود واگذارند تا از پشتیبانی مردم متمتع شده، موافقت شش میلیونی^۲ به همه ملل جهان ظاهر؛ و الا اشاعه اکاذیب برای تشویش افکار عامه، بر خلاف مصالح اسلام و مملکت، جرم و قابل تعقیب است.

حضرات مبلغین عظام، هیأت محترم، و سران دسته‌های عزادار متذکر شوند که لازم است فریضه دینی خود را در این ایام در اجتماعات مسلمین ادا کنند، و از سید مظلومان فداکاری در راه احیای شریعت را فرا گیرند، و از توهم چند روز حبس و زجر نترسند. و لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ
 ۳. إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

۱. محمدرضا حکیمی، تفسیر آفتاب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا [احتمالاً سال ۱۳۵۸]، ص ۱۱۰-۱۰۹.

۲. پس از برگزاری رفراندوم ششم بهمن سال ۱۳۴۱، شاه ادعا کرده بود که شش میلیون نفر به برنامه‌های او رأی مثبت داده‌اند اما، امام خمینی این ادعای او را رد کرد.

۳. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.





آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی امیه نیست. دستگاه چهار با تمام قوا به اسرائیل و عمال آنها (فرقه ضال و مضله)^۱ همراهی می کند. دستگاه تبلیغات را به دست آنها سپرده، و در دربار دست آنها باز است.^۲ در ارتش و فرهنگ و سایر وزارتخانه ها برای آنها جا باز نموده و شغل های حساس به آنها داده اند. خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید. در نوحه های سینه زنی از مصیبت های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت یاد آور شوید. از فرستادن و تجهیز دولت خائن چند هزار نفر [بهایی] دشمن اسلام و ملت و وطن را به لندن، برای شرکت در محفل ضداسلامی و ملی، اظهار تنفر کنید. سکوت در این ایام تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان اسلام است... از تساوی حقوق اظهار تنفر کنید؛ و از دخالت زن ها در اجتماعی که مستلزم مفاسد بی شمار است، ابراز انزجار، و دین خدا را یاری کنید. و بدانید «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».^۳ از اخافه و ارباب سازمان ها و دستگاه شهر بانی هر آسی به خود راه ندهید. آنها نیز مثل شما ملزم و مجبورند؛ و بسیاری از آنها با شما همراه و از دستگاه بیزارند.^۴

به رغم خطرات ساواک و پلیس، این پیام در قم و تهران و سایر مناطق کشور تکثیر و توزیع و منبر به منبر دست به دست می شد. ساواک تهران در یکی از گزارشات خود نوشت:

در نازی آباد طلاب بیانیه آیت الله خمینی را پخش کرده اند و به هر منبر که می رفته اند یکی از اعلامیه های مذکور را نیز می داده اند. خلاصه متن اعلامیه به شرح زیر است: ما از تمام مسلمین می خواهیم که از زندان ها و تبعیدها و شکنجه ها نترسید و به مبارزه خود ادامه دهید. دستگاه در نظر دارد دین را از بین ببرد.^۵

ساواک در گزارش دیگر یاد آور شده که اعلامیه آیت الله خمینی خطاب به روحانیون، حتی به دیوار دانشکده علوم تهران نصب شده است. در اعلامیه مزبور متذکر شده که

۱. منظور فرقه بهایی است.

۲. اشاره به تلویزیون ایران است که در دست ثابت پاسال بهائی بود و نیز اشاره به تیمسار ابادی که پزشک مخصوص شاه و بهائی و از قربان دربار بود.

۳. قرآن کریم، سوره محمد، آیه ۷.

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۰.

۵. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۴۴.

اقدام امام خمینی در اعلام عید به عنوان عزای ملی، کاری جدید در تاریخ سیاست بود. این برنامه که با هوشمندی سیاسی توأم بود، موجب شد رژیم شاه در تنگنا قرار گیرد

چون دولت در نظر دارد به مناسبت ایام سوگواری محرم از واعظین تهران تعهدی مبنی بر خودداری از سخنرانی‌های سیاسی اخذ نماید. لذا به کلیه واعظ با ایمان اعلام می‌دارد که در حال حاضر که دین اسلام در خطر محض قرار گرفته از هیچ‌گونه تبلیغ علیه دستگاه حاکمه خودداری ننمایید.^۱

به دنبال اعلامیه امام خمینی از اول محرم آن سال مجامع و مجالس کثیری در سراسر ایران برای روشنگری و افشای سیستم استعماری رژیم شاه برگزار شد. مطابق معمول هر سال از روز ۷ محرم بازارها تعطیل و تا ۱۲ محرم مردم در خیابان‌ها عزاداری می‌کردند، اما در سال ۴۲ وضع به کلی تغییر یافت و به جای گریه و سینه‌زنی و زنجیر زنی متعارف، تظاهرات و مبارزه سیاسی و شعارهای انقلابی در پشتیبانی از مرجع عالیقدر آیت‌الله خمینی و علیه رژیم شاه و استبداد و استعمار تجلی کرد. به طوری که روز عاشورا این تظاهرات در تهران به اوج خود رسید و صدها هزار نفر میتینگ عظیمی تشکیل دادند. آنها در حالی که پلاکاردهایی از تصاویر امام خمینی در دست داشتند شعارهای تندی علیه حکومت پهلوی سر می‌دادند.^۲

پیام امام خمینی موجب شد که در محرم سال ۴۲ مجالس حسینی تبدیل به کانون مبارزات ضد رژیم گردد. به عبارت دیگر، با این پیام امام بعد از قرن‌ها هویت واقعی محرم زنده شد و خون تشیع دوباره در رگ‌های زمان به جوش و خروش آمد.^۳ حتی شهربانی کشور با صدور اطلاعیه‌ای اذعان کرد که وسعت عزاداری امسال در تهران و حومه بی‌سابقه بوده است. روزنامه/اطلاعات نیز ضمن اعتراف به همین موضوع، تهران را به صورت یک ماتمکده تصویر کرد و نوشت:

تهران در این دو-سه روز ایام سوگواری به خصوص در روزهای تاسوعا و عاشورا در عزای کبرای سرور شهیدان عالم، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به صورت یک ماتمکده عمومی در آمده بود. در سراسر شهر در خیابان‌ها، کوچه‌ها، بازار، مساجد، تکایا و حومه شهر دسته‌های عزاداری راه افتاده بود و تظاهرات وسیع مذهبی از طرف مردم انجام گرفت. واعظ و سخنرانان در مجالس تعزیه درباره فضائل اخلاقی حضرت امام حسین (ع) و اهمیت و عظمت واقعه عاشورا برای جمعیت‌های زیادی که گرد آمده بودند

۱. همان.

۲. روحانیت و پانزده خرداد، همان، ص ۴۲.

۳. محمدرضا حکیمی، همان، ص ۱۱۱.





سخنرانی می کردند. تعداد مجالس عزاداری امسال زیاد بود و به طور کلی در هر کوی و برزن و کوچه بیرق عزای حسینی در اهتزاز بود، و صدای شیون و عزای مردم همه جا طنین انداز شده بود... در شهرستان‌ها حاکیست که ظرف چند روز اخیر مراسم عزاداری حسینی باشکوه‌تر از سال‌های گذشته برگزار شد.^۱

مبارزات و پیام‌های امام خمینی شور حسینی در وعاظ به وجود آورد. طوری که با سخنان تند خود رعشه بر پیکر رژیم انداختند. به عنوان نمونه ساواک در گزارش خود نوشت:

آقای شیخ علی اصغر مروارید واعظ روز پنجشنبه ۹/۳/۴۲ (ساعت ۲۱) در مجلس روضه خوانی اصفهانی‌ها در حجره‌های غرب مسجد شاه، ضمن انتقاد شدید از دولت، اظهار داشته از مراجع تقلید دستور داریم از امشب علیه این دستگاه جبار و فاسد و هیات حاکمه قیام نماییم.^۲

در ادامه این گزارش تصریح شده که روحانیون و مخالفین دولت در صدد هستند به هر وسیله افکار عمومی ملت را برای اقدامات حادی علیه دولت در ایام تاسوعا و عاشورا برانگیزند و حوادثی نظیر ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ به وجود آورند.^۳ ضمناً گفته می‌شود که از طرف آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله خوانساری در تهران به وعاظ و روضه خوان‌های طرفدار خودشان توصیه شده که در مجلس سوگواری کاخ گلستان که همه‌ساله توسط وزارت دربار شاهنشاهی در ایام ۹، ۱۰ و ۱۱ محرم برگزار می‌شود، شرکت نکنند، و احتمالاً عده‌ای از روحانیون از شرکت در این مجلس خودداری خواهند کرد.^۴

با وجود تهدیدات پلیس و احاطه امنیتی رژیم که از سوی ساواک، شهربانی، ژاندارمری، مرزبانی، فرمانداری نظامی، ارتش و دفاتر حفاظت ادارات بر ارکان جامعه در شهرها و روستاها و حتی مناطق مرزی و عشایری ایران اعمال می‌شد، وعاظ نقش پیک‌های مخفی امام خمینی را ایفا می‌کردند و پیام انقلاب را به مناطق دور و نزدیک می‌رساندند و در میان مردم منتشر می‌کردند. به طور مثال ساواک تهران طی گزارشی از تأثیر پیام امام خمینی در سخنان وعاظ ماه محرم چنین آورده است:

ایام ماه محرم در نقاط مختلف کشور مجالس مذهبی و مراسم سوگواری برقرار گردیده و وعاظ و سایر مبلغین مذهبی به وعظ و تبلیغ پرداخته‌اند که

۱. اطلاعات، ۱۴ خرداد ۱۳۴۲.

۲. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، همان، ص ۳۳۶.

۳. همان.

۴. گزارش مورخ ۱۱/۲/۴۲ ساواک کشور، رک: قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، همان، ص ۳۵۰-۳۴۹.



هنوز هم ادامه دارد. در چند روز اول ماه محرم اهل منبر حملات شدیدی علیه دولت به عمل نمی‌آوردند و فقط عده‌ای از آنان با کنایه و اشاره انتقاداتی می‌کردند. ولی پس از انتشار اعلامیه جدید آیت‌الله خمینی که در آن دستوراتی راجع به تشدید فعالیت‌های تبلیغاتی بر ضد دولت داده شده، روش آنان تغییر یافته و در مجالس و محافل دینی با شدت مردم را تحریک و علیه دولت تبلیغ می‌نمایند.

در اعلامیه آیت‌الله خمینی نوشته شده، در زمانی که بدعت‌هایی در دین ظاهر می‌شود، بر علما واجب است که علم خود را اظهار و حقایق را افشا نمایند. بنابراین در حال حاضر آنان وظیفه دارند که بدون ترس از حبس و ارباب و تهدید به تکلیف دینی خویش عمل نمایند. در این اعلامیه همچنین گفته شده التزامی که مقامات انتظامی از وعظ می‌گیرند قانونی نیست و التزام گیرندگان مجرم می‌باشند. انتشار این اعلامیه حتی روش آن عده از گویندگان مذهبی را نیز که کمتر وارد جنجال‌های سیاسی می‌شدند تغییر داده و چون خود را به موجب فتوای آیت‌الله خمینی شرعاً مسئول می‌دانند، شروع به انتقاد و تحریک کرده‌اند. در دو-سه روز اخیر اغلب بیانات و وعظ پیرامون مسائل جهاد و لزوم مقاومت در برابر دولت، آزادی، حادثه مدرسه فیضیه، تسهیلاتی که برای مسافرت جاسوسان بهایی به لندن فراهم شده، مسافرت «جینا» به ایران،^۱ و مسائل دیگری که جنبه انتقاد و تحریک علیه دولت دارد دور می‌زده، و افکار عده کثیری از طبقات مختلف مردم متدین را بر ضد مقامات عالی‌ه و زمامداران کشور به هیجان آورده است.^۲

رژیم با محاسبه تأثیر پیام امام، احتمال اوج‌گیری واکنش مردم در ایام تاسوعا و عاشورا را داده بود. مخصوصاً که متوجه شده بود امام می‌خواهد در این روز برای مردم سخنرانی نماید. لذا به منظور مقابله و سرکوب تحریکات مردم شهر قم، روز ۹ خرداد سال ۴۲ کمیسیون فوق‌العاده حفاظتی با شرکت سران کل ژاندارمری، سازمان امنیت، فرمانده دژبان قرارگاه کل ارتش و رئیس شهربانی کل کشور در تهران تشکیل شد و وقایع احتمالی محرم مورد بحث و

۱. خانم «جینا لولو بریجیدا» هنرپیشه معروف ایتالیایی و همسرش «میلکو اسکویچ» در اواخر اردیبهشت سال ۱۳۴۲ (ماه می ۱۹۶۳م) به دعوت اشرف پهلوی خواهر فاسد محمدرضا شاه به ایران آمد و تعطیلات خود را با هزینه دولت ایران به گردش و تفریح در اینجا گذراندند. او ستاره سینماهای ایتالیا و اروپا بود و به عنوان بازیگر معروف اروپایی و زیباترین زن جهان شهرت داشت و فیلم‌های ضد اخلاقی بازی می‌کرد. او در سفر به ایران نیز با پوششی زنده گردش می‌کرد و مورد انتقاد شدید مردم بود.

۲. گزارش مورخ ۲/۱۱/۴۲ ساواک کشور، رک: قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، همان.



بررسی قرار گرفت. در گزارش ستاد بزرگ ارتشتاران شاهنشاهی آمده که:

طبق نظر این کمیسیون چون در روزهای ۱۲ و ۱۳ خرداد (ایام تاسوعا و عاشورا) در شهر قم امکان وقوع حوادثی می‌رود، مقرر گردید از لشکر ۱ گارد به منظور تشریک مساعی با مأمورین شهربانی آن شهر، جهت حفظ انتظامات به قم اعزام نمایند. لشکر ۱ گارد از هم‌اکنون نسبت به تهیه جا و اعزام یک گردان به قم اقدام لازم را معمول دارند.^۱

حکومت پهلوی که از انبوه حضور مردم و شعارهای سیاسی آنها در اواخر دهه اول محرم نگران بود، مأموران را از مواجهه مستقیم با آنان بر حذر داشت. در این راستا روز ۱۱ خرداد سال ۴۲ سرلشکر پاکروان رئیس ساواک کشور نیز با ارسال بخشنامه خیلی محرمانه‌ای به مراکز خود در سراسر ایران با اشاره به انبوه جمعیت عزادار و تحرکات سیاسی علیه رژیم دستور داد:

در روزهای تاسوعا و عاشورا ضمن آمادگی کامل برای مقابله با هر گونه اتفاقات و حوادث احتمالی، حتی‌الامکان در این دو روز از اصطکاک مأمورین با عزاداران و وعاظ و روحانیون خودداری [شود]، و اگر در مجالس و منابر افرادی مبادرت به تندروی نمودند، در خارج از مجلس به وسیله مقامات شدیداً با تذکر و عواقب وخیم عمل، به آنان یادآوری گردد... از طرف شهربانی کل نیز در این مورد ابلاغ لازم به شهربانی‌ها داده شده است.^۲

رژیم با این بخشنامه‌ها می‌خواست ابتدا از مواجهه مستقیم مأموران با انبوه گسترده مردم اجتناب کند، اما در عوض سردسته‌های طرفدار رژیم را وادار به ایفای این نقش نماید. چنان که در تهران دسته عزاداری ناصر جگر کی - که از گردن کلفت‌های باغ فردوس و چهارراه مولوی تهران بود از طرف دولت مأموریت یافت تا تظاهرات روز عاشورای تهران را به هم بزند. اما با تدبیر شهید حاج مهدی عراقی که از بازاریان معروف و مبارز پایتخت بود، این نقشه خنثی شد.^۳ رژیم علاوه بر ناصر جگر کی به شهید طیب^۴ نیز فشار آورده بود که با دار

۱. محمد دهنوی، همان، ص ۴۴.

۲. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، همان، ص ۳۴۱.

۳. تاریخ شفاهی زندگی و مبارزات شهید مهدی عراقی، امین عزیزی و مجتبی سلطانی احمدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۹۱، ص ۱۲۱.

۴. شهید طیب حاج‌رضایی از سرآمدان بازار تهران ولات‌های معروف طرفدار شاه در زمان کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ بود. ساواک در سال ۴۲ نیز از او انتظار داشت که با دار و دسته خود طرفداران امام خمینی را به هم بریزد. اما او نه تنها از شاه حمایت نکرد، بلکه به طرفداری از امام و مردم انقلابی پرداخت و نقش مهمی در قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ علیه رژیم در بازار تهران ایفا نمود که به همین علت توسط مأموران رژیم دستگیر و به شهادت رسید.

امام خمینی شجاعت ویژه‌ای داشت و حکومت پهلوی بعد از آیت‌الله سید حسن مدرس هیچ روحانی رده‌بالایی را مشابه او تا آن زمان ندیده بود، بعدها هم ندید

و دسته خود جلوی تظاهرات تهرانی‌ها را بگیرد. اما او خواسته رژیم را رد کرده و به تبلیغ نهضت امام خمینی پرداخت. ساواک مشابه همین دستور را به حسین رمضان‌یخی هم داده بود. وقتی ابوالفضل توکلی‌بینا با چندتا از دوستانش به منزل او می‌روند و می‌گویند که ما با نظر حاج آقا روح‌الله خمینی می‌خواهیم روز عاشورا دسته‌ای برای امام حسین راه بیندازیم، به ما خبر رسیده که شما را بسیج کرده‌اند که دسته را به هم بریزید، رمضان‌یخی در پاسخ گفت:

بله! سازمان امنیت از ما خواسته، ولی من به عنوان یک مسلمان، خودم را نه با امام حسین در می‌اندازم، نه با آقای خمینی، و همین امشب از تهران خارج می‌شوم.^۱

عاشورای حسینی، کنش‌ها و واکنش‌ها

به این ترتیب در شرایط پرالتهاب سیاسی، روز عاشورای سال ۴۲ فرارسید و موجی از عزاداران حسینی علیه یزید و یزیدیان دیروز و امروز در قم و تهران و سراسر ایران به راه افتادند. نوحه‌خوان‌ها و دسته‌های عزاداری با اشعار انقلابی و سیاسی ضمن بصیرت‌افزایی به جامعه، به نقد رفتار رژیم می‌پرداختند. به عنوان نمونه روز تاسوعا یکی از دسته‌های تهران - در قسمت شمالی بازار کفاش‌ها - در حین حرکت چنین می‌خواندند:

«قم گشته کربلا هر روزش عاشورا
فیضیه قتلگاه است خون جگر علماست
شد موسم یاری به مولایم خمینی
یا صاحب‌العصر.»

مردم روز عاشورای سال ۴۲ چنین می‌خواندند:

«عمال اسرائیلی رسوا کشتند از کین زاده زهرا
در تربت اعلی شد موج خون برپا»

«خمینی خمینی خدا نگهدار تو بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو»

«خمینی بت شکن ملت طرفدار تو خدا نگهدار تو»

«دانشگاه فیضیه چون دشت ماریه

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، مصاحبه با ابوالفضل توکلی‌بینا، جلسه اول.





طلاب دینیۀ افتاده بر زمین هر یک از بالای بام»

روی پلاکاردها نیز چنین نوشته بودند:

اِنَّ الْحَيَاتِ عَقِيدَةٌ وَ جِهَاد

مردن با عزت، به از زندگی با ذلت

اگر دین ندارید لااقل مردمی آزاده باشید

نخست فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
 نه ظلم کن به کسی نه به زیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین است^۱
 امام خمینی رهبر نهضت اسلامی که پرچمدار مبارزات اخیر ایرانی‌ها علیه رژیم پهلوی
 بود، عصر روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ / ۱۰ محرم ۱۳۸۳ق در مدرسه فیضیه شهر قم طی سخنانی
 برای مردم، به شاه هشدار داد و او و اسرائیل را اساس گرفتاری‌های ملت ایران معرفی کرد.
 گزارش ساواک حاکی است که حدود دویست هزار نفر در این برنامه حضور داشتند. او گفت:
 الان عصر عاشورا است... گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می‌گذرانم،
 این سؤال برایم پیش می‌آید که اگر بنی‌امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها
 با حسین، سر جنگ داشتند، آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود
 که در روز عاشورا با زن‌های بی‌پناه و اطفال بی‌گناه مرتکب شدند؟ بچه
 خردسال [امام حسین] چه تقصیر داشت؟ زن‌ها چه تقصیر داشتند؟ نظرم
 این است، آنها با اساس سر و کار داشتند، بنی‌هاشم را نمی‌خواستند، بنی‌امیه
 با بنی‌هاشم مخالفت داشتند، نمی‌خواستند [این] شجره طیبه باشد. همین
 فکر در ایران [وجود] داشت. اینها با بچه‌های شانزده- هفده ساله ما چه کار
 داشتند؟ سید شانزده- هفده ساله [شهید سید یونس رودباری] به شاه چه
 کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاه‌های سفاک چه کرده بود؟ لکن
 این فکر پیش می‌آید که اینها با اساس مخالف‌اند، با بچه مخالف نیستند...
 اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در
 این مملکت قرآن باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علمای دین
 باشند؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد. اسرائیل به
 دست عمال سیاه خود، مدرسه [فیضیه] را کوبید. ما را می‌کوبند؛ شما ملت
 را می‌کوبند. می‌خواهد اقتصاد شما را قبضه کند؛ می‌خواهد زراعت و تجارت

۱. روحانیت و بانزده خرداد، همان، ص ۴۳.

شما را از بین ببرد...^۱
او در بخش دیگری از سخنانش گفت:

شما آقایان قم، ملاحظه فرمودید آن روزی که آن رفرا ند م غلط [روز
ع بهمن سال ۴۱] انجام گرفت، آن رفرا ند م مفتضح انجام گرفت، آن
رفرا ند می که چند هزار نفر بیشتر همراه نداشت، آن رفرا ند می که بر خلاف
ملت ایران انجام گرفت، در کوچه های این قم، در مرکز روحانیت، در جوار
فاطمه معصومه... چند نفر از بچه ها و ار اذل را راه انداختند؛ در اتومبیل ها
نشان دند و در کوچه ها گردانند؛ گفتند: مفتخوری تمام شد، پلوخوری
تمام شد. آقایان! ملاحظه بفرمایید، این وضع مدرسه فیضیه را ملاحظه
کنید، این حجرات را ملاحظه کنید، این اشخاصی که لباب عمر شان را
در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که مواقع نشاطشان را در این
حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که بیش از سی، چهل الی صد تومان در
ماه [شهریه] ندارند،^۲ اینها مفتخورند؟ آن اشخاصی که... هزار میلیون نشان
یک قلم است، هزاران میلیون نشان در جاهای دیگر [بانک های خارج کشور]
است، اینها مفتخور... نیستند؟ ما مفتخوریم؟... ای آقای شاه! ای جناب شاه!
من به تو نصیحت می کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می کنند
تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو [از ایران] بروی، همه شکر
کنند... یک قدری تفکر کن، یک قدری تأمل کن! یک قدری عواقب امور را
ملاحظه بکن! یک قدری عبرت ببر! عبرت از پدرت ببر. آقا! نکن این طور!
بشنو از من؛ بشنو از روحانیین؛ بشنو از علمای مذهب؛ اینها صلاح ملت را
می خواهند؛ اینها صلاح مملکت را می خواهند. ما مرتجع هستیم؟ احکام

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در گزارشی که به تاریخ ۲۲ اسفند سال ۱۳۳۵ ش تهیه نموده،
تعداد طلاب مقیم حوزه علمیه قم را بیش از پنج هزار نفر اعلام کرده و یاد آور شده که اساس معیشت آنها منوط
به مساعدت آیت الله حاج آقا حسین بروردی است که به عنوان مرجع اول جهان تشیع شناخته می شود. ساواک
در ادامه این گزارش شهرییه دریافتی ماهیانه آنها را چنین نوشته است: طلبه مجرد مقدماتی ۲۰ ریال، طلبه معیل
مقدماتی ۲۴۰ ریال، طلبه محصل سطوح مجرد ۱۵۰ ریال، طلبه محصل سطوح معیل ۳۰۰ ریال، طلبه درس خارج
مجرد ۲۳۰ ریال، طلبه درس خارج معیل ۴۵۰ ریال. علاوه بر این، هر فرد طلبه در هر درجه از تحصیل ماهیانه ۵
من یا ۱۵ کیلو حواله نان دارد. برای عیال و هر اولاد ۵ من به وظیفه جنسی ماهیانه اضافه می شود... شهرییه و کمکی
که در حوزه قم به آنها می شود کافی برای تأمین معیشت نیست و اغلب از وطن خود و خانواده خود کمک دریافت
می دارند. یا در ایام ماه رمضان و محرم و صفر از منبر دستمزدی به دست می آورند... چون ایام ماه رمضان و محرم
و صفر درس تعطیل است. طلاب به وطن خود مراجعت می کنند تا از منبر و وجوه بریه کمک خرجی به دست آورند
و بدین جهت مجموع افکار و نظریاتی که در این مدت در حوزه های قم منعکس شده در شهرستان ها انتقال یافته و
زمینه فکر طبقات حقیقی مردم دین دار می شود. رک: مطالعات سیاسی، همان، ص ۳۹۴ و ۳۹۶.





اسلام ارتجاع است؟ آن هم «ارتجاع سپاه» است؟... شما انقلاب سفید به پا کردید؟! کدام انقلاب سفید را کردی آقا؟ چرا این قدر مردم را اغفال می‌کنید؟ چرا نشر اکاذیب می‌کنید؟ چرا اغفال می‌کنی ملت را؟ والله، اسرائیل به درد تو نمی‌خورد، قرآن به درد تو می‌خورد.^۱

امام در ادامه به سخت‌گیری‌های ساواک نسبت به مجالس محرم پرداخت و گفت: امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده‌اند در سازمان امنیت و گفته‌اند شما سه چیز را کار نداشته باشید، دیگر هر چه می‌خواهید بگویید، یکی شاه را کار نداشته باشید؛ یکی هم اسرائیل را کار نداشته باشید؛ یکی هم نگوئید دین در خطر است. این سه تا امر را کار نداشته باشید، هر چه می‌خواهید بگویید. خوب، اگر این سه تا امر را ما کنار بگذاریم، دیگر چه بگوییم؟! ما هر چه گرفتاری داریم از این سه تاست...^۲

رژیم از روشنگری‌ها و انتقادات سیاسی امام خمینی به تنگ آمده بود. زیرا او با سخنان و پیام‌هایش پایه‌های حکومت پهلوی را متزلزل کرده بود. ادامه این روند منجر به نابودی سریع نظام شاهنشاهی می‌شد. به خصوص در ماه‌های رمضان (بهمن سال ۴۱) و محرم (خرداد سال ۴۲) به اضافه تعطیلات عید نوروز که بسیاری از روحانیون قم و تهران عازم شهرها و روستاهای سراسر کشور شدند و نقش پیک‌های امام و انقلاب را ایفا کردند، زیرا هر یک از آنها به عنوان شاهد عینی وقایع قم و تهران حامل پیام‌های امام و حوادث انقلاب بودند و معایب شاه را برای مردم تشریح و آنها را علیه حکومت تشویق و تحریک می‌کردند. در نتیجه مأموران مترصد راهی بودند برای بازداشت امام خمینی. اما جرأت این کار را نداشتند. چون به گفته حجت‌الاسلام محمد رضا فاکر:

سوابق بسیار خوبی که امام در طول زندگیشان داشتند، پشتوانه مؤثری برای موفقیت ایشان بود. یعنی به عنوان یک طلبه فاضل، یا به عنوان یک مدرس سطح و یا به عنوان یک مدرس خارج، به صورت شخصی بسیار نامدار در حوزه زندگی کرده بودند. یعنی چهره امام در تمام این مدت چهره‌ای عاری از عیب، صاحب تقوی، پاکی و صلابت بود و این سابقه، پشتوانه حرکت امام و سخنان ایشان بود. در واقع هر گاه مردمی که ایشان را نمی‌شناختند هم سؤال می‌کردند حاج آقا روح‌الله کیست؟ کسانی

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۴۶.

که از سابقه ایشان اطلاع داشتند، غیر از خوبی و سوابق درخشان چیزی نداشتند بگویند. تمام این چهل سال [تاریخ حکومت پهلوی] کلمه به کلمه در اطلاعیه‌های امام تبلور می‌یافت؛ شهادت، صلابت، پایداری، زیرکی، و هوشیاری امام در این اطلاعیه‌ها کاملاً آشکار بود.^۱

البته امام نیز طی شش ماه اخیر بارها با کمال شجاعت و شهادت آمادگی خود را برای دستگیری و تبعید و حتی شهادت در این راه اعلام کرده و به شاه تفهیم نموده بود که در مقابل خرافکاری‌های او از پای نمی‌نشیند. امام آنقدر از محبوبیت اجتماعی برخوردار بود که رژیم جرأت نداشت او را بازداشت کند. چنان که تقریباً روز ۲۲ اردیبهشت سال ۴۲ از طرف مقامات قضایی رژیم اختاریه‌ای برای احضار امام به نزد او در حوزه علمیه قم بردند که از دریافت آن خودداری نمود و اظهار داشت: «بنده نمی‌آیم اما می‌توانید بنده را جلب کنید.» محبوبیت و نفوذ اجتماعی امام خمینی در جامعه به حدی زیاد بود که رژیم شاه از واکنش مردم نسبت به بازداشت او نگران بود. همان روزها اداره دوم ستاد بزرگ ارتشگران در گزارش خیلی محرمانه‌ای نوشت:

به دنبال این جریان در حوزه‌های علمیه و مجامع دینی ناراحتی و طوفان عجیبی علیه دولت و دستگاه قضایی به وجود آمده، به طوری که منجر به نشر چند اعلامیه گردیده، از جمله علما و روحانیون [استان] فارس اطلاعیه‌ای منتشر ساخته‌اند و در آن متذکر شده‌اند که ما از... آقای خمینی پشتیبانی کرده و اهانت به او اهانت به ما است و اگر خدای ناکرده اهانتی به وی شود با عکس‌العمل شدید روحانیون مواجه خواهند شد و شکی نیست که قیام روحانیون مورد تأیید قاطبه ملت مسلمان است.^۲

مقامات رژیم درست تشخیص دادند که امام خمینی از نفوذ اجتماعی فوق‌العاده‌ای در میان مردم و روحانیت برخوردار است و اگر نسبت به او بی‌احترامی شود، موجب واکنش تند مردم خواهد شد و طوفانی به راه می‌افتد. در این راستا حتی در تاریخ ۲۳ اردیبهشت سال ۴۲ شایعه‌ای بین مردم رایج بود مبنی بر این که شهربانی قم اعلام جرمی علیه امام خمینی به عنوان توهین به مقام سلطنت و قیام علیه امنیت کشور تهیه و تقدیم مقامات قضایی کرده است، ولی رئیس دادگستری قم وزیر دادگستری را ملاقات کرده و گفته است:

من و دیگر همکاران قضایی من حکم بازداشت خمینی را صادر نمی‌کنیم

۱. علی باقری، همان، ص ۱۸۰.

۲. جواد منصوری، همان، ج ۲، سند ۴/۵ بخش ۴.





و نمی‌توانیم افکار عمومی را که جداً از نامبرده جانبداری می‌کنند ندیده بگیریم.^۱

مبارزات فرهنگی و سیاسی امام آنقدر بالا گرفت که رژیم ادامه این وضع را به قیمت مرگ خود پنداشت، در نتیجه پس از سخنرانی عصر عاشورا ظرف ۲۴ ساعت ابتدا یاران سیاسی فعال امام را در مناطق مختلف کشور دستگیر کردند و سپس روز بعد خود امام را در سحرگاه روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ به بازداشتگاه بردند. دقایق و ساعاتی بعد خبر بازداشت امام به تدریج بین مردم قم و تهران منتشر شد. اما صبح که ادارات و بازار و مراکز آموزشی شروع به کار نمودند این خبر مثل فشنگ دهان به دهان پخش شد و مردم شدیداً اظهار نگرانی می‌کردند. به طوری که ساعت ۸-۹ صبح مردم با اجتماع در خیابان‌های قم و تهران دست به تظاهرات اعتراضی زدند و رفته‌رفته موجی از مخالفان رژیم به راه افتاد که با فریاد «یا مرگ یا خمینی»، با همه وجود خواستار آزادی پیشوای انقلابی خود بودند. این اعتراض‌ها به کاشان، مشهد، شیراز، تبریز، پیشوای ورامین و بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ کشور نیز رسید و ظرف کمتر از یک هفته داشت تبدیل به یک قیام سراسری و بنیانکن می‌شد. به طوری که تهران و قم در آستانه سقوط قرار گرفت. رژیم که پیش‌بینی چنین طوفان عظیم مردمی را نمی‌کرد، ابتدا گیج و دستپاچه شد، به قول ابوالحسن بنی‌صدر، «از ظهر [روز ۱۵ خرداد] که سربازها را در خیابان‌ها گذاشته بودند، گلوله‌هایشان دیگر تمام شده بود، بر رژیم شاه یک حالت پریشانی حاکم شده بود».^۲

این ترس و پریشانی چنان بر شاه و همسرش مستولی شد که با عجله به قصر تابستانی خود در حاشیه شهر تهران رفتند و آماده فرار از ایران شدند. چنان که فرح پهلوی در خاطراتش می‌گوید:

در آن سال ما به دستور پادشاه زودتر از سال‌های دیگر به قصر سعد آباد در شمیران رفتیم و به یاد دارم سربازان گارد لباس رزم به تن داشتند... بعد از دستگیری خمینی بر تشنجات افزوده شد و علم، نخست‌وزیر که برای مملکت احساس خطر می‌کرد از پادشاه خواست اجازه دهد به طور موقت فرماندهی ارتش را برعهده بگیرد. سپس مسئولین را به دفتر خود دعوت کرده آنها را از خطر تصرف تهران توسط شورشیان واقف نمود. ارتش به دستور نخست‌وزیر اجازه داشت که در موارد خطر، به خاطر حفظ امنیت

۱. همان، سند ۴/۴ بخش ۴.

۲. حمید احمدی، *خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر*، برلین، فرزاد، آبان ۱۳۸۰، ص ۸۵.

کشور [به سوی مردم] تیراندازی کند. اسدالله علم برای حمایت از پادشاه
مسئولیت برقراری نظم را پذیرفت.^۱



به گفته علینقی عالیخانی، علم به سپهبد نصیری رئیس شهربانی دستور تیراندازی داد و خود نیز پس از ساعتی به دفتر نصیری رفت و از نزدیک با خونسردی و قاطعیت بر اوضاع نظارت کرد. تا اینکه مسئولان انتظامی ظرف چند ساعت غائله را پایان دادند و تظاهر کنندگان را به شدت سرکوب نمودند.^۲ اما فقط شهربانی نبود، گارد شاهنشاهی، ارتش، فرمانداری نظامی، و ساواک هم بودند. حتی رژیم وقتی دید شهربانی به تنهایی قادر به سرکوب مردم نیست، از ظهر روز ۱۵ خرداد نیروهای ارتش نیز با تانک و زره پوش وارد میدان شدند^۳ و به قتل عام مردم پرداختند.

چنان که خبرگزاری امریکایی یونایتد پرس (u.p.i) درباره روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ نوشت:
امروز شاه فرمان آتش به قصد کشت صادر کرد و هزاران سرباز به روی تانک‌ها و در پشت مسلسل‌ها با مردم می‌جنگند تا قیامی را که برای سرنگونی رژیم طرح شده است، سرکوب کنند.
خبرنگار این خبرگزاری که خود آن روز بعد از فرمان شاه، در تهران شاهد تقابل گلوله با مشت بوده می‌افزاید:

۱. کهن دیارا، خاطرات فرح پهلوی، فرزاد، چاپ خارج از کشور، ۲۰۰۴م، ص ۱۲۸-۱۲۷.

۲. یادداشت‌های علم، تهران، کتابسرا، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۵-۴۴.

۳. محمود طلوعی، همان، ص ۴۷۱.



تظاهر کنندگان با مشت‌های گره‌کرده و فریادهای رعد آسا وارد خیابان‌های اطراف بازار شدند، با قوای ارتشی مواجه گشتند. قوای مسلح به طرف جمعیت تیراندازی می‌کرد، ولی مردم همچنان پیش می‌رفتند. من شخصاً ناظر پیشروی شجاعانه تظاهر کنندگان به سوی رگبار گلوله بودم. ایمان مردم به حدی قوی بود که سینه خود را سپر گلوله می‌کردند و به پیروزی و موفقیت خود اطمینان داشتند. ولی نظامیان با تانک‌های سنگین و مسلسل‌های ساخت امریکا بیکار ننشسته بودند. من خود شاهد بودم که سربازان با خونسردی هر چه تمام‌تر مردم را هدف گلوله قرار داده، درو می‌کردند... هنگامی که آتش [گلوله] خاموش شد و دود آتش بر طرف گردید، اجساد کشتگان ظاهر گشت... به اطراف خود نگاه می‌کردم، قلب تهران به صبح بعد از طوفان شبیه است. همه چیز قطعه قطعه و ویران شده، تمام ادارات دولتی تعطیل و شهر مانند یک قلعه نظامی تسخیر شده است. این فجیع‌ترین وضعی است که در دوران بیست سال گذشته دیدم.^۱

به گفته ماروین زونیس - محقق امریکایی - در شب بین روز اول و دوم شورش ۱۵ خرداد ۴۲، علم، شاه را از خواب بیدار کرد و یاد آور شد سربازانی که روز و شب گذشته به روی هم‌شهریان خود آتش گشوده‌اند ممکن است روز دوم از این دستور سرپیچی کنند، بهتر است در تهران خطر نکنیم. اگر سربازان پایتخت از تیراندازی و کشتن مردم آن‌چنان که شاه دستور داده، اطاعت نکنند بقیه مأموران در سراسر ایران ممکن است از فرمان سرپیچی کنند. لذا این سربازان تا صبح با گروه‌های جدید خارج از شهر جابه‌جا شوند. شاه موافقت کرد و روز دوم، گروه جدید سربازان ارتش به کشتار جمعی مردم پرداختند.^۲ به این ترتیب مأموران رژیم با توپ و تانک و مسلسل به خیابان‌های شهر آمدند، بی‌رحمانه مردم را به گلوله بستند، انبوهی از آنان را کشته و زخمی و بازداشت نمودند و ظرف چند روز فضا را کنترل کردند. اقدام رژیم شاه با حمایت مستقیم سیاستمداران و رسانه‌های امریکا و اروپا و حتی شوروی انجام شد. چنان‌که آقایان رحمت‌الله مقدم و خلیل فلسفی روز ۲۱ دی سال ۴۲ در ملاقات محرمانه با مأمور سیاسی سفارت امریکا در تهران، درباره کمک نظامی امریکا به رژیم شاه گفتند:

اگر ایالات متحده پول سربازان شاه را نمی‌داد دیکتاتوری هم وجود

۱. روحانیت و پانزده خرداد، همان، ص ۵۰-۴۹.

۲. ماروین زونیس، روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه پرویز صالحی و دیگران، تهران، چاپخش، ۱۳۸۷، ص ۱۱۹.

نمی‌داشت... اگر پول ارتش را شما نمی‌پرداختید [روز ۱۵ خرداد] به طرف مردم ما شلیک نمی‌شد.^۱

به گفته مورینو آونو- یکی از کارشناسان ژاپنی- که در بهار سال ۴۲ ساکن ایران بوده، شاه انقلاب سفید خود را با قدرت به اجرا درآورد، به خصوص پس از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ سیاست فشار و اجبار و ستم به مردم را اعمال نمود و دوره‌ای از خلأ سیاسی را در کشور به وجود آورد و آشکارا آزادی بیان را محدود کرد.^۲

به راستی قیام مردم در ۱۵ خرداد سال ۴۲ مقابله مشت با گلوله، و فریاد با آتش بود. این جدال نابرابر حق و باطل گرچه با خون پاک هزاران بی‌گناه آغشته شد، اما شکست و ذلت ابدی را برای دژخیمان شاه و حامیانش به ارمغان آورد. با سرکوب قیام ۱۵ خرداد مبارزات پایان نیافت بلکه شیوه آن تغییر کرد. بخشی از مبارزات شکل زیرزمینی به خود گرفت، بخشی شکل مسلحانه، و بخشی نیز به صورت مقاومت منفی. به طور مثال حدود سه ماه بعد که انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی برگزار شد حدود ۱۳ درصد واجدان شرایط شرکت نمودند. شاخه دانشجویی جبهه ملی در مهرماه سال ۴۲ در یکی از نشریات خود ضمن تحلیل این انتخابات نوشت:

ملت ایران یکبار دیگر مصمم شد که مردانه گردانندگان حکومت را رسوا کند، روحانیون عالیقدر، رهبران سیاسی، روشنفکران، بازاریان، دانشجویان و کارگران و دهقانان اعلام کرده‌اند در موقعی که روحانیون اسپرند و رهبران ملت در زندان به سر می‌برند و دانشجویان و دیگران شکنجه می‌شوند و اجازه بیان عقیده به کسی نمی‌دهند شرکت در انتخابات عقلاً و شرعاً و منطقاً کاری عبث است، و بنابر این شرکت در آن را تحریم کردند. در اینجا بود که خیمه‌شب‌بازان [رژیم] مجبور شدند که به کارگران شرکت واحد و کارمندان ادارات دولتی به زور و جبر و توقیف حقوق و... کارت الکترا ل بدهند. اما چون می‌دانستند مردم شریف این مملکت حاضر به رأی دادن نخواهند شد، ورقه‌های رأی را از ایشان گرفتند نام منصوبان کنگره^۳ را

۱. احزاب سیاسی در ایران، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۶۴.

۲. مورینو آونو، سال ۱۳۵۷ در ایران بودم، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینچی ته‌اُورا، تهران، طهوری، ۱۳۹۶، ص ۴۴.

۳. روز ۵ شهریور سال ۴۲ اولین کنگره ملی ائتلافی انتخابات دوره ۲۱ به نام کنگره نهضت آزاد زنان و آزاد مردان به میزبانی شهردار تهران با هدف میثاق شاه و ملت برگزار شد. (رک: اطلاعات، سه‌شنبه ۵ شهریور سال ۱۳۴۲، ص ۱ و ۱۳) هدف از این کنگره نمایشی، تطهیر چهره شاه و رژیمش بود که بعد از بازداشت امام خمینی و روحانیون و شخصیت‌های سیاسی و مردم مبارز و مخصوصاً کشتار قیام ۱۵ خرداد، به شدت تخریب شده بود.





در روی آن نوشتند و آنها را به زور به محل اخذ آرا کشاندند. بسیاری از کارگران شرکت واحد ناگزیر بودند تا ده بار رأی به صندوق بیندازند. تعداد زیادی از اتوبوس‌های شرکت واحد از نیمه‌شب تا ساعت سه بعد از ظهر روز ۲۶ شهریور از دهات اطراف، رأی‌دهنده به تهران آوردند.^۱

با این وجود مجموع آرای تهران و کلیه شهرستان‌ها تنها به حدود یک و نیم میلیون نفر رسید که معادل حدود ۱۳ درصد واجدان شرایط بود و این یعنی ضربه سخت مردم به اساس رژیم شاه بعد از کشتار ۱۵ خرداد. در تحلیل فوق، هم آمار شرکت‌کنندگان در رفراندم ۶ بهمن ۴۱ و هم انتخابات ۲۶ شهریور سال ۴۲ قلابی معرفی شده و آمده که: «ما معتقدیم هیأت حاکمه در رفراندم و انتخابات صندوق‌سازی کرده است.» زیرا رژیم در رفراندم ۶ بهمن به دروغ ادعا کرده بود که قریب به ۹۲ درصد واجدان شرایط به انقلاب سفید رأی دادند! ولی هشت ماه بعد در انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی تنها قریب به ۱۳ درصد واجدان شرکت نمودند و این به معنی آن است که محبوبیت و منزلت اجتماعی رژیم شاه در فاصله بهمن ۴۱ تا شهریور ۴۲ بر اثر مبارزات امام خمینی و همراهی مردم، بیش از ۸۶ درصد کاسته شده است.^۲

۱. نشریه پیام دانشجو، همان.

۲. همان.



گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: جنبه ملی
 محل: قزوین - تهران
 عطف بشماره:
 منبع خبر: ساواک قزوین
 تقویم:
 شماره: ۴۴۰/۴۱۳
 تاریخ حادثه: ۱۱/۱۱/۷۶
 تاریخ وصول خبر: ۱۷/۱۱/۷۶
 تاریخ گزارش: ۱۷/۱۱/۷۶

محرمانه

اطلاع واصله حاکیست که اخیراً رؤسای اعضا و سران و فعالین جنبه ملی و احزاب وابسته بان در اثرا اختلافات شکافی ایجاد شده که بجهاد سته تقسیم شده اند و روی این اصل فعلاً برنامه صحیحی دنبال نمیشود

- ۱- دسته ای بظرفداری از لایح مشکات که بتمویب ملی گذارده شد .
- ۲- دسته ای بظرفداری از نزد کترشا پور بختیار
- ۳- دسته دیگری بظرفداری جنبه ملی وابسته بحزب منحل نمود.
- ۴- دسته چهارم از طرفداریان اللهیار صالح لید جنبه ملی

بررسی و تایید

۴۴۰
۱۱/۱۱/۷۶
بازرسی شده
تبریز

گیرندگان: ساواک تهران
 اداره یکم
 جهت اطلاع و تحقیق و اعلام چگونگی
 تعداد نسخه: ۳۱۳۰۵
 ۱۱/۱۱
 ۲ ۳۰۰
 ۱۷۷۷-۳۸



سخن پایانی

در خرداد سال ۴۲ نارضایتی مردم از رژیم پهلوی حرف اول دنیای سیاست در ایران بود. این دلخوری هم ریشه مذهبی و هم منشأ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داشت و همه اقشار جامعه مخصوصاً عامه مردم، روحانیت، و کارمندان، کارگران و دانشجویان را به تنگ آورده بود. این ناخرسندی‌ها نیز از چند سال قبل تجمیع شده بود و در اواسط خرداد ۴۲ با دستگیری امام مثل باروت منفجر شد. در آن ایام دولت سیاست‌های ضد مذهبی شاه را اجرا می‌کرد، وضع اقتصاد خراب بود، فقر و گرانی بیداد می‌کرد، شاه پایبند به قانون اساسی نبود و خودسرانه عمل می‌کرد. او و علم نخست‌وزیر دنیال نابودی مقدسات مذهبی و سرکوب روحانیت بودند. فضای سیاسی بسیار مسدود و امنیتی بود و رژیم تحمل هیچ نقد و انتقادی را نداشت. به جای آزادی، استبداد حاکم بود. غالب سران و مدیران فاسد و نالایق بودند. رابطه دولت با اسرائیل - غاصب قبله اول مسلمین و سرزمین‌های اسلامی - بسیار دوستانه بود. بهائیان در مراکز دولتی و نظامی و همه امور کشور بسیار نفوذ داشتند و دولت به ترویج مسلک بهائیت کمک می‌کرد.

رژیم با حمایت امریکارفراندم معروف به نام انقلاب سفید را به منظور اجرای اصلاحات امریکایی در ایران اجرا کرد که به ضرر منافع مردم بود. اما با چراغ سبز شوروی کمونیست و همه دول غربی مواجه شد. امام این برنامه رژیم را مثل لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مورد انتقاد شدید قرار داد و از آن به عنوان انقلاب سیاه یاد کرد. شاه با حمله به حوزه علمیه و کشتار و ضرب و شتم روحانیون مخصوصاً در دوم فروردین سال ۴۲ دشمنی خود با آنها آشکارتر نمود. امام که از مهرماه سال ۴۱ به عنوان رهبر و برجسته‌ترین روحانی مخالف شاه در داخل و خارج کشور شهرت یافته بود با پیام‌ها و سخنان روشنگرانه خود هر روز پایه‌های حکومت شاه را متزلزل می‌کرد. مردم از همه جا دل‌بسته نظرات امام و مخالف رژیم شاهنشاهی شده بودند. محرم سال ۴۲ که فرا رسید پیوند سیاست و دیانت در هیأت‌ها و مجالس عزاداری موج می‌زد. تبلور بصیرت سیاسی در جامعه به خوبی مشهود بود. به عبارت دیگر در آستانه قیام ۱۵ خرداد جامعه منتظر یک جرقه بود که با دستگیری امام در ۱۵ خرداد سال ۴۲ زده شد و طوفان عظیمی به راه افتاد که تا مرز سقوط سلطنت پیش رفت. به طوری که شاه مرگ حکومتش را جلوی چشمانش دید. اما سرکوب بی‌رحمانه و کشتار وسیع مردم مخصوصاً در تهران و قم این فرصت را از آنها گرفت. چنان که در آن زمان اگر امام گرفتار در چنگ رژیم نبود، می‌توانست با رهبری و هدایت مردم - همچون دهه فجر سال ۵۷ - ظرف ده روز سلطنت پهلوی را در همان سال ۴۲ ساقط نماید.

